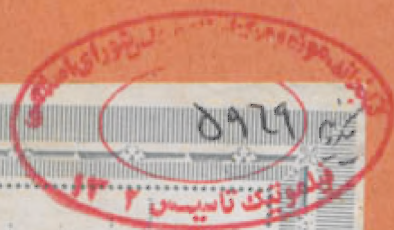


خطی - فهرست شده

۵۸۵۶

شماره





کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب: التبیان فی التفسیر	
مؤلف:	علامه ابن کثیر
موضوع:	تفسیر قرآن
شماره قفسه:	۳۶۳۵
۵۹۶۹	

پیش از رسیدن  
۸۱ - ۸۲

بازدید شد  
۱۳۸۱  
۸۷۸۲

رساله علیه  
کاشفی

تفسیر  
طبرستان  
مجلس

تولید شده در کارخانه  
تولید شده در کارخانه

تولید شده در کارخانه  
تولید شده در کارخانه

تولید شده در کارخانه  
تولید شده در کارخانه

تولید شده در کارخانه  
تولید شده در کارخانه

تفسیر  
طبرستان  
مجلس

تفلیس - فهرست شده  
۵۸۵۶

تولید شده در کارخانه  
تولید شده در کارخانه



مصنف این کتاب  
تفسیر قرآن و کتب  
الدارالهدی و حدیث  
نکات دیگر تفسیر و  
نکات هر اسنما



که با اسناد صحیفه از طریقت شئی وارد شد که من حفظ  
علی امتی اربعین حدیثی من امر دینا خشم الله يوم  
القیمة فقیها عالما اکثر از فضلی هر دهری و محدثان  
هر عصری با استخراج اربعینات اشتغال نموده اند و  
وطع آن بر انحاء متنوعه و انواع مختلفه ایراد فرموده  
و درین وقت این فقیه کم بقا عت و حقیقه استطاعت  
حسین ابن علی الواعظ المدعو بالکاشف از غلظت غیبی  
اشارت لاریز نافذ شد که چه حدیث که جامع اکثر از  
عبادات و مستحب بیشتر محاسن اخلاق و مکارم عادات  
باشد جمع کند در هشت اصل هر اصلی مشتمل بر پنج فصل هر  
فصل بر چند حدیث و مؤید هر حدیثی آیتی باز یاد است  
از کلام مجید در اول این کند و احادیث دیگر باشد  
ایمانات و امثال و حکایات و آثار و حقایق و دقایق  
مناسب وقت و زمان باشد بر منصفه ظهور جلوه دهد و  
بقیه تقیم نماید و تکمیل عواید معارف احادیث بفارسی

تفسیر  
شش





ب  
کند چه توقع آن اتم و حفظ آن اشمل و اعم است و آنرا  
تحفه مجلس عالی و هدیه مسند و الوضوح نقابت  
نجابت دستگاه معالی آباء عالی ارباب هدایت کتساب  
ولایت انتساب سلطان اعظم السادات عیما من السعادات  
و برهان اماجد الاشرف با حاسن الاوصاف و نقیب السلاطین  
خلاصه المآء والطین المستخرج من احطیب الاعراق  
المنخب من نقباء الافاق المؤید بالنقد القدر سبیل الخلق  
باستكمال الکمالات الانسیة شمس الاربع العلم من رفعة  
السند و الشمس بالنور لا یخفى علی احد شرف الاسلام و المسلمین  
نظام الطریقة و التقوی و الیقین شمس الشریعة و الحقیقة  
واللذین ابو المعالی علی المختار النسابة العبد خلد الله  
ظلال جلالة علیه علی مفارقة اصل الاسلام و ابد شراف  
برکات ذات الصافیة الصفاة بین الطوائف الاناء و دار  
و اگر چه اهداء این تحفه بدان حضرت که منبع علم و معادن  
حلم و مجموع کمال و فہرست دفاتر فضل و افضا است

کفیل

۱۲  
کفیل التبر الی ہجر باشد اما نکتہ واضحہ ان الہدایا علی  
مقدار مہدیہا بزبان حال تمہیدہ تقدیمات اعتدال  
مینماید و العذر عند کرام الناس مقبول بواسطہ اشما  
این کتاب بطالعہ ملازمان آن عالیجناب مستحق شد بر سالت  
العلیہ فی الاحادیث النبویہ و اللہ المفیض الخوارق  
المبداء و الیہ المعاد **فہرست** اصول النیت **اصل اول** در توحید  
و ایمان و اسلام و نعت و ذکر و اولیا **اصل دوم** در عبادت و  
آنچه متعلق بدانست **اصل ششم** در فضایل قرآن و دعوات و  
اذکار **اصل چهارم** در کرام اخلاق و فضایل انسانی **اصل پنجم**  
در اوصاف و تدبیر و ذایل اخلاق **اصل ششم** در آداب اہل  
سلطنت و امارت و آداب علم و اصحاب غنا و ثروت و  
پیش و زان و ما یتعلق بہا **اصل ہفتم** در آنچه متعلق بائشہ  
و امکان و البس و اطعمہ و اشربہ دارد **اصل ششم** در احادیث  
متفرقہ از ہر نوعی و حقیقہ ہر اصلی در طریقہ و صل و بطریق  
میرسد و اللہ العادی السواء السبیل و هو حسبنا و نعم  
الکفیل



ن  
اصل اول در توحید و ایمان و اسلام و نعت و صفت  
اولیا مشتمل بر پنج فصل وصل اول در توحید قال الله  
تبارک و تعالی فاعلم انه لا اله الا الله و قال جل ذکره  
شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة و اولو العلیه و قال  
رسول الله صلی الله علیه و آله من قال لا اله الا الله مخلصا  
دخل الجنة قیلا یا رسول الله و ما اخلاصها قال ان  
تتحرر عن المحارم یعنی هر که کلمه طیبه لا اله الا الله که کلمه  
درجات و وصیله و وصول بدجات اشارت بدست  
که مفتاح الجنة لا اله الا الله و عن نعیم مقیم و کیله فو  
عبارت از و که عن الجنة لا اله الا الله با خلاص کنیست  
در آید و چون این شرط مقید شد بقیه اخلاصها به  
گفتند یا رسول الله اخلاص این کلمه کدام است که تا ما  
در کفین آن طریقه اخلاص خود داریم و وظیفه آن اخلاص  
بتقدیم رسانیم حضرت فرمود که اخلاص این کلمه آنست که  
قائلش را از محارم منع کند و بطاعتش نزدیک کند

و از معاصی

ح  
و از معاصی و هر دوازده تا او را قرب بیا رگاه احدیت  
بدید آید و بدلا الملك توحید و اصل کرد دکته  
بدانکه توحید عروه و ثقی مقاماتست و جبل المبین  
مراد آنست زینیه بجان انبیاست زیور حلال و لیاست  
و اصل او قسم است قسمی عام راست و قسمی خاص راست  
اخصل او ما این هر قسم را بر سبیل اجمال بیان کنیم اما  
توحید عام بعد الهدایه و التوفیق سبب گردنست طلب  
حق بر سبیل عقل و شواهد و دلایل و حدایت راد آنست  
تا از اضطراب شک و سلب بینداشت بعالم یقین آید که  
حق سبحانه و تعالی واحد است من کل الوجوه که و الهام ال  
واحد واجب الوجود متعلق نیست بشئی از اشیا  
متنزه است از جواهر و اعراض و زمان و مکان و کیف و کم  
و قرب و بعد و حیثیت و جهت و حد و صورت و  
لون و شکل و ضد و ند و مثل و ماتد و جز و کل و صغیر  
و کبیر و امکان و جاحد و یکانه است و یکبارگی شرک و عدا



خالق و رازق فاطر قادر مقرر و مدبّر و هادی و مصلّ  
از عقل و وهم و جود و وجود چگونه و چگونه و انانی و بی علت  
توانای بی حیل و قدرت قادر بر کمال در ذات و صفات متعالی  
و مقدس از مشابیهت منزّه از مشارکت عقلها در حقیقه  
شناخته او متخیّر از بانها در گفته ثنای او عاجز و مقصّر  
بلا تشبیه و لا تعطیل و لا تصوّر و لا تمثیل الا اول العالم  
والآخر الدائم الظاهر الاکرم و الباطن القدیم جل جلاله  
عم نواله شعر **کیفیه النفس للسر المریده کما** کیف کیفیه  
الجبار ذی القدر **بیت** ای شده از نهاد خود عاجز  
کی شناخته خدایا هرگز چون تو در نفس خود زبون باشی  
عاز و کبریا چون باشی با تقاضای نفس و عقل و حواس  
کو توان بود کرد کار شناس **ات** توحید خاص است که  
کون را بتماهی ترد وجود حق عزّی شانه محو بیند و ممکنات را  
در واجب معدوم شناسد چه از غلبات افکار قدم چنان  
در ازل اهل امکان در ممکن عدم بودند که کاز الله و لم یکن

معنی در لایزال نیز همچنان دانند و آن کلمات **نظم**  
همچو چشمت از آن مکررند که با هیبتش نام هستی بر  
چو سلطان عزّت علم بر کشد جهان سر حجب عدم در کشد  
و هر که بدین مقام رسید نهای خود را در بقای حق بیابد  
و پیوسته در شمعش وجود واجب الوجود محو نابود کرد  
و پیرو حق قدس سر در شمع معنوی بیان این حالت  
متعالی میکند که **بیت** چیست توحید خدا افزوختن  
خوشتن را پیش واحد خوشتن که هر چه خواهی که بفروزی جوهر  
هستی همچو شب خود را بسوی نیست سوزن را سر رشته دو  
چون که یکتائی درین سوزن در **ات** توحید خاص است  
از حق جو سیر کند و این سیر وقتی میسر شود که سر سوزن  
روح مقدس را از مرکب جد و ث پیاده کرد و در هم و هم  
و حیات را میسر نیافت در دید کشد و حواس را از عمل  
عقل معطل سازد و عقل فصول را بمقراض تنزیه زبان  
اعتراض ببرد و نفس غبار را در باز از عزّت و توحید بر



چهار سوی و نهی النفس عن الهوی سر را در بر آرد و  
 لشکر هوا و شهوات را که لشکر شیطانند بحکم لَا اِثْرَ  
حَزْبِ الشَّيْطَانِ هُمْ الْخَائِرُونَ بصدقه عشق و شکر  
 و دل را که دار الملک حقیقت که قلوب با حجاب دار الملک بی  
 عمارت عبودیت نگذارد و خانه طبایع را که حملواست  
 از اخلاق و شرعی بطوفان نیستی خراب کند و کون صغرا  
 و کبری را با شواهد و دلائل عقلی در پیچ و در کتم عدم  
 افکند و با ابطال واحدا حد و ث در عالم قدم قدم نهند  
 و چون از دحایا خلقت بیاساید خود را بدریای نیستی  
 افکند تا از خود فانی شود پس از جرقهای ابدی سر  
 بر آورد و بدخود حق را بتوید و ندانند که شیخ فرید الدین  
 عطا گوید نظم حق را بتوید شناس که در قلزم عقول  
 در می کشد نهفتگی من و تو را این سخن بسیار است اما  
 خاموشی اولیتر است بیت عاشقان را زهر کفتار نیست  
 زانکه هر که محرم اسرار نیست شعر فمجد ز نیا از قد هدانا

کشید  
 یک جرحه

الی توحید و هو الحمید بیت هر که از ساغر توحید  
 محو شد دیگر از و نام و نشان گشت نشیند سر توحید همینست  
 که در کون و مکان دید جان موحده بجز از دست نهد  
 و این مرتبه ایست که چون موحده بد بخار رسد او را این  
 معنی مشاهده افتد که حق تعالی درازل آزال بوصف  
 فردانیت و نعت وحدانیت موصوف و منعوت بود  
 و امر و نیت هر هانست وجود جمله عالم نزد وجود حق  
 ها لکست که کل شیء هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ اسم فاعل یعنی  
 حالست و کل من علیها فان بدین معنی ال  
 و هر حادث من قدیم خبر و هر حادث من قدیم اثر  
نظم جمله با و با به پیش او نهید ملک ملک است ملک ابد  
 خضم شیر آمد و هر روبر او کل شیء هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ  
 کل شیء ما خلت الله باطل از فضل الله عظیم ط  
 بین سخن را نوبت بخا و است که بگوید خلق را رسوا و است  
 قیوم بکس نیست چون آنجا رسید چون تو انم کرد این سر را بد



این دوئی و صافی دید احوال است و نه آخر اول و آخر است  
در د و عالم نیست ای جان جز یکی در یکی او ندارم من شک  
و عارف مستی هم دین باب میگوید **نظم** بجز یک غرض در کن  
مکان نیست عیانست این و محتاج بیان نیست و خست  
تا اسم الانوار روح الله روح در بیان این وحدت نماید  
**بیت** تو بر شش غلطی خواجه که در وحدت صرف عشق و  
عاشق می و ساقی دل و دلدار یکیست یار این حال  
چالست که منصور مدام بر سر دار می گفت که در آریکیست  
**حکایت** آورده اند که شیخ شبلی روزی بر اهری میرفت  
خواجه تا جبر بر یک طرفه راه نشسته بود و با خود  
مال میگرد چون نظرش بر شبلی افتاد با خود گفت  
همانا که این مرد خواتند و نویسنده است او را بطلم  
و حساب مال خود را با عانت او بر پایان بر می رس  
شیخ را طلبید و گفت زمانی توقف کن و مرا مدد کن  
نمای که حساب در پیش دارم و با عانت تو محتاجم

گفت

گفت نیکو باشد و آنجا بنشست آن خواجه مبلغی از اعدا  
بر سیل املا با وی میگفت تا جمله را جمع کرده با وی  
گویند چند اندک آن شخص اعداد مختلفه املا میکرد شیخ  
میگفت یکی خواجه میگفت ده شیخ میگفت یکی خواجه میگفت  
پانزده شیخ میگفت یکی با خود غضب شد و گفت ای خواجه  
با من سخن میگوئی که هر چند اعداد مختلفه با تو میگویم تو  
جواب این یکی میگوئی شیخ گفت چکنم ای بی بصیرت هر چند  
نظر میکنم جز یکی نمیدینم پس چه گویم **ع** لیس الذ از غیره  
سخن خوش شیخ عطا است **نظم** غیر از تو هر چه هست سیراب  
نمایش است آخانه اندکست و نه بسیار آمد یک عین  
که جز او ذره نبود چون کشت ظاهر این همه اظهار آمد  
آنجا حلو اگر بود اتحاد هم این وحدت یک تنگ آمد  
**وصله دوم** در ایمان قال **النبي صلى الله عليه وآله**  
في حديث طويل الايمان ان تؤمن بالله وملائكته و  
كتبه ورسوله واليوم الآخر والقد خير من الله تعالى



و شَرُّهُ مِنْ انْفُسِنَا يَعْنِي اِيْمَانِ اَنْتَ كَمَا كَرُوْنِي بَعْدَ اَوْ  
 فَرَسْتَهَائِي اَوْ كِتَابَهَائِي اَوْ وَبِغَيْرِ اِيْمَانِ اَوْ وَفَرَسْتَهَائِي  
 اَنْتَ تَعْدِي خَيْرًا مِنْ حَضْرَتِ اَوْسْتِ اَمَّا خَيْرُ رِضَايِ اَوْ شَرُّ  
 بِي رِضَايِ اَوْسْتِ وَكَرُوْدِيْنَ بِي بِرِيكِ اَزِيْنِ شَرِّ كَمَا مَوْسُوْنِ  
 بِدَاسْتِ بِي وَجِهَ خَاصِ تَوَانَدِ بُوْدِ اَمَّا اَنْزَالِ بِي سَبِيْلًا  
 بِيَانِ كَيْنِمِ اَمَّا كَرُوْدِيْنَ بَعْدَ اِيْمَانِ چنان باشد كه اَوَّلِ  
 يَكِي اِيْنِ مُتَّصِفِ بِصِفَاتِ ثَبُوْتِ كِهْ اَنْ حَيُوْتِست و قِيَامِ  
 و عِلْمِ و ارَادَتِ و سَمْعِ و بَصَرِ و كَلَامِ و مَنَوَرِ اَزْشَرِّ و مَاتَدِ  
 و شَرِّ كِي وَ نَقْصِ و عَجْزِ و عَيْبِ زِيَادِ و فَرْزِ نَدِ كَمَا يَلِدُ و كَمَا يُوْلَدُ  
 و كَمَا يَكُوْنُ كِهْ كَفَرُوْا اَحَدًا اَمَّا كَرُوْدِيْنَ بِفَرَسْتَهَائِي  
 اَوْ چنانست كه اَعْتِقَادِ كُنِي كِهْ اِيْشَانِ اَجْسَامِ اَنْدِ و بَرَزَانْدِ  
 و طَعْمَا اِيْشَانِ تَسْبِيْحِ و تَهْلِيْلِ است و هَر كَزِيَادِ اَفْرِيَانِ نَكَلَدِ  
 لَا يَعْصُرُنَّ اَللّٰهَ مَا اَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُوْنَ مَا يُؤْمَرُوْنَ  
 و بِيُوْسْتِ بَعِبَادَتِ مَشْغُوْرِيْ اِيْشَانْدِ و دَر اِيْنِ تَهَاوُنِ و تَقْصِيْرِ  
 نُوْرِ زِيَادِ لَا يَسْتَكْبِرُوْنَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُوْنَ

و بِنَفْسِ

و بِنَفْسِ اَوَّلِ عَمِيْرِنْدِ و بِنَفْسِ ثَانِي زِيَادِ شُوْنْدِ اَمَّا كَرُوْدِيْنَ  
 بَكِتَابَهَائِي وَ چنانست كه بِيْدَانِ كِهْ مَجْمُوْعِ كِتَابِ مَنَزَلِ كِهْ  
 بِاصْحَحِ رَوَايَاتِ صَدِّ و چَهار كِتَابِست بِچَاهِ صَحْفِست  
 و سَبْعِيْنَ صَحْفِست بَدْرِيسِ و بِهَيْسْتِ صَحْفِ بَابِ رِيْمِ و قُوْرَانِ مَوْسُوْنِ  
 و زَبُوْرِ اَوْدِ و اِنْجِيْلِ عِيْسَى و قُرْآنِ مُحَمَّدِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ  
 و عَلٰی جَمِيْعِ الْاَنْبِيَاءِ و الْمُرْسَلِيْنَ هَكَذَا مَوْسُوْتِ و حَقِيقَتِ  
 و قُرْآنِ نَاسِخِ اَنْ هَمْدِست بِسُورَةِ اَوْ حَرَامِ و اَمْرِ و نَهْيِ  
 و وَعْدِ و وَعِيْدِ اَنْزَالِست شِنَاسِ و بِيْدَانِ اَعْتِقَادِ كُنِي  
 اَمَّا كَرُوْدِيْنَ بِي سُبُوْلَانِ چنان باشد كه بَدَانِي كِهْ اَنْبِيَاءِ  
 خُدَايِ تَعَالٰی اَزْ اَدَمِ رَا خَاتَمِ كِهْ صَدِّ و بِهَيْسْتِ و چَهار هَزار  
 بُوْدِ اَنْدِ هَمْدِست اَدَمِ اَوْنِيْدِ بِحَقِّ و اَزْ اَبْحَلِ سَيِّدِ و سَيِّدِ  
 بِخَيْرِ مَرْسَلِ بُوْدِ اَنْدِ كِهْ خُدَايِ تَعَالٰی بِدِيْشَانِ و حَقِيقَتِ  
 و اَزْ اِيْشَانِ خَيْرِ بِنَفْسِ اَوَّلِ الْعَزْمِ يَعْنِي صَاحِبِ شَرِيْعَتِ  
 اَنْ نُوْرِ حَقِيقَتِ و اَبْرِهِيْمِ و مُوْسَى و عِيْسَى و مُحَمَّدِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ  
 و مُحَمَّدِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ رَا خَاتَمِ اِيْشَانِ دَاوُدِ و اَقْصَلِ



که درین بسین او ناسخ ادیان دیگر است اما اگر وید  
 بر و ز آخر چنانست که آنچه کفشد از حالت مرگ تا رفتن  
 اصحاب الیمین به بهشت و رسیدن اصحاب الشمال بدوزخ  
 همه لاحق اند و راستی و بدستی که بآن بکروی و آن  
 علی الاجمال آنست که بدانی که قبض روح از ملائکه سوال  
 قبر و عذاب و نعم درو بحکم القبر و روضه من ریاض الجنة  
 او خفره من حفر النيران دیگر تفصیل صورت و نوبت از  
 اسرافیل و موت خلق بنسخه اول که وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصُيْعَتْ  
مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَحَيَات  
بِنَفْخَةٍ ثَانِيَةٍ ثُمَّ نَفْخُ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ مَّطُورٌ  
حَقَّقْتُ دِيكَرَ اعْتِقَادِ كُنِي كَهَلِي آسَمَانَا كَهَيَوْمِ نَطْوِي  
السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِ لِلْكِتَابِ وَتَبْدِيلُ زَمِينِهَا كَهَيَوْمِ  
تَبْدِيلِ الْأَرْضِ غَيْرِ الْأَرْضِ وَانْتِشَارُ كَوَاكِبِ إِذَا الْكُوكَبَاتُ  
انْتَشَرَتْ وَتَكْوِينُ آفَنَابِ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَحِسَابُ  
وَصَرَاطُ وَمِيزَانُ وَتَطَايُرُ كِتَابِ وَشَفَاعَتُ عِظَمِ الزَّانِ

پیغمبر

پیغمبر ماصلی الله علیه و آله وسلم و مکت بعضی در اعراف و آن  
 موضع است میان بهشت و دوزخ و خلود مؤمنان  
 در بهشت و جاوید بودن کافران در دوزخ و خلاص  
 گناه کاران اهل ایمان از دوزخ و رفتن بهشت و حیوة  
 انبیاء در قبر و حیوة شهید که وَلَا تُحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا  
فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّمَا هُمْ  
وَصَدَقَ مَا كَرَّرْتُمْ بِتَقْدِيرِ چنانست که بدانند که نیک  
و بدو جمله از مقتدرات اوست اما بیدار و رضا ندارد و  
نهد که لایرضی لعباده الکفر و قضاء او تغییر نیابد  
مگر هم بحکم قضا که یحیی الله ما یشاء و وثبت و مقادیر  
خلق قبل از وجود ایشان بظهور پیوست که کتب الله  
مقادیر الخلق قبل ان یخلق السموات و الارضین بحسب  
الفستنة پس هیچ موجود از قضا و قدر حذر نتواند کرد  
و چون آفتاب هر جا که رود آنچه مقدور است چون  
سایه ملازم او خواهد بود که قضی الله امر او و جف القلم



فما قضی بنا ما ظلم قضا جبری و کتاب سبوق فی شفعون  
جزع او فلق قضا یکی از کار کردن کارخانه خداست  
که محول احوال اهل عالم میشود اگر ایشان بدان راضی باشند  
و اگر نباشند و حاکم کامل انور عز و الله قبره درین باب خوش  
مینرماید **تظم** اگر محول حال جهانیان نه قضات چرا  
مجاور احوال بر خلاف رضاست یک قضات بهر نیک بد  
عنان کش خلق بدان دلیل که تدبیرهای جمله خطرات  
هزار نقش بر آرد زمانه و نبوده یک چنانچه در آینه تصور ماست  
کسی چون و چرا دم نمیتواند زد که نقش بند حوادث و رای چون و  
بدست ما چو زین حل و عقد چیزی نیست بعیش ما خوش و  
خوش کرد رضا دهیم نرات قضا قاضی است بظهور مقتضی  
و قدر رسامه است بمقتضی علیه نبده بقدر مینکد تا که  
حکمت ارادت بقدرت مینکد تا چگونه فرماید قدرت  
بمشیت مینکد تا اگر فرماید مشیت بعلم مینکد تا بچه  
فرماید مشیت از سر پرده علم قبض میکند و بقدرت

می سپارد ارادت از خزانه قدرت میگیرد و بقضا  
تسلیم میکند و قدر از د ار قضا میستاند و به بند  
میرساند نه در قدر غفلت رواست و نه در قضا سهو جان  
و نه در ارادت غلط کاین و نه در قدرت شبه واقع و نه  
در مشیت میل ثابت و نه علم خطا ممکن این آن نظرگاه است  
که دل سوزد و جان بریان کند تن خف سازد و دیده  
کر یان کند حکمی که از سر پرده غیب چنین صادر کرد چگونه  
حجت توان ساخت ای غیر از او امری نواحی شرع را که  
ظاهر است دست بداشتن و قضا و قدر که در غیبت است  
حجت ساختن نه کار اهل علم و عقلست **قال صلی الله علیه و آله**  
**اعملوا فکل مسیری لما خلق له** **بیت** من عمل خویش کنم بنده  
آنچه خدا اینست بگویم چکار پس بنده باید که بدین  
مجموع که گفتیم ایمان آرد بنیان و تصدیق کند چنان تا  
برسد بد درجات جنات جنان و لامان فی الایات **تظم**  
در امان خانه ایمان نشین ایمان باش که ایمان باید است البته مروی است



این صورت ایمانت که شنیدی اما حقیقه ایمان  
 نور خورشید عالم جبر و قهر است که از مشرق عالم بر  
 جانهای سالکان منازل اخلاص میتابد فیض بشار  
 انوار ملکوت است که بواسطه هبوط نسایم هدایت  
 بر ریاض صدف و مخلصان وادی صدف یابد لباب اسرار  
حقیت که با قلم اعلام نقاشان عالم علوی که اولی که  
 کتب قلوبهم الایمان بر الواح افهام ملازمان مدینه  
 تقوی نگاشته میشود جوهر دیرای وحدت که بواسطه  
 تلاطم امواج توفیق از قعر صدف بر ساحل جوارح  
 و اعضا بظهور آید لمعه ناز مجتهد که از شجره  
 وجود سوخته های بادیه ریاضت را می افروزد بر توانایان  
 ولایت که از وادی امین قدس سرایت در سایر ان  
 عالم یقین جلوه میدهد و این معانی کسی فهم کند که  
 چشم شیطان و هم را به تیر تو حید دوخته باشد و  
 خاشاک هر صوفی را با آتش شوق سوخته و عقل

معاش

معاش را بمغراض اعراض زبان فضول برید و لشکر  
 شهوات را بصورت عشق شکسته و نفس عنای را بر  
 چهار سوی غیرت از دار ریاضت آویخته و اینک در  
 رابصیق صدف زده و در ریاض روح را بر فوج و  
 ریحان معارف آراسته و از تنگداری نفس در طبع  
 خسیس رسته و شبنم وجودش بجز احدیت پیوسته  
 انشاء نزد امنان مغرور را که ارواح منکسر ایشان  
 بادناوس امور فانی محجوبست و عقول مکدر ایشان  
 در جاه و هیوای مقید و نفوس مدنس ایشان بشکر  
 خنده غیلاان غوایل اشفته و تقلید ایمان غای ایشان  
 از کشاکش و ساوس نفسان و هوا جس شیطان و اضطراب  
 از جمال تجلی ایمان و کمال تدلی اقیان چه چند دریابد نظم  
هر خیره ازین قدح رنگ کجاست این قدح مری خور دانه  
 نکتة اگر چه اصل ایمان این شش خبر بود که مومن بر است اما کمال  
 ایمان از لوازم و لواحق دیگر هست و با اعتقاد و اندیشه



ملح

من ایمان ۳

كما قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم لايمان يضع وسبعون شعبة  
 فافضلها قول لا اله الا الله وادناها امانة الاذي عن القطر  
 والحياة شعبة يعني شجرة طيبة ايمان كه اصلها ثابت وفرعها  
 في السماء صفت آنت كه هفتاد واند شاخ دارد واند در  
 فارسی بضع است و بضع عدد بهم را گویند كه مافوق ثلاثه  
 و مادون عشره باشد پس فاضلترین شاخی ازین شاخها  
 گفتن لا اله الا الله است كه آن فاضلترین ذكرهاست كما  
 قال صلى الله عليه وآله وسلم افضل الذكر لا اله الا الله فضليت  
 این كلمه و بعضی از حقایق او در اصل سیم گفته خواهد شد  
 از شاء الله و فروترین شاخی از شاخهای ایمان بر  
 داشتن رنج است یعنی چیزی كه سبب رنج و كراهت باشد  
 از راه مسلمانان و حیا شایسته از شاخهای شجره ايمان  
 و بدانكه يكی از اخلاق الهی كه نسبت بذات پاكو دارد  
 حیاست كما قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان الله حي كريم  
 يستحي اذا رفع اليه العبد يده ان يردّها صغيرا حتى

يضع

يضع فيها خيرا و این صنعتی است كه ملائكه را با همه  
 انبياء و اوليا از آن نصیب است و خاص و عام را در مراتب  
 خود بقدر متابعت كمال از آن نور فیض رسد و تا  
 این صفت در وجود نیاید هیچ كدام از جمله اخلاق  
 بحد كمال نرسد و بر و شر ایمان بی ظهور این صفت محال  
 بود كما قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم من لا ايمان له لا حياء له  
 ای غیر حقیقه حیا نبوی ایمان متعلق است و آنكه از بعضی  
 كفار نقل كند كه ایشان را حیا ثبانه بود كه زیادت از  
 آن متصور نباشد چون زلیخا كه در وقت خلوت با سفيان  
 روی بت را بنوشید و چون انوشیروان كه در خانه  
 كه نرگس بودی مخدرات خود میل نمودی و گفته آنها  
 تشبه العیون الناظرات اگر چه ظاهر حیا مینماید اما  
 فی الواقع از حقیقه حیا دور است چه حیا و كفر با يكدیگر  
 صورت نه بند و از اینست كه فاسق و فاجر كه اهل حیا  
 نیستند غیبت كردن ایشان جایز است چنانچه فرموده

این صفت در وجود نیاید هیچ كدام از جمله اخلاق  
 بحد كمال نرسد و بر و شر ایمان بی ظهور این صفت محال  
 بود كما قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم من لا ايمان له لا حياء له



لیس للفاسق غيبة قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم  
 واذا ذكر الفاجر عافيه وجای دیگر میفرماید من التي  
 جلبها الحياء فلا غيبة له پس معلوم شد که هر که فاسق  
 و فاجرات او را حیا نیست زیرا که فسق و فجور نه صفت  
 مؤنث است **شعر** اذا لم تخش عاقبة اليلال ولم تشخ  
 فاضع ما تشاء فلا والله لا في الدين خيرا ولا الدنيا اذا  
 ذهب الحياء **بیت** دیده بشعر پسندیده نیست در نظر  
 عقل خود آن دیده نیست **دکتر** بر از حله و حیا میشود  
 آئینه نور خدا میشود و فی الحقیقه حیا آنست که حق  
 را هر جا همیشه حاضر و ناظر داند و کسی بدین مرتبه رسید  
 هیچ فعلی نالا یق از وی در وجود نیاید **حکایت**  
 آورده اند که شیخ جنید یکی از مریدان بسیار عزیز می  
 چنانچه در ویشان دیگر ازین حال رشک بردند  
 شیخ دریافت مریدان را طلبید و هر یکی را غرغری داد و آن  
 درویش را هم مرغی داد و گفت بروید و هر یک مرغ خود را

جانی بسمل کنید که کس نه بیند و بیارید مریدان رفتند  
 و هر یک مرغ خود را بسمل کرده بیاوردند آن درویش  
 بیامد و مرغ خود را زنده باز آورد شیخ گفت چرا  
 مرغ خود نکشته گفت شما فرمودید که مرغ را جائی بسمل کن  
 که کس نه بیند من هر جا که رفتم خدا حاضر و ناظر بود شیخ  
 روی مریدان کرد و گفت حرمت داشتن من او را  
 بواسطه آنست که فهم او از شما زیادست غرض آنکه چون  
 سالک خدا این را بحقیق رقیب اشیا داند که و کان الله علی کل  
 شیء **رقیبا** لا جرم در مقام مراقبه و اقوال و احوال خود  
 را با حق راست کند حیا و حقیقه عبارت از اینست  
 حضرت مولوی در مثنوی معنوی میفرماید **نظم** هاین  
 مراقب باش کرد ای بایست که در هر فعل چیزی زاید است  
 از این گفت حق خود را بصیرت کرد دید ویت هر دم **ندید**  
 از این گفت حق خود را سمیع تا به بندگی لب گفتار **شیخ**  
 از این گفت حق خود را علیم تا نه اندیشه فساد تو **نیم**

آید



هر که حاضر دید حق را کوی برد کار خود چون عاشقان با حق  
 و اندر غفلت فرو شد مرده کشت <sup>سپرد</sup> چرخ از بادوی افشرد کشت  
 و یکی دیگر از لوازم ایمان امانت است تفاوت النبي صلى الله  
عليه وآله وسلم لا ايمان لمن لا امانة له ایمان ندارد هر که  
 امانت ندارد و این سخن را ظاهر است و باطنی ظاهرش  
 روشن است و اما باطنش آنست که چون بار امانت  
 که عبارتست از تحمل او امر و نهی او قبول کرده است که  
انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فابدين  
يحملنها واشفقن منها وحملها الانسان باید که چهره  
 این امانت بدو خیانت سیاه نکند و کار خود را از  
خیانت تباه نسازد يا ايها الذين امنوا لا تخونوا الله  
والرسول ولا تخونوا اماناتكم عاقبت خیانت میم  
 است و جزای خاین عذاب الیم قال الله تعالى ان الله  
يامرکم ان تؤدوا الامانات الى اهلها بعضی از عواقب  
 که هر چه خدای تعالی به بند داده از اعضا و جوارح

امانت چون در آن فرمان خدای نگاه ندارد خیانت  
 کرده باشد چشم از برای عبرت و نظاره قدت نه از  
 برای نظر بشهرت و کوشش از برای استماع حکمت نصیحت  
 نه از برای شنیدن لغو و فحش و غیبت و همچنین هر  
 برای کاری آفریده اند و هر که او را بداند فرماید امین است  
 و اگر نه چنین کند خاین و لعین است نظم کرد در لایق  
 میل امانت نبود از دوزخ تفسیه امانت نبود و در  
 ره دین صدق جنانت نبود ره جانب و ضمه جنانت نبود  
 و یکی از افاضل در کار فرموده است شعر وكن اماناً بآمینا  
ولا تخف لا تأمن من البعوض في الغد آمن وان كنت خوانا  
فلا تد آمننا فاکثر اهل النار في الخسر خاین بیت  
 شرع که بنیاد صیانت نهاد قاعد دین بدیانت نهاد  
 معنی ایمان و امانت یکست نزد خدا کفر و خیانت یکست  
 ای که ترا میل امانت بود از شر دوزخ امانت بود  
 و یکی دیگر از لواحق ایمان آنست که هر چه بند کند از دست



و دشمنی و سخا و خلبا خاص از برای خدا بود و منسوب  
 بهیچ غرضی از اغراض دنیوی و اخروی نباشد کما قال  
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من احب الله و ابغض الله  
واعطى الله ومنع الله فقد استكمل الايمان ای غرضی و سستی که  
 از برای خدا بود موجب ایمان است و در عالم آخرت هیچ  
 دوستی نتایج ندهد الا دوستی ایمان که الله و فی الله بود  
باشد قال الله تعالی الاخلاؤ یومئذ بعضهم لبعض  
علق الا المتقین و در یکی از احادیث قدسیه وارد است  
 که و جبت محبتی للمتحابین فی و المتحابین فی و المتحابین  
فی و المتحابین فی یعنی و اجبت دوستی من مردوستی  
 کنند کار را برای من و دشمنی را برای من و بداند که کار را  
 برای من و زیارت کنند کار را برای من یعنی این کارها هر که  
 برای من کند بوی واجب باشد که او را دوست دارم و این  
 مبالغه است در وقوع دوستی و الا اکثر علما بر آنست که  
 بر حق تعالی چیزی واجب نیست و در آثار آمده است که فرمای

آنانکه

قیامت

جمعی

قیامت منادی ندا کند که ای چیز از الله بگمانید مساکین  
 خدای جبار است خدا خطاب آید که قوم او وارد خلوت الجنة  
 بغیر حساب جماعتی بر خیزند و روحیه بهشت آورند  
 ملائکه گویند من انتم شما چه گسائید که بدین کرامت  
 مشرف شدید و بجوارت قرب حضرت مکرر کشیدید گویند  
نحن المتحابون فی الله ملائکه گویند هینا اکمل الجنة  
 پس چون دوستی کنی برای خدا کن و باد و ستان خدا کن  
 که هر دوستی که برای مال و جمال کند آن دوستی چندان  
 بیش نباشد که مال و جمال باقیست اما چون مال غنائد  
 و جمال که گردد آن محبت تیر خست از سودای دلین  
 و غیری دیگر فروم آید و در این دوستی هیچ خیری نباشد  
شعر و لا خیر فی و لا امر متلون اذ الراجح مالمال حیث  
بیت دوستی کان نه از برای خدات نیست آن دوستی که با هوا  
 و کج پرد از کجینه نشین خوش گوید تظم هر نفسی کان غرض از  
 دوستی دشمنی انگیز شد دوستی کان ز توئی و منیست



نسبت آن دو سنتی از دشمنیت دوستی باید از آن کونه  
 گواید الله عز و جل درست **و مسلم** در اسلام قال  
النبي صلى الله عليه وآله وسلم بنى الاسلام على خمس شهادة  
ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله و اقام الصلوة  
وايتاء الزكوة والحج وصوم شهر رمضان یعنی خانه اسلام  
 را پنج ستون بنا کرده اند و قصر مسلمانی را پنج قاعده نهاده  
 اند اگر میخواهی که یکنانه در جهان باشی در این **پنج** و نه عمر  
 فانی چهار بار از وجود خود را بدین پنج کوه را آتش ده  
 تا شهر دینت معمر گردد **و نظم** پنج اساسیت که عانی  
 هر یک از آن حصن مسلمانی است هر که در آنها نه عمارت نهاد  
 مایه خود جمله بگارت بداد و اول ازین ابنيه خمسة  
 مسلمانی که ابنيه رحمت ربانیت از شجره طيبة شهادت  
 ثمر جانی بدیگ داشتن است و این نه نامی مبارک در زمین  
 دایم غلک داشتن دوام قامت ستون نماز که قاعده  
 دین پیغمبر است **و مسلم** النبي صلى الله عليه وآله وسلم

معه  
 و در این  
 و در این  
 و در این

و بارک

و بارک و شرف و کرم الصلوة عماد الدین بدین  
 و خانه ایمان را بدین رکن اعظم معمر داشتن سیم  
 از زوایم من کای زکوة کلید نجات ساختن و در بهشت  
 کشادن و از تنباهی بشر مال الخیل جادش او وارث  
 پناه با حصار حقنوا اموالکم بالزکوة آوردن  
 بر روز ماه رمضان مهر بر در و نزع نهادن و ملائکه  
 ملکوت را از نجار عطر ریح القاصم اطیب عند الله  
 مسلك الاذ فر تحفه فرستادن پنج هم بسوی امان خانه  
 و من دخله کان امناراه برد داشتن و بقلم انت اول  
 بیت وضع للناس بر لوح خاطر رقم و لله على الناس  
 حج البيت نکاشتن و ارکان این پنج است قواعد الکرام  
 این پنج است و اسلام پسندیده ترین چیزهاست ترویج  
 خدای تعالیه در پیش روی اسلام است که از الدین  
 عند الله اسلام **نکته** اسلام از تسلیم است و بنا  
 خود را تسلیم نکند ظاهراً و باطناً مسلمان نبود عارف

اسلام



للقا امیر متین حسینی قد سرته میفرماید **بیست**  
 چیست اسلام ای پیغمبر کن، طفل راه خویش را تعلیم کن  
 که سخن از شرع احمد میکنی، با هم آن کن که با خود میکنی  
 هر که دست و زبان کوتاه نیست، در مسلمانان یقینش راه نیست  
 معنی این حدیث که المسلم من سلم المسلمون من یدیه  
 و لسانه اینست و هر که را این حال دست دهد که مردم  
 از دست و زبان و عیال امت باشند او بمرتبه کامل اسلام  
 رسیده باشد و مسلمان کامل باشد **راعی** خواهی که مسلمان  
 حقیقی باشی و نقش بپا کنی و تحقیق باشی باید که نکو  
 خواه خلایق کردی و زردست و زبان داد که سر تو را شای  
**و چهارم** در نعت قال النبی صلی الله علیه و آله  
 فضلت علی الانبیاء بست جعلت لی الارض مسجدا و  
 ترابها طهورا و احلت لی القیام و نصرت بالترعب مسیر  
 شهر و اعطیت الشفاعة و بعثت الی كافة الامم و  
 ختم لی النبوة یعنی از تفصیل دادند بر پیغمبران دیگر

ورق

از ایشان

از ایشان برگزیدند و خواص گردانیدند بشش  
 چیز اول آنکه زمین را مسجد من و امت من گردانیدند  
 و هر پیغمبری را مسجدی معین بود که با قوم خود آنجا  
 عبادت کردی و در غیر آن موضع رو بنودی طاعتی کردن  
 اما چون نوبت من درآمد بسطیطر زمین را عبادتگاه من  
 و امت من گردانید و خلعتی را برای من بنزد آب  
 طهور رسانید که فان لم تجدوا ماء فیمسحوا بیده  
 طیباً دوم غیبت نجس کفار را اما احلال من ساختند  
 و بر انبیاء دیگر حرام بود ستم مرا نصرت دادند بک  
 یعنی قوت هر پیغمبری چند آن بود که در مقابل خصم  
 جواب توانسته گفت اما چون من روی بدشمن آوردم  
 هنوز زیاده راه دور میبودم که ترس در دل ایشان  
 می افتاد و بهزعت می فرستد چهارم رایت شفاعت بکف  
 کفایت من دادند تا در روزی که هیچ کس را از هر طرف شفاعت  
 نبود و انبیاء همه گویند نفسی نفسی من دامن شفاعت

باطح



و بر بعضی از مردمان  
مبعوث بودند

و گویم امتی است پنجم هر یک از انبیا تقی چند معین را  
در زیر بال و پر نبوت تربیت کردند و از امر و تاقیات  
هر چند که باشند هم امت من خواهند بود که و ما ارسلنا  
الاکافه للناس و دین من بر همه ادیان غالب باشد  
که لیظهر علی الدین کله شمه همچنانکه در بدایت خطبه  
نبوت بنام ناحی من خواندند که کنت نبیا و آدم بین  
الماء و الطین در نهایت تیر سکه ختم رسالت با اسم  
سامی من میزنند و لکن رسول الله و خاتم النبیین  
زهو سیددی که آدم صنف خلعت صفوت از ویافت  
پر نور روح پر فتوح بر قالب نوح بسبب و تاقه ادیس  
صاحب تدیس را پایه رفعت او داد طیلسان صعود  
از برای هود او فرستاد که شمشیر خلعت بر میان خلیل  
نبوت او بست یوسف صاحب جلال بر تخت سلطنت به  
اشارت او نشست منشور امامت که بنام اسمعیل  
نوشتند بطغرا و دولت او موشع شد زینو تکلمیم که

و موسی

و تاج رفعت بر سر  
عیسی مجرب او نهادی

بر موسی کلمه بشد بنزیت محبت او موشع گشت  
خاتم مملکت بانگشت سلیمان او داد شعر خلق النبیین  
فی خلق و فی خلق و لم یدانوا فی علم و لا کرم  
و کلامهم من رسول الله ملتزم غرهم من البحر و شفا من الله  
پیت ای نبی تو شد آتش گلستان بر خلیل صد حج  
اسمعیل در قربان که شوق قیتل داده حسن سیرت  
یعقوب بر اصبر جمیل کشته از عشق حیات خون صد یوسف  
با عصای مهر تو شوق کرده موسی رود نیل بر سر خون کمال  
عیسی مرید هیل آیت و الیل بر دلبندای موت کواست  
سوره و الشمس بر پائے رویت دلیل نکته اسمای حضرت  
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بر دو قسم است یک آنست  
که بحدیث ثابت شد هفت است محمد و احمد  
حاشه عاقب کما قال صلی الله علیه و سلم اسماء  
انا محمد و انا احمد و انا الماحی الذی یحو الله فی الکفر  
و انا الحاشر الذی یحشر الناس علی قدحی و انا العاقب

و قسم دیگر آنست که در  
قرآن واقع است اما آنچه  
بحدیث ثابت شده



بعضی بود از من

یعنی من محمد و احمد و ماحی که کفر من محو شود و منم  
حاشا که مرد ما فدا بر قدم من حشر کنند و منم عاقب یعنی  
بعد از من هیچ نباشد و بدین حدیث پنج اسم شدند تا  
اول محمد و آن اسمیت که حضرت عزت از نام خود مشتق  
کرد اینک و دیگر بدین اسم مستحی ساخته و معنی وی  
ستوده است شعر الم تر ان الله ارسل عبده برهانه و الله  
اعلی و اجد و شواله من اسمه لیحاله فذل العرش محو  
و هذا محمد دوم احمد یعنی ستوده تر و پسندیده تر  
سیم ماحی یعنی محو کنند ظلمت و ظلمات بنور هدایت  
چهارم حاشا یعنی مقدم در حشر و فشرجه اول که  
که سر از صدف خاک بردارد آن حضرت خواهد بود که  
قال النبی صلی الله علیه و سلم انا اول من تنشق عنه  
الارض پنجم عاقب یعنی از روی آیند و این کنایتست از  
آنکه بعد از وی هیچ نباشد و در حدیث دیگر آمده  
بروایت ابو موسی اشعری که حضرت فرمود انا محمد و انا

احمد

احمد و المقفی و الحاشا و بنی التوبة و بنی الرحمة و بنی  
حدیث سده اسم دیگر معلوم میشود مقفی و بنی الرحمة  
و بنی التوبة اما مقفی یعنی تابع است یعنی آخر انبیا  
و این تیر اشارت بختیمت بود اما بنی التوبة معنی توبه  
رجوعست یعنی رجوع جمیع امم بدین او خواهد بود چنانچه  
از مضمون آیه کریمه لیظهر علی الدین کله بوضوح  
میدیونند و اما بنی الرحمة یعنی سبب رحمت عالمیان و  
این رحمت رحمت رحمانیه میساید یعنی افاضه وجود یک  
جمیع موجودات که آن رحمت عالم است بیکت وجود باجی  
وی بود که لولا که لما خلقت الافلاك و رحمت رحیمیت  
تیر میساید یعنی وصول نور و نجات که رحمت حاصل است  
بمؤمنان باین متابعت او میباشند و شفاعت نیز ازین  
رحمتست و بعد ازین در باب شفاعت دو کلمه گفته خواهد شد  
اما آنچه در قرآن واقعست از اسامی آنحضرت چهار و پنج  
است و ماهر یکی را با آیتی که بر آن دالت ذکر کنیم اول محمد



قوله نعم محمد رسول الله دوم احمد قوله نعم ومبشر ابراهيم  
 ياتى من بعدك اسم احمد ستم نبى قوله نعم يا ايها النبى  
 حسبك الله چهارم رسول قوله نعم يا ايها الرسول  
 بلغ ما اترلك اليك بنعم شاهد شتم مبشر هفتم نذير  
 هشتم داعي نهم سلاح منير قوله نعم يا ايها النبى انا  
 ارسلناك شاهدا ومبشرا ونذيرا وداعيا الى الله باذنه  
 وسراجا منيرا دهم منذر يا زدهم هادى قوله نعم  
 انا انت منذر ولكل قوم هاد دوازدهم شهيد  
 قوله نعم وجنا بك على هؤلاء شهيدا سيزدهم ذكرى  
 قوله نعم قد اترلك الله اليكم ذكرى رسول چهاردهم مذكور  
 نعم نعم انا انت مذكور يا نذرهم رؤف شاتردهم  
 رحيم قوله نعم وبالمؤمنين رؤف رحيم هفدهم فضل  
 قوله نعم قل بفضل الله ورحمته هجدهم نور قوله نعم  
 قد جاءكم من الله نور ونور فهم مبين قوله نعم رسول  
 مبين بيستم كريمة قوله نعم انه لقول رسول كريم

بيست و يك

بيست ويكم زميل قوله نعم يا ايها المزمع بيست ودوم  
 مذكر قوله نعم يا ايها المذكر بيست و ستم حق قوله نعم  
 قد جاءكم الحق من ربكم بيست و چهارم حنيف قوله نعم  
 فاقم للدين حنيفا بيست و بنجم برهان قوله نعم قد جاء  
 برهان من ربكم بيست و شتم بينة قوله نعم حتى  
 تاتيهم البينة بيست و هفتم ولى بيست و هشتم نصير  
 قوله نعم واجعل لنا من لذك وليا واجعل لنا من لذك  
 نصيرا بيست و نهم عبد قوله نعم سبحان الذى اسرى بعبده  
 سى ام اول قوله نعم وامرت ان اكون اول المؤمنين  
 سى ويكم خاتم قوله نعم ولكن رسول الله وخاتم النبيين  
 سى ودوم مصدق قوله نعم مصدقا لما علم سى و ستم  
 امى قوله نعم النبى الامى الذى يجيد و نه مكتوب با سى و  
 بشر قوله نعم قل انا ابشر مثلكم سى و بنجم مؤمن  
 قوله نعم الذى يؤمن بالله وكلماته سى و شتم ساجد  
 قوله نعم وكن من الساجدين سى و هفتم مرسل قوله نعم

وجهكم



آنکه من المرسلین سی و هشتم طه یعنی طاهر و هادی تعم  
 طه ما اترنا علیک القرآن لتشتقی سی و نهم یس یعنی  
 سید قولہ یس و القرآن للعلیم چهل و حریض قولہ  
 حریض علیم ای علی ایانکم چهل و یکم غزیر قولہ تع  
 لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز چهل و دوم مبارک  
 قولہ تع هذا ذکر مبارک چهل و ششم ستاره قولہ تع و النجم  
 اذا هو چهل و چهارم شاکر قولہ تع الیس الله باعلم  
 بالشاکرین چهل و پنجم رحمت قولہ تع و ما ارسلناک الا  
 رحمة للعالمین شعر و هو الذی بیان و بیان و هدی الانام  
 و تنزل التزیید عن فضل نطق کتاب بیشتر و  
 بقدمه التقریر و الخلیل حضرت شیخ سعدی فرماید  
نظم کریم الشیخ یا جمیل الشیم نبی البر یا شفیع الاحم  
 امام رسول پیشوای سیدل امین خدا مهبط جبرئیل  
 شفیع الوری خواجه نبوت و نشر امام الهدی صدر دیوان  
 تراغزل و لاکملین بس است ثنای تو طه و یس بس است

نکته در بابی شفاعت قولہ تع عسوان یبعثک  
 ربک مقام محمود امراد از مقام محمود شفاعت  
 و حضرت رسالت نبیاه صلی الله علیه و سلم فرمود که  
 انا فی ات من عند رب خیر من بین ان یدخل نصف  
 امتی الجنة و بین الشفاعت خیرت الشفاعت و هی  
 مات لا یشک بالله شیئا یعنی آیند از تو دیکر بر تو  
 من بمن آمد و موافقت کرد اند میان آنکه نصف امت  
 مرا یشست در آمد و میان آنکه من شفاعت امت کنم  
 من شفاعت اختیار کردم چنانکه این عامتر است  
 و شفاعت من برای کسانیست که بر شرک غمزه باشند  
 هر چند الوده گناه باشند من ایشان شفاعت کنم که  
 اذخرت شفاعت لاهل الکبائر من امتی و این خوش  
 بشا رتیبست و سرکشکان بیابان معصیت را و من  
 کمال التعمیل میفرماید بیت شرط شفاعت تو اگر بر کبائر  
 بامایست متاع از این جنس حاضر است آورده اند که فری

یعنی من شفاعت جمعی از  
 امت خود که گناه ایشان  
 بیشتر و بزرگتر است  
 پیشتر میکنند



حضرت شاه ولایت امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه الصلوة  
والسلام در مسجد جامع کوفه بر سر منبر فرمود که ای اهل  
عراق امیدوارترین آیه از قرآن ترو شما کدام است گفت  
این آیه است که قل یا عباد الّٰه الذّٰین اسرفوا علی انفسهم  
لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذّنوب جمیعاً  
انه هو العفو الرحیم حضرت امیر المومنین علی علیه السلام  
فرمودند که نزدیک مآله اهل حجازیم امید بدین آیه بیشتر  
که واسطه عطفیک ربکم قرضیم حضرت عزت مر پیغمبر خود  
را و عدل شفاعت داده بشرط خشنودی او و کرم عظیم محکم  
اقتضای آن میکند که خشنود نشود مگر وقتی که همه  
امته او از درکات و نزع خلاص یابند و بدرجات بهشت  
رسند و در مناجات حضرت امیر المومنین علی واقعیت  
و لاخر منی یا الهی و سیدی شفاعته العظمی و ذاک المشفع  
بیت غم غم خود اندک شفیقتش توئی پاینده قدر ز فیض توئی  
حاصل از اینست ز طاعت مرا هست امید شفاعت مرا

نکته

**نکته** در بیان صلوات بر حضرت رسالت صلی الله علیه  
وآله که وسیله شفاعت است کما قال **النبی صلی الله علیه و آله**  
اول الثامن یوم القیمة اکثرهم علی صلوة یغنی سنه  
و اترتین مردمان بمن یغنی شفاعت من کسانی باشند که  
پیشتر برین صلوات فرستاده باشند و هر که یکبار برین  
عالم صلوات فرستد حضرت عزت ده بار بر وی صلوات  
فرستد که من صلی علی مرتبه صلی الله علیه و آله و صلوات  
از خدا ای بخشنده رحمت ای عزیز صلوات درود است تو از  
پیشهاد و در گری اختیار کن مطرب تا درود بسیار نبند  
سماع او کرم نشود توفیر اگر خواهی که سماع دعای تو بشود  
استماع ملائکه گردد درود درود را بر ساز خود راست کن  
تا نواز ثنائی که از آن پیران آید صوفیان صوامع قدس  
را که صفات مجامع افشند در کار آورند هرگاه که تو در  
مجارای کام و زبان خود درود روان کنی شیطان از غایت  
خشم از چشم و چشم درود روان کند بر عاشق و

نیاز



آنست که گوش بر سر و سمع مفسدان نه نهد  
مصلحان استماع درود کند **تقلم** نزد یک توجه تحفه  
فرستیم ما ز دور در دست ماهمین صلواتیت و السلام  
و مقرر است که صلوات و تسلیمات ما بسمع خواجه عالم  
میرسد و جواب سلام ما میگوید چنانچه فرمود ما من  
احد یسلم علی الا رد الله علی روحی حتی یرد علیه السلام  
اما استماع این سلام بگوش حشر توان کرد و در مجلس  
دیگر فرمود ان الله ملائکة سیاحین یبلغون عنی  
امتی السلام یعنی حضرت عزت را درین سراجی سفلی  
پاکان عالم علوی جمعی هستند که در ساحت خاک سیاحت  
کنند و هرگاه که یکی از امتان من برین سلام گوید آن  
تحفه بر طبق عرض حضرت من او زند و من فردای  
قیامت کوینیک آن سلام را خلعت شفاعت پوشانم  
و شربت رحمت و سلسیل نوشانم بکنم که ارسال تحف  
تسلیمات و ابلاغ طر و صلوات بر روضه رعناي خواجه

ملک

نهاده

کائنات

کائنات چه نیجه دارد و چگونه چنین نباشد که بنده  
در دنیا کار و موافقت با حضرت عزت و ملائکه صاحب  
دارد که از الله و ملائکه یصلون علی النبی یا ایها  
الذین آمنوا صلوا علی علیه وسلم تسلیما **تقلم** باد بر خاکش  
ز آبید خواجه درود آفرین بر جان پاکش باد از جان  
آفرین **نکته** در بیان فضیلت اهل بیت کرام او که ائمه  
دین و معتقدیان عالم یقین اند قال رسول الله صلی الله  
علیه و آله وسلم انی تارک فیکم النقای کتاب الله و فیه الهدی  
و النور فخذوا بکتاب الله و استمسکوا به و اهل بیت  
اذکرکم الله فی اهل بیت اذکرکم الله فی اهل بیت اذکرکم  
الله فی اهل بیت یعنی من میگذارم در میان شما و چیز  
بزرگ که یکی از آن دو کتاب خدای است که در دست راه  
راست میروند از او از دست و روشنی راه را نشانم  
فرایند آنرا و چنگ در آن زنید و بدان متمسک گردید  
که جبر خداست که را غنصر و اجل الله جمیعاً هر چنگ

ب



در آن زند بمراد رسد و بر روح میفرماید **تظلم** از جاه  
 این جهان بر جلال و آن چنگ زنی و آنکه بر کن بهر شست  
 این جلال در جاه آمده و امیر خسرو این معنی را چه خوب  
 میفرماید **بیت** زهر آنکه تابا لاروند افشاد کان زین چه  
 رسن آمد فرو کرد ایند و شد نام قرانش **دوم** اهل  
 بیت من بیاد میدهم شمارا از حضرت خداوند تعالی  
 یعنی او را که او را میگیرم و در نیگوید اشتن اهل بیت من  
 و در تکرار این **تظلم** باز دلیل واضح قیام میشود در تعظیم  
 اهل بیت و محبت و متابعت ایشان و اهل بیت رسول  
 صلی الله علیه و آله و سلم حضرت امیر المومنین علی و فاطمه و حسن  
 و حسین اند علیهم السلام بدلیل آن حدیث که در صحیحین  
 وارد است که آن حکام که این آیه فرود آمد که ندع  
 انشاء و ابناؤکم و نساء و نساءکم و انفسا و انفسکم  
 حضرت رسالت نباه محمد صلی الله علیه و آله و سلم علی فاطمه  
 و حسن و حسین را بخواند و گفت اللهم هؤلاء اهل

بیت و در حق حضرت امیر المومنین علی علیه السلام فرمود که  
 انت منی بمنزلة حرمی من موسی آل الله نبت بعدی و  
 از حضرت شاه ولایت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام  
 روایتیست که فرمود که و الذي فلق الحبة و بد النملة انه  
 لعهد النبي الامي الى ان لا يحسن الامن من ولا ينجس  
 الامنافق يعني بدان خدای که دانه را شکافت و از آن  
 نهالی بر رویانید و ارواح را محض لطف بیاورید که عهده  
 است با من پیغمبری که دوست ندارد مرا الامن من و دشمن  
 ندارد مرا الامنافق و از اینجا معلوم میشود که دوستی  
 علی ایمانست و دشمنی او تفاق و مؤید این قول این  
 است که حب علی حسنة لا تضرها سنة و بغض علی  
 سنة لا تنفعها حسنة **تظلم** اجابته باجرم مسلمان  
 موحده اعدای تو با طاعت و در و مناقق **رابعی**  
 تجرح من ذان و صفات زبانے بحق جمله که در بیان  
 که دشمنان علی را ناز نیست قبول اگر چه سینه اشتر کنند



دیگر در حق فاطمه علیها السلام فرمود که فاطمه بضعة منی من  
 اذا اها فقد اذانی ومن اذانی فقد اذ الله یعنی فاطمه  
 پاره از من است هر که او را برنجاند مرا رنجانیده باشد  
 و هر که مرا رنجاند خدا را رنجانیده باشد و این حدیث  
 دلالت تمام دارد بر کمال شرف سید زنان عالمیان و نور  
 دید صفوت آدمیان صدف کوه امامت شفاعت  
 خواه روز قیامت بتو عند فاطمه زهرا **شعر** هی الشفیعة  
 للمذنبین فی العرصات وجهها نفعت فی مهاکک الخظرات  
**بیت** بهتر و بهتر زمین و زمین صدف کوه حسین حسن  
 و دیگر در حق حسن و حسین فرمود که انت الحسن و الحسین  
 سید اشباب اهل الجنة و دیگر فرمود که انت الحسن و الحسین  
 هما رجیان من الجنة و در حدیث آمده که چون خدای تعالی  
 بهشت را بیا فریاد و ادعا داد که تو مسکن صلحان  
 اهل تقوی باشی و فقرا و زهاد ساکنان تو باشند بهشت  
 گفت لا اله الا الله جعلت مسکن المساکین یعنی بجز مسکن مسکینان

کرده اند

کرده اند خطاب آمد که ای بهشت تو را رضی نباشی که ارکان  
 تو حسن و حسین آراسته گردانم تنفخت الجنة و قالت  
 یا رب رضیت یا رب رضیت اگر بهشتت ارکان او را  
 بدیشانت و اگر عرش است کوشواره عرش اشیانند  
 و اگر دل مؤمن است منور بنور محبت ایشانت **بیت**  
 دود درج کرامت دو بدرج کمال دود هر اوج هدایت  
 دود درج مستدین فلک متابع این و ملک شاکر آن  
 جهان منور از آن و زمان مؤمن ازین او غریز زبان  
 بیان از صفت آل محمد بکمال منسوبست و جمال  
 ایشان از با صر بصیرت ارباب قیل و قال محبوب جایشان  
 نجوم بروج هدایت و بروج نجوم ولایت سلاطین  
 اقبالیم عصمت خواجهین مداین حکمت شیران پیشه  
 فتوت فارسان عرض حروقت مسند نشینان قصه  
 حرمت سلطان نشانان مصرعت ثمرات شجرات کمال  
 قطرات رشحات امامت عالمان اسرار ربانی خازان



فیوض سبحانی ماکان طریق رشاد و سالکان طریق  
 ارشاد خاصان بارگاه آله نایبان محمد رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم **نظم** الی غیر حیریم کبریا را محرمند  
 الی غیر بعالی الخیر الی آدمند الی غیر زفرانید پاکند از آن  
 در طریق دین امام جمیع خلوق عالمند روشنی دل از ایشانست  
 چون موسی گفت: زدنک جان هم ایشانست چون علیست  
 نسبت الی نبی با سایر خلوق جهان **نکته** در شرف صحابه غیر مرتد قوله تعالی و التائبون  
 الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوا  
 باحسان رضی الله عنهم و رضو عنه **و قال رسول الله**  
**صلی الله علیه و آله و سلم** مثل اصحابی فی امتی کالملح فی الطعام  
 لا یصلح الطعام الا بالملح یعنی مثل یاران غیر مرتد در میان  
 امت من همچو نمک است در طعام پس چنانکه طعام با صلاح  
 نیاید الا بنمک صلاح امت من تیره در وجود صحابه من است  
 سخن بسیار است عزیزان بوده اند که زبان از اوصاف

ایشان قاصر است **باب** اصحاب رسول هر یک از وی **کلام**  
 چون اختر و شند بر اوج جلال خواهی که حد کوب  
 بخته زو بال از بر تو ایشان بطلب نور کمال **نکته** در فضیلت  
 این امت که خیر الامم چنانکه خودت در کلام مجید میفرماید  
 که کنتم خیر امتی اخرجت للناس **و قال رسول الله صلی**  
**الله علیه و آله و سلم** حکایا عن الله تعالی انه قال ان  
 الجنة لمحمد علی سائر الانبیاء حتی تدخلها وان الجنة  
 لمحمد علی سائر الامم حتی یدخلها امتک یعنی بدرستی  
 و راستی که بهشت حرامست بر پیغمبران دیگر تا تو که محمدی  
 در آئی و از پنجا گفت که انا اول من ینفتح له باب الجنان  
 و بدرستی که بهشت حرامست بر امتان پیغمبران دیگر تا در  
 آیند امتان تو در بهشت از برای آنکه چنانکه تو افضل  
 امت تو نیز افضل امت اندای غیر از آنچه بعضی پیغمبران  
 مکرر از خدای تعالی خواستند حضرت خداوند تعالی  
 بپنجوست من این امت را عطا فرمود اول آدم از خدای



قبول توبه خواست که ربنا ظلمنا انفسنا وانا لم نتغفر لنا  
وتمننا ان نكون من الخاسرين واین امته را ناخواست  
داد که وهو الذي يقبل التوبة عن عباده دیگر نوح از  
خدای تعالی نجات طلبید که بخشنی و من معی من المؤمنين  
واین امت را گفت که کذا حقا علينا بنحی المؤمنين این  
از حق تعالی پنج چیز خواست او را بداد و ناخواست بدین  
امته کرامت کرد ابرهیم مغفرت خواست ان تغفر لی  
خطیئتي يوم الدين واین امته را گفت لا تقنطوا من  
رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا خلیل ذوق خو  
درخواست که لا تخزن فی يوم یبعثون این امت را گفت  
یوم لا یخزی الله النبی و الذین امنوا ابرهیم وراثت  
خواست که وجعلنی من ورثة جنة النعیم این امته را  
گفت ثم اوتینا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا  
ابرهیم قبول خواست که ربنا تقبل منا این امت را گفت  
وهو الذي يقبل التوبة عن عباده ابرهیم عقیب صالح

که رب

که رب حبلی من الصالحین این امته را گفت وهو الذي  
جعلکم خلایفه فی الارض دیگر موسی کلیم از حضرت  
پر تو بجای دیدار طلبید که رب ارفی انتظر الیک واین  
قوم را ناخواست بشأرت داد که وجوه یومئذ ناظره  
الی ربها ناظره دیگر عیسی روح الله از حق تعالی مایه  
که ربنا اترکنا ما ندع من السماء واین امته را ناخوا  
از مواید فواید صور و معنوی را داد که واصبع علیکم  
نعمة ظاهرة و باطنه و در مجمع الاسرار آورده است که خدا  
تعالی از هر مرتبه که بخلیل و کلیم و حبیب خود داده است  
این امت را بقدر جلال از آن تحفه فرستاده ابرهیم را  
شش مرتبه داده این امته را تیرداد اول ابرهیم را مسلمان  
خواند که ما کان ابرهیم یهودیا ولا نصرانیا و لکن کان  
مسلم این امت را گفت که هو سمیکم المسلمین دوم ابرهیم  
از آتش برهانید که یا نار کونی برودی و سلاما علی ابرهیم  
این امت را گفت که وکنتم علی شفا حفرة من النار



فانقلكم منها ستم ابراهيم را بشارت داد که  
فبشرناه بسلامه حليم اين امت را گفت که وبشر المؤمنين  
چهارم ابراهيم را سلام فرستاد که سلام على ابراهيم و اين  
امت را گفت که قل الحمد لله وسلام على عباده بنعم ابراهيم  
را بنده خواند که واذكر عبادنا ابراهيم واسحق اين امت  
را گفت که عباده الرحمن الذين عثرون على الارض هونا  
ششم ابراهيم را حجت خواند که شاكر الانعام اجيبه  
هداه اين امت را گفت هو اجيبكم وما جعل عليكم في  
الدين من حرج ديكر موسى عليه السلام را ده مرتبه داد که  
امت را تير داد اول موسى را نجات داد که واخينا  
ومن معه اين امت را گفت حقا علينا نحي المؤمنين  
دوم موسى را نصرت داد که انتي معكم اسمع و اري اين امت  
را گفت ان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون  
سپتم موسى را قربت داد که وقرنباه نجيا اين امت را گفت  
اولئك المقربون چهارم بر موسى منت نهاد که و لقد

منشا على موسى اين امت را گفت بل الله معن عليكم  
پنجم موسى را امن و رفعت داد که ولا تخف انك انت  
الا على اين امت را گفت ولا تحزنوا وانتم لا علون  
ششم موسى را شرح قلب معرفت داد که ربنا اشرح لي  
صدري اين امت را گفت افني شرح صدره للاسلام  
هفتم موسى را تيسير مهمات داد که ولسر لي امري اين امت  
را گفت كه يريد الله بكم اليسر هشتم موسى را اجابت دعا  
داد که قد اجيبك دعوتكما اين امت را گفت و يتجيب  
آمنوا نعم موسى را آمرزش داد که فاغفر لي و اغفر له اين امت  
را گفت يدعوك ليغفر لكم وهم موسى را با عطاى سوال  
کرد ايند که قد اوتيت سؤلک يا موسى اين امت را گفت  
وايتکم من كل ما سألتموه ديكر حضرت پيغمبر را نه فضيلت  
داد و امتش را تير از آن بهره مند کرد ايند اول تقى را  
گفت لقد تاب الله على النسي امش را گفت كه يريد الله ان  
يتوب عليكم دوم مغفرتش را گفت ليغفر لك الله امش را



گفت ان الله يغفر الذنوب جميعا سمعتمش را گفت  
 و يتم نعمة عليكم امتش را گفت اتممت عليكم نعمة جهانا  
 نصرتمش را گفت ونصر الله نصر عزيزا امتش را گفت  
 وكان حقا علينا نصر المؤمنين ينعم صلوات حبیب را گفت  
 ان الله وملائكته يصلون على النبي امتش را گفت هو  
 الذي يصلي عليكم وملائكته تسلمون صفوتش را گفت الله  
 يصطفی من الملائكة رسلا امتش را گفت الذين اصطفينا  
 من عبادنا افهم هدايتش را گفت ويهديك صراطا مستقيما  
 امتش را گفت ان الله لهادي الذين امنوا هتتم سلام  
 ويراد شمس عرج گفت سلام عليكم ايها النبي امتش را گفت  
 واذا جاءك الذين يؤمنون باياتنا فقل سلام عليكم فهم  
 رضاي او را گفت كذولسوف يعطيك ربك فترضى امتش را گفت  
 را گفت ليدخلنهم مدخلا يرضون اين هم بيان كه در شرف  
 وفضل اين امت است شك نيت كه نتيجه متابعت و  
 متابعت مؤثر محبت كه قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني

عجيبكم الله

عجيبكم الله اي غريز عجيب حالتی است كه محبان حبیب  
 محبوبان حضرتند چنانچه عارف رومی كويد **بیت**  
 عجایب نیت كه محبوب جهان تو بحسن عجاب نیت كه محبان  
 تو محبا یاتند يوسف حسن توئی در همه عالم امروز  
 زان غریزان جهان در رخ تو حیراتند وصف حسن تو  
 باندا نه این طایفه نیت عالم و عارف و عامی همه سرگردان  
**و صلح پنجم** در ذكر اولیا كه صفت ایشانست الا ان  
 اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم ان الله عباد الیسوا بانبیاء و لا  
 شهداء یحبهم النبیین والشهداء لقربهم من الله  
 تعالی میفرماید كه بدرستی كه مرخصت قدیم را بنده كاتند  
 در زیر قباب غرت ستاری و در نقاب غیرت مخفی اگر چه  
 ایشان جامه نبوت پیوشید و جام شهادت تنوشید  
 اند اما انبیاء و شهدا از حالت قرب ایشان محضت عجب  
 میمانند و پیغمبران ذو مناجات و شهیدان صاحبان

لغبطهم

كه بعضی انبیاء را  
ایشان غبطت



با علو مقامات و رفعت درجات در آرزوی شرف  
ایشان باشند چه ایشان رجال بیدای قدسند که  
صحرای وحدت تاخته اند و ساکنان صاحب قدسند  
که ساحت خانه دل از خس و خاشاک غیر پرده اخته اند  
مرغان قضا و بوبیتند از آشیان و حلقه پریده سهم  
تلا و سیتک از قوس سبوحی بهد و صورت رسید  
امواج بحار گویند بساحل ظهور پیوسته اغصان اشجار  
نعمند در ریاض کمال پرورشته مقتولان راهند در حسنا  
اهل معانی بحیات جاودانی محسوب و تحسین الذین  
قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء و عند ربهم نزد  
مقبولان ذکر آهنگ از دیدن اغیار بر پرده انوار محجوب  
اولیائی تحت قبابی بفرهم غیری خازن جوهر اسرار  
شیخ فرید الدین عطار میفرماید پیت در راه تو مرد اند  
از خویش نهان مانده بجسم و جهت کشته پی نام  
نشان مانده در قبه متواری بفرهم غیری محبوب

ازد بوده مستور جهان مانده در پرده کاد الفقرا  
کفر زده خیمه در سر سواد الوجه از خلو نهان مانده  
قوی نه نگویند بد نه با خود و نه بخود نه بوده نه باقی  
نامانده عیان مانده تنشان بشریت خم دلشان  
بحقیقت هم هم دلشد و هم جان نه این و نه آن مانده  
ایشانند عاشقان عرایس قدم مسافران شاه راه عدم  
عز اصان بحر بقا سرانند از ان میدان قناسیاحان  
اذیال یقظه و انتباه صاحب دلتان با و کاه لی مع الله  
شب بیداران تحسبهم ایقظا و هم رقد و هوش  
یاران للطائفین و العاکفین و الرکع السجود و اسیر  
قلوب اسرار در صورت و معنی مخصوصان بشارت  
اشارت از الله معنا عارف اسرار ربانی خواجری  
کرمانی خوب میفرماید نظم شیر شکاران که درین پیشه اند  
کنج فشانان کدایشه اند واسطه عقد بنی آدمند  
خضر قدومان مسجود منده معتکفان حریم کبریا



شسته زده صوت کبر و پیا رخس زمندان از آباخته  
 کوی بچکان ابد باخته دیده ند و کون مکان در نظر  
 باله و هرد جهان زیر پر ملک و نوبت شاهی زده  
 تخت بر ایوان آلمی زده امیر ولایت بنا علیه اهل التحیات  
فی الغدایا والعشایا در صفت ایشان میفرماید اولئك  
هم الاولون عده او الاعظمون قدما اولئك خلفاء الله  
فی ارضه و دعوات الی دینه آه شوقا الی رقیبهم  
و ایشان جماعتی اند که بدام دنیا نینفشند و بدان عقبه  
سرد زنیارند نه لباس اساس نیارند و نه قدح  
فرح عقبه نوشند که الدنيا حرام علی اهل الاخره والاخره  
حرام علی اهل الدنيا و هما حرامان علی اهل الله نه از آتش  
دوزخ در دستان تابانی و نه از جویبار بهشت ایشانرا  
طلب آید و هم سخن حضرت شاه ولایت امیر المومنین علی  
ابن ابی طالب است علی الصلوة والسلام لیس الحجة شغل  
معنا ولا النار سبیل النیا ایشان کجا وابسته درخت

یعنی دنیا حرام است بر  
 اهل آخرت و آخرت  
 حرام است بر اهل دنیا  
 و دنیا و آخرت هر دو  
 حرام است بر اهل الله  
 آنها که دنیا بخوانند  
 و نه آخرت بلکه از همه  
 چیز بغیر از خدا چه خواهند

و چونید

و چونید که در حقیقه حقیقت دیدار دلدار چونید  
 نظم در دوزخم از لاف تو در چنگ آید از حال بهشتیان  
 مرا تنگ آید و ربه تو بجزای بهشتم خوانند صحرای بهشت  
 بود لم تنگ آید تا مشعل عشق تو از فوخته شده جان  
 دل عاشقان هر خفته شد آنرا که دلش بوصول انداخته شد  
 از هر دو سراد و چشم او در فوخته شد نکته در شخص حقیر  
 بچشم خفت و نظر حقارت نباید نگریت اگر چه لباس  
 اولاس و کلیم تسلیم پوشیده اند اما خلعت بجهنم و جبر  
 بر تو و بلای و لای ایشان راست می آید قال النبی  
صلی الله علیه و آله وسلم رب اشعث اغبر ذی ظمیر یا لا  
نوره لو اقسم علی الله لابن یغنی بسیار زر و نیکه موی خاک  
الوده و روی با جامه کهنه که از هیچ حساب نگیرند اگر کسی  
بی خدای دهد خدای نعم سر کند او راست کرد اند معنی  
آنست که هر چه از خدای تعالی خواهد بود و دهد ز نهار تا  
بدلو کند و جامه نزنند شان شکری و دلهای شکسته را



حقیر نشی که خواند پادشاهست نقد محبت بدو دعت  
 در وی نهاده و این صدا و ندا در عالم گزاده که انا عند  
 الملكسرة قلوبهم و در امثال آمده است که که جنایان  
 الزوا یا حق را در هر پستی دوستیت و در هر زنده زنده  
 و در هر کلمی کلمی **نظم** پیش آن چشمی که باز اندر هرست  
 هر کلمی را کلمی در بر است که تو را با ز است آن دیده یقین  
 زیر هر سنگی یکی سر خشکایی چون که کجی هست در عالم مرغ  
 هیچ ویرانه مدان خالی ز کجی ای عزیز دین از درویشان  
 خراب اطلب که شاهان پیوسته کج را در ویرانه نقدین  
 و نقد معرفت از شرند پوشان سوخته جگر جو که تا جگر  
 جگر قیمتی در جامهای کهنه پنهان کست **بیت** بگویند پیر  
 خلقان کلیم که معانی جامه جانش نواست آنکه در حشمت  
 کدا و غلس است پیش آنای جهان خسرو است **نکته**  
 مردان راه و خاصان درگاه او را و دیده است که بیک  
 دیده او صفات نقصان یافته و بیک دیده صفای

منکر و عجب

کرمان

کرمانات نزد آن مشاهده کست کاه عرش و کرسی اشک  
 نعلین خود بشید و هیچکس علوی و مرکز سفلی را جاک  
 اخمص خود بر ندانند و حاله دیگرشان آن باشد که هر کس را  
 از خود بقدر داشت و بر خود تفصیل کست **حکایت** آورده اند  
 که سلطان ابراهیم ادهم قدس سره الغریب بک میفرست در پیش  
 قافله اشاده بود تا کس را و انشناسد سادات حرم خیم  
 آمدن و شنیدند با استقبال تیر و ن آمدند چون بسط  
 ابراهیم رسیدند و ی انشنا خشد کشت ای درویش سلطان  
 ابراهیم یکجا رسید با شد گفت چه میخواهید از آن زندی  
 ایشان ویراد شنام دادند و بسیار بزدند که چرا ابراهیم  
 ادهم را که بر طریقت است زندی تو کوئی ابراهیم گفت  
 ای نفس خواستی سادات حرم استقبال تو کست و از تو  
 حسابی بر گیرند باری بنقد سیلی چند خرم و الحمد لله  
 که بکام خودت دیدم مردان راه حرم چنان کرده اند و خوش  
 را در این مرتبه پرورده اند و از قبول خلق بگریخته اند

نم پندارند



و در جبل محبت دوست دست آویخته اند مقصد  
ایشان درگاه آلاء است دست صدقشان از کونین  
کوتاهست پای طلبشان همیشه در راه است در شان  
در قبضه عشق الله است جز حق را نمی دهند که الحق  
و الخلق لا یجتمعان و جز پاد او آرام نگیرد که لا یذکر  
الله تطمئن القلوب **تظم** بیاد حق را خلق بگرین  
چنان مست ساقی که می غنیه است از ازل همچنان نشان  
بکوشن بفریاد قالو ابلی در خروشن بیک نعم کوهی جاگزین  
بیک ناله شرعی هم بنزند بهشت برین تر از راه ایشان  
که ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنات  
الفرود و سرترا سلام و سلام ملک علام نشانه غر و جاه  
ایشانست که سلام قولان ربی رحیمه **اصل دوم در عبادت**  
و آنچه متعلق بآنست و عرایس و تفاییل این اصل نیز بر  
منظر پنج و صلواتا بخفا از چهره جمال برون کند بی بیا که  
بیتکه کان شاه راه حقیقه جلوه خواهد نمود **و سلا**

اصالت

در بیان

در بیان غار قود تعالی قد افلح المؤمنون الذین هم  
صلواتهم خاشعون **قال رسول الله صلی الله علیه و آله**  
مفتاح الجنة الصلوة و مفتاح الصلوة الطهارة یعنی  
کلید بهشت نماز است و کلید نماز طهارت ظاهر حدیث  
همین است اما حقیقت آنست که درهای جنت عدد  
هشت است و کشادن آن درها بگذاردن نماز است  
درهای و پنج هفت است و بستن آن درها هم بپادای نماز  
است و بیان این مغنی و جمیع روشن چنانست که تقدیر  
یزد این و تدبیر ربانی وقت را بدو قسمت کرده یک روز  
روشن که هوای چون گلشن گردد و عالم از فیض خورشید  
نور پذیرد و روشنائی روز مشای بهشت بر و شنائی  
بهشت که بوستان فضل است و دیگر قسم شب سجود  
که هوای چون بحر سجود گردد و شبید شب جهان را تیره  
سازد و ظلمت شب مانند است بظلمت دوزخ که زندان  
عدالت پس واضع شریعت غفر علیه التحیه و التسلیم



فرموده الهی که منطوق و ما ینتطق عن الهوی مخیرست  
از آن و بحکم بادشاهی که مضمون آن هو الاوحی یوحی  
مبشرست بدان در روز روشن که نمود از گلشن بهشت است  
هشت رکعت نماز فرض کرد اینده چهار پیشین و چهار دیگر  
و این اشارت بابواب ثانیة جنت است باز در شب ظلمات  
که نشانه دوزخ تفسند است باد ای هفت رکعت نماز  
فرضیه فرموده است شام و چهار خفتن و این ایام نیست بهفت  
در دوزخ یعنی چون مؤمن هشت رکعت نماز روز را کند  
در هشت بهشت برو کشاده گردد و چون هفت رکعت نماز  
شب بگذارد هفت در دوزخ بروی بسته گردد و چون  
عباده دو قسم آمد یکی لیل و یکی نهار پس در رکعت  
نماز صبح فرض کرد اینده در وقتی که از رحمت ظلمت شب داج  
بهره دارد و هم از اشراق مصباح صباح نصیب میکند و در  
آن وقت ظلمت و نور بهم آمیخته و شب و روز در هم آمیخته  
مؤمن در آن زمان نماز میکند که هم روز نسبت داد

پسین ص

و هم شب

و هم شب پس گذارند این نماز بحکم نیاز در رکعت  
اوله عند تقصیر شب گذشته بخواند و بعد از آن در وقت  
می بنده و بر کعبه ثانی مدد توفیق و فرآیند می طلبد و با  
آن درهای بهشت میکشاید تا این غیبه عجز اظهار رسد که  
مفتاح الجنة الصلوة و چون جز تقدم طهارت نشاید  
بولایت نماز درآمدن لاجرم متر مفتاح الصلوة الطهور  
نیز ظهور یابد ای غیر نماز دلیلی ایمانست که عمل ایمان  
الصلوة و مؤمنان را قربت و قربت است که الصلوة قربان  
کمال تقی و سبب آمرزش گناهانست که ات الحسانت ید  
السنات و ستون دین نزدانست که الصلوة عماد الدین  
فمن اقامها فقد اقام الدین و من ترکها فقد هدم الدین  
تقدم خواهی که ماز بهیج دراز مکن تکیه جز بر ستون نماز  
آورده اند که اوله ما یحاسب به العبد الصلوة فاز قبلت قبل  
ماسواها و این ردت رد ماسویها یعنی اول چیزی که روا  
قیامت بند را بدان حساب کنند نماز بود اگر آن بنظر قبول



در آید سایر عبادات نیز به تبعیت آن مقبول است  
 و اگر نغوذ بالله سکه قبول نیافت باقی طاعات نیز  
 مردود شد **نظم** روز محشر که جانکداز بود اولین  
 پرش نواز بود فردای قیامت دوزخیان را گویند ما سلگم  
 فی سقر چه چیز شما را بدو ترح کشانید گویند لکن من  
 المصلین و لم نذک نظم المسکین نماز نمیکند از دید و طعام  
 بمسکینان نمیدادیم لاجرم بدین عقوبت گرفتار شدیم **نظم**  
 زهی و عسایه پی نمازان زهی حال تباه پی نمازان عجب باشد  
 اگر آتش نبارد ز شوی کناه پی نمازان ای غریب چون نماز  
 گذاری شرایط و ارکان نماز بجای آور و با خضوع و خشوع  
 باش تا دستکار کردی و بحضور در نماز غازی نباشد که  
لا صلوة الا بحضور القلب نبذ عارف باید که در نماز دل  
 حاضر دارد که نماز معراج مؤمنانست که الصلوة معراج  
 المؤمن و نماز گذارند مناجات کنند با حضرت حراست  
 که المصلی نیاجی ربه و حقیقه مناجات مکمله است میان

عابد

عابد و حضرت معبود عز شانه و حکم این حدیث که  
ان الله لا ينظر الى صوركم ولا الى اعمالكم و لکن **بنظر**  
 الى قلوبکم و نیاتکم چون معبود محقر را نظر بوجاه قلب است  
 نه بر قبول لسان درین وقت اگر در حاضر باشد مناجات  
 کما ینبغی صورت نبندد و عارف روحی گوید **یت** اگر نه  
 روی دل اندر برابر دارم من این نماز حساب نماز نشمارم  
 می اغرض ز نمازان بود که یکساعت غم فراق تو را بتو آنکشایم  
 و گرنه این چه نمازی بود که من بپشتو نشسته و می بجاورد  
 باز ارم **حکایت** ابو العباس جوالقی رحمه الله در بدایت  
 حال جوالی بانه و بنوعی خسته روزی جوالی یکسره داده بود و  
 بیاد شغلی آمد باخورد نماز شش خطرا آمد بعد از سلام نماز  
 شاکر در را طلبید و گفت در نماز بیادم آمد که آن جوالی  
 بگذاشته ام شاکر گفت ای استاد تو نماز کردن بودی  
 جوالی سپید کردن این سخن و ابو العباس را کرد جوالی  
 پوشید و ترک کار دنیا کرد و بر ریاضت مشغول شد تا برسد

یعنی بدستی که خدای تعالی  
 نظر میکند بر صورت شما و  
 نظر نمیکند بر اعمال شما بلکه  
 نظر میکند بر دلهای شما و  
 نیات شما



آنجا که رسید بکمال سیر و سلوک **بیت** مردان بسی و  
جهل بجائے رسید اندک تو پے هنر کجای سی از نفس بر  
ای غریز غماز کامل و تمام نشود الا بحضور اروا و  
میسر شود که نقوش علایق و عوایق بشری را با بیاض  
از لوح سینہ پاک بشوید و بکلی متوجه جلال صمدیت و جمال  
احدیت گردد **نظم** چون نماز آمدی آهسته باش از حجب  
از راست چو امیر وی یکجمله تا که نه در غماز تا بنمازی همه  
جامیروی راه روان زان ره دیگر شدند پیر تو برین  
راه چو امیر وی بعضی دیگر گفته اند حضور عبارتست  
از شهود دل یعنی بند باید که در غماز از مشاهده دست  
غافل نباشد و در طلب تعالی شاهد حمله او دید شود تا  
غماز او سمت قبولیابد عبد الله کانتک ترا درین معنی  
گوید **بیت** حرا بپرو روی تو اگر قبله نبودی که بر فلک بند  
ملاک غماز من ای غریز غماز و طهارت درست نیست طهارت  
نیمه غماز است که الطهور شرط ایمان اینجا ایمان بمعنی غماز

که مکاف

که ما کما ان الله لیضع ایمانکم ان صلواتکم بر که اوقات  
امروز بطهارت گذرانید فردا سفید روی باشد که آن است  
الغیر المحجلون من امار الوضوء یوم الیقین یعنی بدست  
که امت من روز قیامت از اثر وضو سفید روی باشند  
و سفید دست و پای غرض جمع غراست و غرا اسب سفید  
را گویند و آن سفیدی را غره خوانند و محجل اسب الق  
که چهار دست و پای او سفید باشد و عربان این بقالی  
دارد و اینجا سفید روی و دست و پا اشارتست با حاکم  
انوار مرئوسان که یسعی نور هم بین اید بهم و با یما هم  
اورده اند که عزیزی سوخته بر طهارت بود چون از دار  
قناریه بدار بقر حلت کرد بنز که او را خواب دید که درخت  
میخرا مید و نور از دست و پای و پیشانی او میتافت چنانچه  
نور آفتاب بر پهلوی آن نور غنیمت بود او را پس سفید کرد ای  
در پیش مادر دنیا زیادت طاعت و عبادت از تو نگیرد  
این مترت چه سبب یافته و این نور هاتر کجا پیدا شد



داد که در دنیا پیوسته بر طهارت بودی ملک آن بد  
طهارت را فرمودند و این نور که از اعضای من متباد  
علامات آن وضو است که در دنیا میساختم و هر ساعت  
پس از نماز حضرت حق تعالی بمن میرسد که عبدی عشت  
طهارت و دخلت القبر طهارت فم تذل کذلک الی ان  
تلقانی فانی احب الطهار المظهر آری حق تعالی پادشاه است  
میدارد که والله یحب المظهرین ای عزیز طهارت را  
ظاهریت و باطنی ظاهر طهارت طهارت ظاهرست از  
اخبار و باطن طهارت طهارت باطنست از الوش  
یعنی علایق نفسانی و عوایق و ساوس شیطان و دست  
شتن در وضو اشارتست بشتن دست دل از  
آلودگی دنیا و شستن روی عبارتست از توجه بحضرت  
مولای روی دل بغیر نه کردن و مسح سر سر کشی است از  
زبان هوای نفس و سر تسلیم بر خط امر رحمانی نهادن  
و مسح کردن پای قدم در سلوک سبیل مجاهد نهادن

ویدی از مناجات متابعت شیطان و اکشیدن و درین  
گفته اند **پشت** کاه وضو شستن دست از غصه غلظت  
میکند از پیوسته چست کاه و آندم که بدرگاه روی  
دست ز لایش باطل بشوی روی که شسته بشوی یا کن  
مرد صفت **پشت** باغیا رکن مسح بدانگونه مکش سر  
کاب سر بگذرد از تری پاک چنان مسح کن آنکه قدم  
کز تری آزاد بود جامیم **نکته** حاتم اصم گفته است اگر  
طهارت بخوای چهار چیز بخوار بشوی اول نامی  
کنایه را با آب توبه بشوی تا سفید نامد و سفید روی با  
و اما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله دوم  
را با آب دیده بشوی تا سیمای سلاح درو بید آید که  
سیماهم و وجوههم من اثر النجی سیم زبانه به  
استغفار بشوی تا از لوث لغو و حشو پاک گردد که  
نعم الاستطهار الاستغفار چهارم در را بتفکر بشوی که  
فکر پر وبال مرغ دلست که او را از ذکر و فکر دنیا بریاض



کشد پت فکر از اینجا بفرزت کشد **سوی** سر برده  
 رازرت کشد **و طهارت** معنوی حاصل نشود الا باینها  
 که کفیم و حضرت روحی در پانی این طهارت چنین  
 اشارت میکند **نظم** این نجاست ظاهر از آبی روزه  
 وان نجاست باطن افزون میشود جز با چشم نتوانست  
 آن چون نجاست باطن شد عیان مدحت حس را  
 بشو ز آب عیان اینچنین دای جامه شوی صوفیان  
 چون شوی تو پاک برده بر کند جان پاکان خویش را  
 بر تو زنند **نکته** اذان ندانست مبشر باد ای غار و علا  
 وقت عبادت در شریعت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله  
 و سلم گفتن اذانست و کافران آنرا الهو و لعب دانستند  
 و باز چه تصور کردند لاجرم بدین نوع کوشمال تیغ  
 یافتند که و اذ نادیتهم الی الصلوة اتخذوها هزوا  
 و لعبا ذلك بانهم قوم لا یعقلون و مؤذنان را فضیلت  
 بسیارست بشرط آنکه این کار را نه از برای ریا و غرض

و جز آنکه بلکه خواص از برای رضای خدا کند تا درین  
 جمع داخل گردد که المؤذنون اطول الناس اعتقادا  
 یوم القيمة یعنی روز محشر از جمله معشر شریف مؤذنان  
 بلندتر باشند یعنی پایه عالی و مرتبه وافی تر بدیشان  
 دهند و بعضی گفته اند که مراد آنست که عجبی در مرتبه  
 ایشان اعلی باشند از غیر خود و جمیع همین ظاهر را گیرند  
 و گویند بحسب صورت مؤذنان بر مقام بلند تر باشند  
 در هر صد گاه و در بهشت نیز کما قال **النبي صلی الله**  
**علیه و آله و سلم** دخلت الجنة فرأيت فيها منابر لؤلؤ  
 فقلت لمن هذا يا جبرئيل قال للمؤذنين والائمة من  
 امتك **از اینجا معلوم** میشود که ائمه در ثواب با مؤذنان  
 شریکند و جمیع علمای را اتفاقست که ثواب ائمه زیاده  
**وقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم** من آمن امانا  
 واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه وما تأخر و از این  
 عباس روایتست که مردی نزد یک و آمد و گفت مرا کار

رسول فرمود که داخل شدم  
 من در بهشت و در اینجا  
 منبرها دیدم از لؤلؤ و  
 که یا جبرئیل این منابر را  
 کدام طایفه است گفت  
 مؤذنان و پیش نمازان  
 تو



آموز که بر حجت خدا نزدیک شوم گفت امام جماعت  
باش که من از رسول شنیدم که گفت من ام قوما  
صابرا محتسبا کان قائد هم و دلیل هم الى الجنة آن  
مرد گفت امامت از من نمی آید که استطاعت آن ندارد  
گفت مؤذن باش که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله  
شنودم که فرمود عیشر المؤذنون علی نجیب من نوری  
قباب من الله و ایا قوت یری ظاهره من باطنه و باطنه  
من ظاهره همچنانکه مؤذن را فضیلت بسیار است کسی  
را که جواب مؤذن گوید او را تیر ثواب بسیار است از امام  
جعفر صادق و علیه السلام روایت است که گفت هر که آواز مؤذن  
بشنود و گوید مرحبا بالعاقلین عدلا و مرحبا بالصلوة  
و اهلا حق تعالی بفرماید تا هزار حسنه در دیوان اعمال او  
بنویسند و هزار شیئه محو کرد اتد و هزار درجه در  
بهشت ویدر امر ترفع کرد اتد معاذ جیل روایت کند  
که خواجیه عالم سر و اولاد بنی آدم فرمود که استوال الفاسقین

و انفر

و انفر الفاجرین کسی باشد که او از مؤذن شنود و جواب  
ندهد ای عزیز ند اینج است یک ندای ابرهیم علیه السلام  
و اذن فی الناس بالبح یا تلوک حبلادوم ندای  
اسرافیل که و استمع یوم نیاد المناد من مکان قریب  
ستم ندای کاشته یوسف علیه السلام که و اذن مؤذن  
ایشما العیر انکم لسا رقون چهارم ندای مؤذن ناز که  
و من احسن قولاً ممن دعا الی الله پنجم ندای حضرت  
حقیر مؤمنان را که یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله  
از آن پنج نداد و گذشته است ندای ابرهیم و ندای مناد  
که یوسف علیه السلام و یکی آیند است و آن ندای اسرافیل  
و یکی گاه هست و گاه نه و آن ندای مؤذن ناز است و یکی  
ندایست که همیشه هست اما جز گوش هوش استماع آن ق  
نکند و آن ندای حقیقت **پیت** بانگ آید هر زمانه زنی روا  
نیل کون آیه انا بنیهاها و انا الموسعون که شنید  
این بانگ گوش ظاهران دم بدم تا یثیون العابدون الحامدون و الساجدون



و گفته اند که ندا سه قسمت اوله ندا از خلق مخلوق و آن  
در کلام مجید ده نوع آمده ندای ملائکه مردگ و زنده را که  
فنا دهنه الملائکه و هم قائم یصلی فی الحراب و ندای عیسی  
مهری بر آنکه فنادیها من تحتها الاخری و ندای فرعون  
پس عوین مرقوم خود را که خشن فنادی فقال انار بکم الایلی  
و ندای کفار و یکدیگر را که فنادوا و لا تحین مناص و ندا  
اهل دوزخ مالک را که یا مالک لیقض علینا ربک و ندای اهل  
جنت مر اصحاب نار را که و ندای اصحاب النار اصحاب الخبیثه  
و ندای اسرافیل مخلق را که و استمع یوم نیاد المناد و ندا  
اصحاب یغیر مراد از الذین ینادونک من وراء الحجاب  
و ندای مؤمنان مر یکدیگر را از برای طاعه و اذنا دیتیم  
الی الصلوة و هر ندائی را خاصیتیه واقع است ذکر یا  
علیه السلام از ندای ملائکه بشارت یافت که ان الله یشیرک  
بیمحیی مرید علیها السلام از ندای پسر خود عیسی علیه السلام که  
یافت که قد جعل ربک تحتک سیر یا قوم فرعون را

از خدای تو

از خدای تو عذاب سید که اغرقوا فادخلوا ناراً  
کفار و از ندای یکدیگر انکار فرموده و عجبوا ان جاءهم  
منذر منهم اهل دوزخ را از ندای خود حسرت زده  
کرد که قال انکم ما کثون اهل جنت را از ندای  
خود فرج بفرج بدید آید که قد وجدنا ما وعدنا ربنا  
حقاً اهل نار را از ندای خود غم بر غم نشیند که ان  
الله حرّمهما علی الکافرین از ندای اسرافیل خلق  
را نشاء حیات رسد که یوم یسمعون الصیحه با حق  
ندای اصحاب یغیر مراد ب موجب و حرمت بود که ولو انهم  
صبروا حتی تخرج الیهم لکان خیر الیهم ندای مؤمنان  
برای عبادت و سبله ثواب مغفرت که من اذن  
ایمانا و احتسابا با غفر الله ما تقدم من ذنبنا اما  
قسم دوم نداست از خلق حق و آن چهار است ندا  
نوح و لقند نادای نوح و نتیجه آن ندا اجابت شد که  
فلنم الحسینون دیگر ندای یونس که فنادی فی الظلمات



ان لا اله الا انت جزای آن نجات آمد که فاستجبنا له ونجينا  
 من الغم ندای که گریه اید اذ نادى ربه نداء خفيا و آن  
 موجب بود که ورجعنا اليه ندای ایتوب صبور علی بنیای  
 و علیه صلوات الله الملك الغفور اذ نادى ربه انى مستن  
 الضمرد عقبش شفا و صحت بود که فکشفنا ما به من ضرر  
 اتا قسم ندایست از حق جلق و آن نیز چهار است  
 ندا مرادم را که نادایهار تبهما اليه انهما عن تكلم الشجرة  
 و آدم هم ازین مرتبه اجتنبا یافت که تم اجتنبيه ربه و ندا  
 مر ابراهيم را هم و نادیناه انيا ابراهيم و ابراهيم ازین ندا  
 قبول فدیت یافت که و فدیناه بدع عظیم و ندا مر  
 کلیم را و نادیناه من جانب الطور الامین و موسی ازین  
 ندا قربت یافت که و قربناه نجيا و ندا مر این امت را که  
 و ما كنت بجانب الطور اذ نادیناه و ایشانرا ازین ندا اجابت  
 و مغفرت نصیب شد که و لكن رحمة ربك **تفلم** رحمت ا  
 ما نوسلنا من رحمت نلیم رحمتی را اگر چه لا یوق رحمت نلیم

**نکته** در شرف مساجد که دو سترین مواضعست نزد  
 خدای تعالی که احب البقاع الى الله المساجد و ابغض البقاع  
 الى الله الاسواق قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم المسجد  
 بيت كل تقى یعنی مسجد خانه هر پرهنز کار نیست یعنی مرد  
 متقی ملازم بیت الله است چنانچه شخصی که صاحب خانه است  
 دایم در آن خانه می باشد و هر که برای خدای مسجدی  
 بسازد خدای تعالی برای او هر کوشکی در بهشت بنا کند و  
 حدیث آمده که من بنی الله مسجد او لوما لخص قطة  
 بنی الله له بیتا في الجنة یعنی هر که بنا کند مسجدی که  
 بمثل خوابگاه سفرد باشد که آن در غایت کوچکی و تنگی  
 است خدای تعالی بنا کند از برای وی خانه در بهشت و فوق  
 عمارت کردن مسجد و تبعاع خیر نیاید الا کسی که مؤید  
 باشد من عند الله بکمال ایمان و عمل صالح قوله تعالی  
 انما یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الآخر و اما  
 الصلوة و آتی الزکوة و لم یخس الا الله و حضرت

یعنی دو سترین بقعه ها آنند  
 خدای تعالی مساجد است  
 و بدترین جاها بازار



رسالت صلی الله علیه و آله وسلم مسجد هار را ریاض بهشت خواند چنانکه میفرماید اذا مرتتم بن ریاض الخیة فارتعوا قالوا یا رسول الله وما ریاض الخیة قال المساجد قالوا وما الارتع قال سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر یعنی چون بگذری بر وضوهای بهشت پس چو کنی صحابه گفتند یا رسول الله وضوهای بهشت کدامست گفت مسجد گفت چو دیدن در آن چگونه است فرمود که گفتار سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و ثواب این کلمات و بعضی از فضایل آن در اصلی دیگر مذکور خواهد شد اینجا از شرف مسجد شمه سمت پان مییابد و ذکر آن در اصلی که ذکر امکنه مذکور خواهد شد انست اما اینجا بواسطه آنکه موضع نماز است ایراد او در فیل آن الیق نمود والله هو الهادی الى المقصود و در جواب حکم وارد که من اوقعت المسجد سراجا نور الله قبره یعنی هر که مسجدی چراغی بآفریند خداوند تعالی قبر او را از پر نور افغانیت

پرازن نور کرده اند و بسط فرش نیز در مسجد موجب احب جز نیست کما قال النبي صلی الله علیه و آله وسلم من القی حصی فی المسجد بعث الله الیه سبعین الفا من الملائكة لیسبحون الله و لیستغفرون له ما دام من ذلك الحصر بقیة و فرش پشیم و بویا و مانند آن همین حکم دارد و ثواب تطهیر مساجد نیز بسیار است و فضیلت آن بسیار و آیه طهر بیتی بزرگوار و برین حدیث وارد شده که من کنس مسجدی من مساجد الله کأنما غری مع النبي اربعانة غزوة و کأنما حج اربعانة حجة و کأنما اعتق اربعانة عبد و کأنما صام اربعانة يوم چون ثواب تطهیر چنین باشد ثواب تعمیر چون باشد ابو ذر غفاری روایت میکند که حضرت رسالت صم فرمود که من کنس مسجد او طینه او را کتابه بیمینه و خرج من قبره يوم القيمة و له راحته کراجه المسک الا در بغی هر که جاوید زند مسجدی را یا در کل کرد کوشه مسجدی او بعضی طینه گفته اند یعنی خوشبوی

یعنی هر که بپندارد حصی در سجده خدای تعالی معبود کرد و اند هفتاد هزار فرشته را که خدا ترا تسبیح گویند و برای او آمرزش طلبند تا وقتی که آن حصی در آن مسجد باقی باشد و یعنی هر که بر وی مسجدی و پاک گرداند چنان باشد که با بیست و چهار صد بار عزای کفار رفته باشد و چهار صد حج با بیست و چهار صد صد بنده را آزاد کرده باشد و چهار صد روز روزه گرفته باشد



کرد اند آن مسجد را فرد ای قیامت نامه اعمالش بدست  
راست و می دهند و این نشانه رسیدن باشد به بهشت  
که فامان او قیامت بهینه فسوف عجا حبا بایسیر  
و یقلب الی اهل مسرور و پروا آید از قبر روز قیامت و  
مروا بونی باشد مثل بوی مشک فرو در حدیث دیگر  
میفرماید که من طهر مسجد و کنسه طهره الله من ذنوبه  
یعنی هر که پاک گرداند مسجد را و جاروب زند آنرا خدا  
تعالی او را از گناهان پاک گرداند **آورده اند** که مجوس بیت  
الحرام در آمد کلاه که بر سر بتفرج کرد خانه کعبه شکست  
قدری آب دهن دید که بر دیوار خانه کعبه افکنده بودند  
آنرا محو گردانید و از مسجد پروا آمد باد رحمت از  
موت عنایت بوزید و کلاه از سرش در بر بود هر چند  
عقب دید بان نرسید در تعجب عابد نگاه هاتفی  
آواز داد که قدری آب دهن خانه ما پسندید  
تیر علامت کفر بر سر تو نه چندییم که این حال دریافت

ذکار

ز بار برید و مسلمان شد ای عزیز تعظیم مسجد ظاهری کرد  
و تطهیر آن نمودن این مقدار نتیجه دارد اگر کسی موفق  
گردد بداند که مسجد باطن را که در الملك است از حسن  
خاشاک علایق دنیوی و عوایق بدنی پاک گرداند و  
جاروب ریاضت ساحت سینۀ از غبار شبهات و شهوات  
پاک گرداند و مسجد در آن که نظاره گاه پروردگار است که  
لا یسغی ارضی و لا سماء و لکن یسغی قلب عبد المؤمن  
بتخلو باخلاق الهی تعیر کند و در وی جوارح رضا برافزاید  
و حصیر توکل بکستد اند شک نیست که برایت علیۀ و جبار  
سینه رسد و از مرتبه اعدت لعبادی الصالحین بالا  
عین رات و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر حفظ  
اکمل و قسط اجزا مخصوص و محفوظ گردد **بنظر**  
جاهلان تعظیم مسجد میکنند در جنای اهل احد - **میکنند**  
آن مجاز است این حقیقه ای فلان نیست مسجد جز درین سرور  
مسجدی کان در درون اولیاست مسجد کاه جمله است آنجا خدا

بجایگاه کاه



کرجه خانه کعبه خانه برآوست این دامن تر خانه سراسر است  
 تو بگرد این خانه را در غزفت کاندین خانه بجز آن چیزی نیست  
**نکته** در فضیلت نماز جماعت قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
صلوة الجماعة تفضل على صلوة الفرد بسبع وعشرين درجة  
 یعنی نماز جماعت افزونی می یابد بر نماز شهابه بیست و هفت  
 درجه و حضرت شاه ولایت امیر المومنین و امام المومنین  
علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام میفرمایند که تعاهد  
 علی صلوة الخمس فی الجماعة یعنی تعهد نماید بر نماز پنجگانه  
 در جماعت بدرستی که ترک نکند جماعت را الا بدیخت و  
 مداومت نماید الا نیک بخت و هر که پنج نماز جماعت بگذارد  
 چنان بود که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر را در یافت  
 باشد و با هر یکی از ایشان هزار سال عبادت کرده و هم  
 از آن حضرت روایت که هر که نماز با مداومت جماعت بگذارد  
 آنچنان باشد که هزار شهر بکشد از شهرهای کافران و  
 هر که نماز پیشین جماعت بگذارد بهتر بود از آنکه هزار

و یعیسوی الدین و قاتل  
 المشرکین

هزار

هزار رکعت نماز شهادت ندارد و هر که نماز دیگر جماعت بگذارد  
 بهتری بود از آنکه بوزن تمام روی زمین زرد راه  
 خدای تقدیم صدقه دهد و هر که نماز شام جماعت بگذارد  
 نیکوتر باشد از آنکه جمیع کرشکان را سیر طعام گرداند  
 و هر که نماز خفتن جماعت بگذارد بهتر بود از آنکه هزار  
 اسب راه خدای تعالی مرابط کند و بهتری بود از هزار  
 بار طواف خانه کعبه و نیکوتر بود از هزار بار نماز بر  
 جماعت شهادت و چون مؤمن نماز جماعت کند دعای او  
 مستجاب بود و مہمات او برآید و کناهاش آمرزد  
 گردد ای غیر غرض از جماعت دو چیز است یکی اجتماع  
 هم که آنرا اثرهای کلیست **تلم** همت از آنجا که نظر هاکند  
 خوار و مدارش که اثرها کند چون بعضی از نقور بمهرت  
 کنند هر آنکه انفاست ایشانرا ازین عالم صعودی بعالم  
 بالا دست دهد که الیه یصعد الکلم الطیب و فیض  
 که از آن عالم ترویج نماید بقدر ایشان باشد پس هر خد



جماعت بیشتر باشد فیض الهی بیشتر فروید که عطا  
 کریم فراختر جمیع سائیان خواهد بود و مقرر است که  
 هر چند اهل سوال زیاده باشند عطا نیز زیاده باشد  
 علی قدر اهل الغفران تا الغنائم آورده اند که دو پایی  
 در عزرات بهم رسیدند یکی مرد یکی را گفت چگونه  
 این جمعی که درین منزلی حاضرند بدر خانه بخیلترین منزل  
 روند و از روی خرمانی طلبند سوال ایشان رد شود  
 یا نه گفت نه پس گفت آمرزش این خلایق و صد چندین  
 آسان تر است نزد خدای تعالی که اگر مالا کریم است از آن  
 خرمانی بدین جماعت مردم پس روی تو میسر نیاید  
 هاتنی آواز داد که سمعت قولکم و قبلت حجکم  
 حج جمیع من حضر معکم الا انا الغفور الرحیم و شیخ  
 عطار فرماید **بیت** الهی رحمت در برای عالم است و زانجا  
 قطره مارا تمام است اگر آلائش خلق که کار فرو شو  
 در آن دیر بایکبار نکرد تیره آن دریا زمانه ولی روشن

حکایت ۲

شود کار جهان **دوم** از فوائد جماعت اینست و  
 استیناس مردم را بیکدیگر چه اینمغی موجب تودد کرد  
 میان خلق و دوستی بایکدیگر چون برای خدا بود و **سلسله**  
 نجات باشد قوله تعالی ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات  
سيجعل الله لهم الرحمن ودا و خواجۀ عالم صلی الله علیه و آله  
 و سلمه میفرماید که المؤمن کالبنیان بیشک بعضهم  
 بعضا اهل ایمان در خانه وفاق بر موقوف اتفاق  
 بیکدیگر تمسک و معتضد باشند همچنانکه بناها که  
 در آن خشتهها مرید یکدیگر نگاه میدارند یعنی اشخاص  
 مؤمنان تیر در خانه عبودیت و سرای معیشت یکدیگر  
 حاقطنند بمصاحبت و بنای جماعت در شبان روزی پنج  
 بار برای مصاحبت مؤمنان است که یک محله ساکن باشند  
 و اجتماع روز جمعه که در حقیقت یکبار دست دهد جهت  
 اختلاط اهل شهرت بایکدیگر و جمع شدن مردم دینها  
 با اهل شهر سالی و بار در عید یی هم اشارت بابتداست

در



و مجتمع شدن در عزات همه عمر یکبار ایما نیست با<sup>ط</sup>  
 مردم متفرق از شهرهای مختلف و این صیبهان است  
 مرا **آشنا** **رایع** که در آشنائی بود روشنائی ای عزیز آدمی  
 را در چیز وجود و خطه بقا از صحبت با بنای جنس خود  
 گریز نیست که حکمت الهی جمله را بسلسله قربت در یکدیگر  
 بسته و در صحبت در میان ایشان که مدغم الطبع اند  
 کشاده و صحبت و لذت معمورست و قایق حقایق او را  
 مرغی باید داشت تا کرد غرض و غبار غفلت و تیرگی هوا  
 و دود پیرا و نرنگ نفاق از چهره آینه در زایل نکرد  
 البته وفاق صورت نبیند **نظم** زان همه کاد اینک کاست  
 پایه اولاد بپارست زانکه در فراق زربنا و پیر  
 چو کیمیل زیارند ارد کریر چون دانسته که از یار گریز  
 نیست جهل کن تا صحبت با نیکان داری که اثر صحبت  
 ایشان ترانیک گرداند و از محالست او باشد و برایش  
 که شوی مصاحبت ایشان هر آینه برسد و نامبارکی

مجاوزه ایشان لا محاله تاثیر کند و حکیم الهی میفرماید  
**بیت** به بهیضای برادر از لیمان بناکن خانه در کوی کیمیا  
 زد و نان دون شوی و از خسان ز نیکان نیک کردی و کسان  
 اگر دو نابود خصم تو بهتر که بانا دون شوی یا برادر  
**رباعی** یاری که خصلتش نباشد درویش بفرش خاکش  
 که نیز زان بیش آیین و ناداری و افشانند ز سال  
 پوشیدن اسرار تو در سینه خویش ای عزیز اینجا  
 سر هست که گفتن آن واجبست بدانکه صحبت ظاهر  
 ظاهر صحبت باطن است یعنی از دل بدلی کار و زنده گشتن  
 نشود میان دو تن بهیچ وجه من الوجوه پیوندی نیست  
 و باد و روح بهم متمسک نگردند و دو شخص با هم مصاحب  
 نشوند از آنکه اشخاص طبع ارواحند و قوای قلبی  
 چنانکه اشباح را نظر بعالم شهادت ارواح روی بعالم  
 غیب دارند و چون دو روح در آن عالم با هم اتصال یابند  
 بتعارف میآید که الارواح جنود مجننه فما تعارف منها



ایتلف و ماتنا کرمها اختلف هر آنکه از برکت  
 مواصلت و مساعدت ایشان ظل صحبت بر سر این  
 دو شخص الله تعالی افکنند تا عارفان و اولیای یکدیگر گردند  
 و این صحبت حقیقه باشد و در دوام و بقای متصوفان  
**بیت** با عشق تو عمر جان ما میثاقیست ما یم و حدیث  
 عشق تا جان باقیست و پر معنوی در خزینه مشغول  
 جوهری چند جهت از صحبت پاکان در رشته بیان کشیده  
 ایراد آن اینجا خالی از فائده نیست **نظم** مهر پاکان در  
 میان جان نشانی دادند الایم هر دو خوشان **نظم**  
 باغ را خندان کند صحبت مردانت از مردان کند  
 همشاین مقبلان خود کیماست چون تظرشان کیمیا خوش  
 لجاست که تو سنگ سحر مرمر شوی چون بصاحب  
 رسی کوهر شوی ای خوش آن مردی که از خود رسته شد  
 در وجود زنده پیوسته شد و ای آن زنده که با مرده  
 مرده گشت و زنده گشت از وی صحبت **نظم** هیزم تیرم جریفت زار شد

تیرک

تیرک رفت و همانرا زار شد جان مرده چون قرین جان شود  
 زنده کرد جان و عین آن شوی سیل چون آمد بدیر با گشت  
 دانه چون آمد بفرع بد گشت سایه شاهان طلب مردم **نظم**  
 تا شوی زان سایه بهتر از افغان **نظم** **فصل دوم در بیان**  
**و شمر از حقایق آن قوله تعالی** کتب علیکم الصیام کما  
**کتب علی الذین من قبلکم** لعلکم تتقون و قال  
**رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم** لکل شیء باب باب  
 العبادة الصوم یغفر جرمی برادریت که از آن در راه  
 مداخل توان کرد پس هر که خواهد که در خانه عبادت  
 در آید و از میان جزایره تمام برود که از در روز  
 درای که ثوابی که در روز هفت نسبت به پنج طاعتی دیگر  
 نیست چنانکه حضرت رساله میفرماید **حاکم** عن الله  
**تعالی** قال کمل حسنة بعشرة امثالها الى سبعائة  
 وضعف الصوم فانه وانا اجزی به یعنی هر چه  
 که از نیکو صادر میشود آنرا ده چندان جزا میدهم و **حسنه**



باشد که آنرا زیاده از ده جزا هم تا هفتصد و  
آن را بفرزد که آن خاص از آن منست و من آنرا خود  
جزا میدهم و نسبت جزای روزم را بخصه خود و معنی  
گفته اند یکا آنکه روزم سرسیت میان بند و حق پس جزا  
آن میان بند و حقت پی واسطه دوم آنکه روزم تهر  
خداست یعنی ابلیس و چون دشمن دوست را مقهور سازد  
هر آینه دوست درین مغیره ضایق خواهد طلبید و چنانچه  
توضیح تهر دشمن او را ارتکاب کرده او بخود جزای سزا  
بخواهد رساند چه تهر دشمن نصرت و ست باشد  
نصرت او موقوفست بر نصرت او کما قال الله تعالی ان  
تنصروا الله ينصركم اما آنکه گفته شد که روزم تهر ابلیس  
چرا بواسطه آنکه وسیله شیطان در قریب انسان هواها  
نفس و ازوهای دست و این ازوهای باطل و شرب و شرب  
قوت میباید چون روزم دارا کمل و شرب را مسدود  
کرد ایند شهرات ضعیف شدند کار شیطان هرگز

خود

باب

شده واد

شد و او مقهور گشت کما قال الله تعالی علیه  
ان الشیطان یجری من ابن آدم بحره الدم فزیقوا  
مجاریه بلجوع و العطش و پر و می میفرماید **نقل**  
شیطان همه تدبیرش آن حیل و تزییرش بشکت  
همه تیرش پیش سپردن روزم ای عزیز در روزم جوع است  
و در جوع رجوع قال الله تعالی عیسی یا عیسی تجوع  
تر نبی تجوع فصل الی و خواجه کائنات علیه افضل الصلوات  
میفرماید جوع و انقوس سلم و عطش و الی و البس  
جلباب الحزن لعلک ترون الله فی قلوبکم یعنی که  
دارید تقسمهای خود را و پرورش دهید آنرا بکن سنگ  
که بلجوع طعام الانبیاء و تشنه دارید جگرهای خود را  
و بسوزانید آنرا بحرارت عطش و بیوشید ردای اندام  
و غم را ملازم خود سازید که از استیجاب کل قلب خدای  
چون باشد که شما بار تکاب این صفات در آینه دل به عمل  
جمال تجلیات الهی و عذاب جلالت فیض امتنا می مشاهد



بخت کو تو این انبان زنان خالی کنی پرزکو هرهای اجلا کنی  
 جوع مرخصان حق را داده اند تا شوند از جوع سیر <sup>مند</sup>  
 جوع مرخصان کد را کرده اند چون علف کم نیست پیش او نهند  
 تا تو تن را چرب و شیرین میگرد جوهر جان را بنیستی خربهی  
 طفل جان از شیر شیطان باز کن بعد از آتش با ملک مساز کن  
تکمه روز را فضیلت بسیار است و شمه از آن گذشت  
 و در وفایند چند نیز هست دو سه تکمه از آن بیان کرد  
 خواهد شد اول تشبه است بروحانیان که ایشان  
 طعام و شراب نخورند و غذای ایشان تسبیح و تهلیل <sup>شد</sup>  
 و چون کسی شبیه کرد با ایشان بحکم من تشبه بقوم  
 فهو منهم خوی ایشان گیرد و با عالم روحانیت آشنا  
 گردد و بدو الملك معرفت نزدیک شود دوم تر نفس  
 آماده است زیرا که روز خلایق نفس و هواست و کسی  
 با نفس مخالفت کند مستحق بهشت گردد که فاما من  
 خاف مقام ربه و نهى النفس عن الهوى فان الجنة هي

لماوى ستم تحصیل مزد خاست که هیچ عبادت  
 این جز اینست که الصوم و انا اجزی به چهارم  
 پویانیت است که بدست می آورد چو که روزه صبر  
 و اجر صابران را نهایت نیست که انما یوفی الصابر و  
 اجرهم بغير حساب پنجم تخت جان پاک شدن است  
 از لوث نفسانیه چه این یعنی جوع حاصل نشود و چون  
 لوح نفس از نقوش علایق پاک شود اسرار علوم لدن  
 بد یلاید که قد افلح من زکیها ششم سیل غفلت از چشم  
 داد و گرفت که چون مرد گرسنه شود انوار ملکوت بنظر  
 شهود او در آید که اذا جاعت النفوس صارت الاجسام  
 ارواحا هفتم نام خود را از گناه پاک کردنست که او می  
 الله تعالی الحقیر الذکر ام البررة از لا تکبوا علی اصوات  
 عبیدی بعد العصر هشتم راههای در وجود بر  
 شیطان تنگ کردنست که فضیلت و اجاریه بالجوع  
 العطش و چون راه شیطان تنگ شد در وجود صایم



مدخل نتواند کرد که آن عبادی لیس که علیهم سلطان  
نهم سیری بجهت دفع سهام عقوبت بدست آورند  
که الصوم جنة من النار و هم نام خود در جبریده  
ثبت کردند چنانکه روز عبادت است که در ریاض النجاة  
مادام که اظهار نکند و عبادت بر یا مقبول حضرت است که  
و ما امرنا الا لعباد الله مخلصين له الدين يا زهد  
معد خالی کردند که هر چه جزو یک خدای تعالی دشمن تر  
از معدی طعام نیست که لیس شیء بغض علی الله من  
بطن ملآن دوازدهم امانت گذاردند چنانکه روز اما  
حق است و هیچ کس بر وی مطلع نباشد الا خدای تعالی  
و چون کسی ادای امانت نماید مؤمن نباشد که لا ایمان  
لن الا امانت له سیزدهم بعهده وفا کردند که چون روز  
دارنیت کند که فردا روز میبارم که یا که با خدای تعالی  
عهد میبندد و چون روز بدارد بعهده وفا کرده باشد  
و درین آید اخل باشد که و الموفون بعهده هم اذا عاهدوا

چهاردهم خود را منصب حکومت و امارت حاصل  
کردند چنانکه روز داشتند اعضا و جوارح را که عایا  
مملکت بدندان فصول منع کردند پانزدهم از هر  
و بعد لغویا ز رستن است چنانکه روز در چنانکه بد  
روزه میدارد باید که بزبان تیر و زهر دارد تا از آن  
جماعة نباشد که رب صائم لیس له من صیامه الا للجوع  
العطش شاتردهم از زهر باشبه خلاصه یا قن است چنان  
که صایم باید که بلیقه حلال افطار کند و زهر حلال خوردن  
موجب اجابت دعاست که طیب طمأنه تستجیب دعوتیک  
هفدهم خود را معان و موقوف ساختن است که قال الله  
تعالی یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر والصلوة و لیست  
اندمیاد از صبر صومست و چون بند بنماز و روزه است  
جوید البته حضرت خوسرئ سحانه و بی اعانت دهد  
هجدهم خود را خورسندی حاصل کردند و در سلاک  
قانعان درآمد که هر کس که قناعت و قناعت کنج



و نهایت که القضاة کنز لا یفنی نوزدهم درد دل  
 کرسنگان شناختن است که تا کسی کرسنه نباشد  
 کرسنگان نداند و چون کسی را حال کرسنگان با خبر  
 برایشان بخشاید و بدان وسیله خود را مستحق  
 بخشایش حق تعالی گرداند که ارحم بهم بستم شدسته  
 حاصل گردنت که سبب بیشتر اراض امتلاست و جوع  
 سرمایه همه دواهاست پست و یکم دوشادی یا قناعت  
 یکم در نیاد وقت افطار و دیگری در عقبه در وقت  
تجلی انوار که للصلایم فرحان فرحة عند الافطار  
فرحة عند لقاء الملک الجبار پست و دوم سیاحت  
گردنت و در عالم سیر بفکر سیران نمودن در میدان  
معرفت و قدس السائحون بالصائمین پست و سیم  
شیطان را شناختن است چو که بجو معرفت شیطان  
حاصل گردد و ترمیک صوفیه این وسیله اصلی عظیم  
 و این مقام زیاده بسطی نخواهد چندی پست از مشغولی

معنوی که فی الجمله ایمانی برین معنی است اختصار میرود  
 دیو متبرسانند که هین و هین زین پشیمان کردی و کردی  
 که گذار این هوسهای بدن بس پشیمان و غمین خواهی شد  
 این بخور کو هست در او میخ و آن بیاشام و از بهر تفع و علاج  
 هین مگردان خو که پیش آید در جماع و بیاید صد علاج  
 اینچنین تدبیرها آن دیو آرد و بی خلق خواند صد نفس  
 خوش حالینوس سازد در دوا تا فریبده نفس بیمار ترا  
 از فریبش بگذرد و مردانه باش کنج اگر میباید ویرانه باش  
**نکته** روزه را سه درجه است اول صوم عموم است  
 دوم صوم مخصوص مخصوص اما روزه عموم بازداشتن  
 بطن و فرج است از مقتضیات ایشان یعنی مساک  
 از طعام و شراب جماع از وقت سحر تا غماز شام اما  
 روزه مخصوص مساک جمیع اعضا و جوارحت از  
 آنا چنانکه شیخ عطار مینویسد **نظم** پنداشته که چون  
 نخوری روزه روزه است بسیار خیر هست جز این شرط روزه

سوم خصوصیت  
 صوم خصوصیت



هر عضو را بدان که بتحقیر و ذلت است تا روزی تو روزی  
 بود نزد کرد کار اول نگاه دار نظر تاریخ چو که در چشم  
 تو نیفتد از غفلت تو خوار دیگر بیند کوشش را شنید  
 که گفت و کوی هر ذره شود عقل یا رومار دیگر زبان خویش  
 جای ثنای اوست از غیبت و دروغ فرو بند استوار  
 اما روزی مخصوص مخصوص مساکد است از رفیتم  
 ماسوی الله ای عزیز عام را روزی قابلست و خاص را  
 روزی قلب و احض خاص را روزی روح و سر روزی قلب  
 از طعام است و روزی قلب از فکر آثام است و روزی  
 روح از مشاهده ماسوی الله و روزی سر از عدم التکاف  
 از رفیتم غیر مولی چنانکه این روزی متفاوتست جزای  
 آن نیز متنوع خواهد بود آنکه از طعام روزی دارد  
 روزی از طعام مقام بالایی دهد که واکم فیها ما  
 نشستی لا تقس و آنکه از فکر آثام روزی دارد بمقام  
 مشاهده اش در آورند و از لذات با قیة کامله

مخصوص نفس

مخصوص نفس سازند که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم  
 قرآ اعمین و آنکه از ماسوی روزی داشت بتشریف  
 عزت شرف کرد اند و از دست حور و ولدان شرف  
 نابش چشاست که آنکه از ابدار شیرین مزه کاسین  
 مزاجها کافور اما آنکه از ملاحظه اغیار روزی دارد  
 شراب ظهور در جام نور بدست ساق و محبت بدین  
 کنته و سقیهم ربه شراب ظهور از طعام خوشا آنرا  
 که ساق تو باشد بریزی قوی ما قدحهای جان خوشا  
 آنرا که هر ذره از ما برقص اندر آید که رجب سقینه  
 نکت ای عزیز روزی بدن مساکت از مضطرات و  
 روزی قلب مساکت از التفات بمعقولات و روزی  
 روح مساکت از ملاحظه روحانیات و روزی حیات  
 عدم التفات بغیر حق و مساکت از شهوات جمیع  
 و چون از مضطرات روزی داری آن روزی تا شب باشد  
 اما روزی که از اغیار داری تا وقت مشاهده رب باشد



اما روزی که از غیر اوست بشهود او توان کشود  
 صوم الرذیه و انتظار الرذیه پیش در پیشان ضمیر  
 عاید بدوست است و هم درین بایفته اند **پیت**  
 او عید شتان حقیقه جمال تو هر لحظه عیدی سدم از  
 وصال تو عید کسان بغیر شوال و عید **آساخته**  
 که به پنجم جمال تو **و صلیم** در زکوة و شمع از اسرار  
 آن **قال** الله تعالی و تمانز قناهم نیفقون و انتفقوا  
 تمانز قناکم قوله تعالی و الذین هم للزکوة فاعلموا  
**قال** رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حصنوا اموالکم  
 بالزکوة میفرماید که ای آنکسانی که از حیاض متابعت  
 ما آب خورده اید و بر دره دیوان دل نیکه تصدیق  
 ما نقش کرده اید ما خود را در حصن زکوة از  
 دست و پا نگاه دارید و با بصدقه روی دلوا از  
 چرکه را پاک بشوید آری قضای زکوة بچوب و سنک  
 قبول و اقبال کرد با سونفس عشق شما را از لوس و سوس

و در این نقطه و از ویتند

فصار

میشود

میشود و لباس سادست را بپوشد  
 بمهرات پاک میکند تا قوصاف و پالیز  
 بهشت خرامی که خدای اموالهم صدقه  
 و نر که بهم بها و هر که زکوة نهد فرد ای قیامت مالش  
 را بشکل ماری بر وی مسلط کرد اتند تا چون طوقی  
 در گردنش افتد و بر نیش حسرت و زهر ملالت دمار از  
 وی بر آورد که سیطره قوز ما بخلوا به یوم القيمة و  
 حدیث صحیح آمده است که آن مال را که زکوة آن نداده  
 باشند فرد ای قیامت بصورت ماری سیاه بزرگ گردا  
 که بر سر او موی باشد و بزرگ چشم او دو نقطه سفید  
 و این چنین ماری بدترین ماران میباشد آن مار چشم  
 تمام بیاید و قصد مانع زکوة کند آن شخص را آن مار  
 میگززد و آن مار از عقب او میشتابد و او از میزد  
 که مگر نیز که من توأم که بمن نازش و مباحات میکردی  
 پس خود را چون طوقی در گردن او افکند و سر را بر او

مال



روی او میدارد و زخم بر روی او میزند و هر بار که دست  
 پیش روی میآورد زخمی برد ستش میزند و هر زخمی که  
 بزند هفتاد سال در آن میماند و همچنین در عرصه  
 عرصات میباشند تا وقتی که از حساب خلایق ببرد از ته  
 و او را چنین بامار در دوزخ اندازند و بعضی دیگر  
 با شنید که در رسم ایشان که زکوة نداده باشند با آتش  
 دوزخ کرم میکنند و پیشانی و پشت و پهلو و ایشانرا  
 بدان داغ میهنند که یوم یحیی علیها فی نار جهنم فتکوی  
 بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم و اختصاق  
 سر عضو بدین داغ جهنم است که چون در پیشانی  
 را بیدند ندی کوه بر پیشانی زدند و پهلو از ایشان  
 تهمی ساختند و پشت بر ایشان کردند و لاجرم این  
 عضو را با آتش دوزخ داغ کنند **نظم** زکوة اگر ندی این  
 زمان زاده وی علاج که گشت آخر الداء الکی ای غریبی  
 زکوة تجارتیست که در بازار عالم میکند و ازین سودا

درد نیام

یکده

باید که در این  
 کتاب که در این  
 کتاب که در این  
 کتاب که در این

یکده سود میبری **بیت** آنکه ترا توشه میدهد  
 از تو یکی خواهد و ده میدهد دوست میگوید ای  
 بنده ازاده من یکده بده و ده بستان که من جاء بالحسنة  
 فله عشر امثالها از بیت در هر سرخ یکده بستان  
 شکسته زرد و در رسان و از دویست در هر تفره سفید  
 پنج در هر بدان سیاه و خسار الفقر سواد الوجه فی  
 الدارین تسلیم کن و از شتر پنج شتر خجسته بده  
 از جهل که سفند میشه بد و پیشی حق الکن تا فردا عرض  
 یاب و امر و مالیت زیاده شود زیرا که زکوة را دوزخ  
 یکده تطهیر و دیگری نماز زیادت و هر دو اینها را زرا  
 و شتر شیر میفرماید **نظم** زکوة مال بدی کن که فضل با لا است  
 چو باغ بان بید بیشتر دهد آنکس و در حدیث آمده که  
 هیچ بامدادی نباشد الا که در فرشته مناجات کند با حق  
 و گویند اللهم اعط کل مسفق خلفا و کل مسک  
 تلمغا یعنی ای بار خدا یا بده هر فقیر کتک را عرض نیکو

چهار چیز بد را  
 فاسد نکند با شکم پر  
 جماع کردن و جماع با  
 زن پر و داخل  
 حمام شدن با شکم  
 پر و خوردن  
 گوشت گرنه  
 فرو رفتن یکده موی  
 آن بسیار است  
 شد ملعون  
 است  
 فرموده متنبه  
 در مردم کوتاه  
 و  
 و  
 دانش و زیرکی  
 در میان با لا است  
 و برکت در مردم  
 بلند با لا است



هر خبیله را تلف مال و عارف معنوی در شنوی این معنی  
بیان میکند **نظم** گفت پیغمبر که دایم بپندید دو فرشته  
خوش منادی میکنند کای خدایا منتقانا سیر دار  
یکدم شانرا عوض ده صد **نظم** وی خدایا مسکنا در جهان  
تومده آزاریان اند زیان اگر بخوای که در زیان نیفتی  
بادوست سودا کن و تمام سود بردار و مال خود را  
ببرکت زکوة از تاراج حادثات و غوغای و زبات در  
امان دار **نظم** ستادمان بندرسیم زکوة و زود و در  
کن سپهر ملکات مال کن احسان بزکوة و دست بگرد  
آن درکات و دست آنکی که ده دهلت پیشگی کمتر از آن  
کش دمی از ده یکی خواسته ناخواسته اداست خدای  
وای که تو خواسته ندی پیش وای در مجمع الاسرار آورده اند  
که حضرت رساله پناه صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که هر که  
بطبی نفس و خوش زکوة مال داد آکند و نقد فی الله بی  
طمع و غرور و اگر راه حضرت الله نفقه دهد او را

در آسمان

در آسمان بنای خوانند در آسمان اول سخی در آسمان دوم  
جواد در سیم معطی و در چهارم بار و در پنجم مطیع و در  
ششم مبارک و محفوظ علیه یعنی مالش در حفظ الهی آید  
و در هفتم مغفور و هر که زکوة ندهد او را در هر آسمانی  
باسمی مسی کرد است در آسمان اول بخیل و در دوم لئیم  
سوم مسک و در چهارم معقوت و در خامس عابس و در  
سادس منزوع البر که یعنی برکت از مالش بیرون رفته و در  
سابع مردود الصلوة چه نماز پوز زکوة درست نیست و در  
حادیث دیگر وارد شده که لا صلوة لمن لا زکوة له و تعلق  
تارکان زکوة همین آیه بر است که و میل للمشرکین  
الذین لا یؤتون الزکوة و هم بالاخرة کافرون و در  
مطالعین **نظم** بد زکوة که حصن امان بر در جهان  
بغیر نباشد با آشکار و نهان **نکته** در شریعت بر چند  
چند زکوة است مثل زکوة فقر و شتر و کا و کو سفند آید  
محققان هر چیزی را زکوة معین گردانند اند زکوة مال



موا سب باد و ایشان است زکوة جاه تواضع و احسان  
 زکوة غر و شرف نصرت ضعیفانست زکوة فرزندان  
 نوازش یتیمانست زکوة وطن آوردن مهمانست زکوة  
 علم تعلیم مستحقانست زکوة صحت اجتناب از عصبیان  
 زکوة قوت جهاد با کافرانست زکوة تن پاک داشتن از  
 عصبانست زکوة آواز خوش خواندن قرآنست زکوة  
 چشم ناکر بستن بناحرمانست زکوة گوش استماع کلام پاهانست  
 و ناشنیدن لغو و هزیانست زکوة زبان ناکفان غیبت  
 و بیهانست و مداومت بذكر حضرت منافست زکوة دل  
 مشاهده آثار و انوار رحمت زکوة روح توجه  
 بسوی جنانانست زکوة سر خلوت از جمیع اکوان و تقرب  
 بخالق کون و مکانت ای غریب زکوة دو نوع است زکوة  
 اصل ظاهر و زکوة ارباب معنی مرد ظاهر پند از دهر یکد  
 اما صاحب باطن همه را یکد یکی را ذخیره تنهد او را  
 که عمر آن بعد از دی از جمله فقها بود و پیوسته با شیخ شبل



قداس ستم منازعه کردی و مرد مرا از زیارت اقص  
 کردی و گفتی شبل مردی جاهلست و چیزی نمیداند  
 یکر و ز شبل را در رهگذر دیدی باشا کرد آن خود  
 گفت من امری را و امتحان میکنم تا شمار اجهل او  
 معلوم شود پس گفت ای شبل شتر مرز زکوة چند در پنج  
 واجبست گفت در مذهب حق کو مستفید و در مذهب من  
 هر پنج شتر عمران گفت در حق قول اما تو کیت گفت حضرت  
 شاه مردان امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام  
 که چون این آیه آمد که من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا  
 هر چه داشت پیش حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله  
 آورد آنحضرت فرمود که یا علی برای عیال هیچ نگذاشته  
 گفت می خدای رسول او بست عمران که این سخن شنید  
 از دشمنی او بر گشت و دست ارادت با و داد حاصل اند  
 هر که همه بدو میدهد باید تا بر بخیزی از سر دنیا و چه  
 بایار خوشی است نتوانی دمی نشست نکته چنانکه زکوة من



بخاست صدقه دافع بلیاست کما قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم الصدقه ترقی البلاء و تزیل فی العریضه  
صدقه بلاها را دفع کند و عمر را زیاده کرد اند هر که  
صدقه دهد از بلاها در امان باشد و در عمرش برکت  
باید آید آورده اند که غزائیل علیه السلام روزی  
تزدیکه اود علیه السلام آمد جوانی دید با جمال و کمال  
پیش او نشست و اود گفت ای غزائیل این جوان را  
چگونه می بینی با جمال و کمال گفت اود او را جمال  
و کمال چه سود کند و چه نفع رساند که مرا خدای تعالی  
امر کرده که هفت روز دیگر جان او را بر دارم و اود ملول  
شد و گفت الحکم لله اما چون هفت روز بگذشت اود  
علیه السلام جوان را دید بخت و سلامت عجب ماند  
ملک الموت تزدیکه اود علیه السلام آمد گفت یا غزائیل  
نه گفتم که این جوان هفت روز دیگر از دنیا برود و من  
گذشت از آنچه توقعتی و او هنوز زنده است غزائیل گفت

حکایت

از عمر او هفت روز بیشتر نماند بود اما آن ساعت که  
از پیش تو پیر من رفت صدقه بدو پیشه داد در پیش  
گفت خدای بر عمرت بیفزاید حق سبحانه و تعالی دعای آن در پیش  
را اجابت کرد و سی سال بر عمر او افزود و او را هفتاد  
تو کرد این در بهشت و این برکت از آن صدقه یافت ای  
غزائیل حق سبحانه و تعالی صدقه دهند را وعده مغفرت داد  
که والله یعدکم مغفرت منه و فضلا و خیر رسالت  
صلی الله علیه و آله وسلم بدین نفع بشارت داده که صدقه المومنین  
تدفع عن صاحبها آفات الدنیا و قسمة القبر و عذاب یوم  
القیمة از امام جعفر صادق علیه السلام روایت که صدقه  
چهار مرتبه هر یک بشارتست بدشارتی که متصل است  
واقعت اولی صاد و صد کند یعنی باز دارد از صاحب  
مکروه دنیا و آخرت دوم دال دلیل او باشد بهشت ستم  
ثالث نشانه قرب او بود بخدای تعالی چهارم ها هدایت  
کند ویرا با اعمال صالحه که بدان مستوجب رضای خدا شود



خوشا حال جمعی که بسبب مال فانی رضای ملک باقی طلب کردند  
 و قبل از خدمات قنای و غوات و پیش از هجوم هادم الذات  
**نظم** زان پیشتر که مر که نبا که فرارسد خوشیله عمر بر سر کوفه  
 رسد زادی از پیش فرستادند **بیت** زو نعت اکنون بدن  
 کان تست که بعد از تو پیر و زفران تست بد نیا توانی که  
 عقبه خری خرجان من و نه هست خوری ره نیکردان  
 ازاده کیر چو اساده دست افتاده کیر کس نیک نیند بهر  
 سرای که نیک رساند بخل و خدای ای عزیز تا کل اقبال در باغ  
 دولت و شکوفه مراد در چمن شوکت شکفته می بیند دستگیر  
 چهارکان و پای مروی و ارکان را غنیمت نر که دست آویزی  
 شریفان و اسعاف مطالب و ریشان و انجالی ما رب  
 ریشان و سیله قنای خاین رحمت و ودیعه حبوه منافع  
 دنیا و آخرت شناس **نظم** زان پیش که دست ساقی دهر  
 دهر امر آفکند دهر از سر نه این کلاه و دستار جهدی  
 بکن و دی بدست آر کین شهر ساله باطله نیست وین دهر

شکوفه

همیشه

همیشه هجومه نیست که خیر کنی مر ایایی دهر در حجاب  
 کشاد یابی احسان کن و بهر توشه خویش زادی نیت  
 این دم از پیش ای عزیز مالک ما قدمت و مال وارث  
 ما آخرت آنچه امروز میفرستی از آن تست و آنچه فردا از  
 تو باز میماند زیان تست پیر هرقه میکوبد یا بخور تا نماید  
 یا بد تا بماند در بین جهان غور و نه بدان جهان پیری  
 پس از برای جمع میکنی **نظم** جمع زر و سیم چه میکنی چون بد  
 مر که هر میکنی خور تو از زده شد و خلق هم والله  
 که خطا میکنی مال جمع کنی بزحمه و ناله دایر شدت و  
 بکذا عسرت تا وارث بردارد و عمر بعیش میکند از  
 احتیاج تو یاد نمی آرد **بیت** ز جمع میکنی و شنیدم نیکو  
 بکانه شهر زن خود میکنی نکرد بسی بدید حشر ز بس  
 کینه زادی قیامت ز پیش فرستاد بسوخت دگر حشر  
 که جمع کرد و نخورد ببرد کوی سعادت که خیر کرد و بداد  
 و سخن در بر صید تو و خیر و احسان زیاده از آنست

همیشه هجومه نیست که خیر کنی مر ایایی دهر در حجاب  
 کشاد یابی احسان کن و بهر توشه خویش زادی نیت  
 این دم از پیش ای عزیز مالک ما قدمت و مال وارث  
 ما آخرت آنچه امروز میفرستی از آن تست و آنچه فردا از  
 تو باز میماند زیان تست پیر هرقه میکوبد یا بخور تا نماید  
 یا بد تا بماند در بین جهان غور و نه بدان جهان پیری  
 پس از برای جمع میکنی **نظم** جمع زر و سیم چه میکنی چون بد  
 مر که هر میکنی خور تو از زده شد و خلق هم والله  
 که خطا میکنی مال جمع کنی بزحمه و ناله دایر شدت و  
 بکذا عسرت تا وارث بردارد و عمر بعیش میکند از  
 احتیاج تو یاد نمی آرد **بیت** ز جمع میکنی و شنیدم نیکو  
 بکانه شهر زن خود میکنی نکرد بسی بدید حشر ز بس  
 کینه زادی قیامت ز پیش فرستاد بسوخت دگر حشر  
 که جمع کرد و نخورد ببرد کوی سعادت که خیر کرد و بداد  
 و سخن در بر صید تو و خیر و احسان زیاده از آنست



امثال این مختصات شرح آن توان نمود بدین یک  
 رباعی اختصار میرود **پت** جز در که لطف دست در حاجت  
 وین مملکت و ملک سیم و زرهاست **چند** بر وی کار در  
 منکم **نیک** است نیک است در که حاجت است **چهارم**  
 در ذکر حج و ثواب آن قال الله تبارک و تعالی و الله علی الناس  
حج البیت من استطاع السبیل قال رسول الله صلی  
الله علیه و آله الحاج اذا خرج من منزله خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه  
وله بكل خطوة یخطوها عبادة سبعین سنة حتی یرجع  
 الی منزله فاذا رجع فاعتنوا دعاؤه ستجابه اربعین  
 یوما صاحب زعفر و حطیم ذکر شرف آن بیت الله  
 مقام ابریم میکند و قافله سالار رحمة عالمیان ثواب حج قبله  
 آدمیان بیان میفرماید و میگوید که چون حاجی قدم از خانه  
 پیرین نهاند به نیت زیارت خانه دوست از کاهان پاک شود  
 چنانکه روزی که از مادر زاده باشد و بر قدمی که نهاد  
 ساله عبادت بسیار تا آن وقت که بخانه خود باز آید

فان دعاه

انگاه

انگاه فرمود که چون حاجی تمام خوشی تر و کند مقدمش  
 را غریزید ارید و بدعی او رغبت نمایند که تا چهل  
 دعا کند که کند مستجابست چو که دوست بنده را با کرام  
 مهمان فرموده است خود در خواشیاں کرم فرمود خواهد گذاشت  
 از خانه کعبه مهمان خانه است و ابریم منادی خوات  
 دعوت کرم بود که واذ فی الناس و حاجیان مهمانند  
 سر سفره غایت ما آمد الطاف به نهایت ما اقتضای آن  
 میکند که هر کس سنه را از مایند رحمت بهره دهیم و مرتشن  
 را از عین الحیوة معرفت قدح فرح بر کف نصیم **پت** بر آستان  
 ارادت که سر نهاد شب که لطف دوست بر ویش قرار در نکش  
 ای غریز حکما شمع برافروزند پروانه از هر طرف خود را بدین  
 رساند کعبه شمعیت در کین حرم از فوخته و صد هزار پروانه  
 از برایش پروانه و بار سوزنه **نظم** در وصل ترا جوی انگاه  
 زجان ترسد پروانه و نور شمع آنکه هر اندیشه روزی  
 سرانند از آن شمع پری رویان عاشق نبود آنکو آبخاز اند

باللح



حاجیان پروا نکاتند کوه شمع حرم در طواف آمده  
شاید که به بر تو انوار فیض و از کثافت هستی بر  
و بر و بالاحیات فانی را در شعاع شعله نجات او بسوزاند  
تا خراج نجاج و بالاقبال یابند **بیت** هر که در راه طلب ناک  
بر خویش بسوخت به پرو و بال تو زین پس طریقی خواهد کرد  
هر که بکام و زبانی کشت در اوصاف رخت بزبان صفت  
حالی بیان خواهد کرد ای عزیز چاکر بنسکان درگاه خلوت  
خود را نیک دارند چه آب روی در خاک آن در می یابند پس ای  
دوستان ستوده و ای خواجگان در نعمت آسوده که از  
در هر یک بار بدر سرای غرت و با کلاه عظمت روی او برید  
و در خاک آن درگاه عالم پناه آب روی هر دو جهان جوئید که  
از چشمه زمزم آن درگاه و آب زده اند و جاری و طهر  
بتی رفت و دم بدم تزلزل رحمت از حضرت غرت آنجا  
تزلزل میکند و طایفه عاکف و زایر و مجاور را بهره میسازد  
چنانچه در حدیث آمده ینزل علی هذا البیت کل یرم

مائه و عشرون رحمة ستون للطائفین و اربعون  
للمصلین و عشرون للناس طریقی یعنی هر روز صد و بیست جزوی  
رحمت بخانه کعبه فرو می آید شصت جزوی رحمت از  
برای طواف کنندگان خانه و چهل جزوی از برای نماز کنندگان  
در حواله خانه و بیست جزوی از برای نظر کنندگان بخانه  
کعبه و نظر کرد بخانه کعبه عبادت بنکر که زیارتش  
چگونگی باشد خواهد فرمود که هر کس را حجتی ظاهر یا سلطان  
ظاهر یا پیمار حابس باز پس ندارد از حج و حج نکند خواه  
مردم میرد و خواه ترساید که از حج اسلام هیچ کدام در  
درجات و جوب عالیتر از حج نیستند مثلاً کسی در حالت عجز  
غماز را نشسته میکند و چون بر قیام قادر شود اعاده  
غماز بر روی کمر نیست اما اگر کسی مالک نصاب شود و آن  
مال ضایع شود زکوة از وی ساقط گردد اما هر که بر حج  
قادر گردد و بعد از آن مال او نماند یا در حوائج خود نفقه  
کند یا یا نوع خیرات صرف نماید البته حج از وی ساقط نگردد



و دیگر اگر کسی از روزه عاجز باشد کفارت از وی جایز بود  
 اما اگر از حج عاجز باشد لازمست استیجار از وی اینجا  
 مسئله هست و آن چنانست که حج در مال عاجز واجبست  
 اگر حج از وی بگذارند و آن عجز زایل شود و باشد که آن  
 حج بگذارد و آنچه از وی بگذارد باشد تطوع باشد بدین  
 مقدمات معلوم میشود که حج در اعلا مرتبه وجوبست  
 از مضمون آیه و الله علی الناس حج البیت الیه همین معنی  
 مفهومی میشود چه درین آیه انواع تاکید و تشدیدست چنانچه  
 صاحب کتاب بعضی از آن بیان میکند که لام ایجاب کماله  
 واقعست از این معنی بفهم میرسد که الله حق واجب  
 فی رقبات الناس و دیگر آوردن من استطاع بعد از ناس  
 در دو نوع تاکیدست اول ابدال عبارتت از تنبیه  
 مراد و تکریر آن و در آن تاکید تمامست دوم ایضاح  
 بعد از ابهام و تفصیل بعد از اجمال ایراد حکم است در  
 صورتی مختلفین و آن تیر دلیل اتمام است بشان

آن و دیگر ایراد و من کفر بجای و من لم یحج که  
 مقتضای سیاق کلامست تعلیلی تمام است تا درک  
 حج را و ذکر استغنا علامت مقطوع و مخط است و دیگر  
 ایراد عن العالمین در موضع غنه دلیل است بر استغنا  
 از تبارک حج بی جهان چه استغنا از عالمیان متناهیست  
 مر استغنا را از و لا محاله و این دلیل استغنا را کمال  
 پس چون دانسته که وجوب حج در چه مرتبه است بدانکه  
 ثواب و تیر فراخو مرتبه او خواهد بود و النسب  
صلی الله علیه و آله و سلم حجه مبرقه خیر من الدنیا و ما فیها  
 و در کتاب روضه الراعظین بر روایت شیخ مفید وارد است  
 که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که چون  
 روی حج آوری و بر ستور سوار شوی ستور تو پای بر نیل  
 و نهی آنکه خدای بدان حسنه بدهد و سینه از دیوان  
 اعمال تو محو کند و چون احرام گیری و تلبیه کنی خدای تعالی  
 بجز تلبیه حسنه بدهد و ده سینه محو کند و چون طواف



کنی ترا ذکر و عهده باشد نزد یک خدای تعالی پس  
از آن ترا عذاب نکند و چون دو رکعت نماز گذاری  
بقامل بر حیم بدهد ترا ثواب دو هزار رکعت نماز مقبول  
و چون سعی کنی میان صفا و مروی ترا باشد ثوابی که  
پیاپی آمده باشد حج گذاردن و همچنان بود که خستادند  
مؤمن را آزاد کرد اندک باشد و چون بعرفات بایستی  
کناهای ترا اگر بعد از یک بیابان و قطرات باران باشد  
بیامزد و چون سنگ چهار اندازی خوش بماند و در هر سنگ  
ده حسنه بدهد ترا و چون طواف زیارت کنی و دو رکعت  
نماز گذاری فرشته دست برکت تو نهاده و گوید ای  
آنچه گذشته حرم ترا آمرزیدند فاستانف العمل یعنی  
این زمان عمل از سر گیر **نکته** هر که آمد بخانه مخلوق یا نیاز  
تمام بازار آری هر چه خواهد صاحب خانه دهش و اندان  
گذایری پس کسی که روزی صدقه و نیاز کرد احرام  
خانه باری عجیب کرد او را و بیدارد و هدایت کند

مهمانرا

مهمانرا عزیز باید داشت و حق آموختن میهمان داری  
**نکته** هر که بکعبه رود اول او احرام باید گرفت احرام  
حیث غسل بر آرد و جامه خواجگی از بر بپوشد و کلاه  
عنانی از سر بکشد از او در راه در خود بپوشد و در  
بکعبه آورد و فریاد یتیم بر آورد این قصد محبت و اگر  
کسی قصد خود دارد او را نیز احرام بپوشد باید گرفت از  
جمله اغیار و اینجا از امر از زاری بر باید بست و در راه  
از بر داری بر باید آفکند و در عالم صدق لبیک عشق  
باید زد و روی بر آید تحریک و تفرید باید نهاد تا بکعبه  
رسد **نظم** از بیابان وصول احرام گیر پس طریقه کعبه  
اسلام گیر آتش در خرم بنده از زن انگهی لبیک عاشق  
زین به پشت حرکتی کن پس طواف کعبه حقیق کن چون  
دید آمد حرم بارگاه نفس خود قربان کن اندر پیش  
ای عزیز حج عوام دیگر است و حج خواص دیگر حج عوام  
قصد کوی دوست و حج خواص قصد روی دوست



رفتنت بسرای او و این رفتن برای او **پست** پسک است  
 به احرام حاجیان کافست سوی خانه و ایست سوی دو  
 کعبه یکایم که بر مر راه بادی کعبه است کوی دبر و قبله است روی  
 دوست ای عزیز حرم دو است حرم ظاهر و حرم باطن  
 کرد بر کرد مکه حرم ظاهر است و کرد بر کرد دامن حرم  
 باطن در میان حرم ظاهر کعبه است قبله مؤمنان و در  
 میان حرم باطن خانه است نشانه نظیر حرم که قلب  
 المؤمنین است الله کعبه ظاهر مقصد زوار است کعبه  
 باطن محل انوار است که فهو علی نور من ربه احرام این  
 کعبه نیز از هر دو وجه است آن کعبه قبله معامله و این کعبه  
 قبله مشاهده آنجا که روند همه در دیوار بنشیند اینجا  
 که بنشیند همه انوار دیدار یابند **نظم** ای قوم حج رفتن کجا  
 گجائید معشوقه هم اینجا است بیایید بیایید همسایه  
 معشوقه دیوار بدین راه دیار دیده سرگشته شما در چه جوانید  
 صد بار از آن راه بدین خانه برقتید یکبار از این خانه

احرام آن کوی پسک  
 زبان است حق

در آید **نکته** چون دانست که کعبه معنی دست جهاد کن  
 تا دل بدست آری که عمارت کعبه دل مرتبه دیگر دارد و  
 زیارت کعبه کایه دیگر **نظم** طواف کعبه دل آن کردی  
 دست کعبه معنی تو کل چه پنداری **حکایه** بنده حج  
 میرفت ناشر عبد الجبار مستوفی هزار دینار زرین میان  
 دست چون بکوفه رسید قافله دوسه روزی توقف نمود  
 عبد الجبار بر بزم تفریح بکرد محلات کوفه بر می آمد اتفاقا  
 خرابه رسید عورتی را دید که گرد آن خرابه میکت و  
 چیزی میجست در یک گوشه آن خرابه مرغی مرده دید آنرا  
 در زیر چادر گرفت و روان شد عبد الجبار با خود گفت  
 همانا این زن درویش است و نیاز خود پوشیده دارد  
 در عیش روان شد تا همه حال او معلوم کند آنرا از غنا  
 خود در آمد کوه کانش کرد و می آمدند و پر سیدند که  
 ای مادر برای ما هیچ آورده که از کوه سنگی هلاک شدیم  
 گفت ای جانان مادر غم مخور یکبار از برای شما مرغی آورده

را از در



۲  
۲  
فیه الحال بریان خواهم کرد عبد الجبار چون این سخن بشنید  
از همسایگان صورت حال پرسید گفتند سیده ایست  
زن عبد الله بن زید علویست شوهرش را حجاج ظالم  
بکشت و او طفلکان یتیم دارد و مرقت خاندان رسالت  
نیکند که از کسی چیزی طلبد عبد الجبار بگریست و با خود  
گفت اگر چه میخواهی اینجات هزاره نیاز زده از میان باز  
کرد و بدان زن دادی حج زلفت و آن سال در کوفه بستان  
مشغول شد چون حاجیان مراجعه نمودند وی باستقبال  
پروان رفت مردی در پیش قافله میرفت و بر شتری نشسته  
چون چشمش بر عبد الجبار افتاد خود را از شتر درگرفت  
و گفت ای خواجه عبد الجبار از آن روز باز که در غرات ده  
هزار دینار بقرض من داده ترا میبویم و ده هزار دینار بوی  
تسلیم کرد عبد الجبار زده بستد و متحیر ماند خواست که  
از آن شخص نیکی استفسار نماید از نظرش غایب شد او را  
شنید که ای عبد الجبار ده هزار دینار داده هزار دینار دادم

فرشته

۱  
فرشته را بصورت تو آفریدیم تا برای تو حج گذارد و تا  
زنده باشی هر سال حج مقبول در دیوان اعمالت مینویسم  
تا بدانی که ریخ هیچ نیکو کار و بد کاره ماضی نیست که آن است  
لا تضیع اجر من احسن عملا **تقدم** دیدست او که حج اگر  
از هزاران کعبه یکبار بهتر است کعبه نبگاه خلیل از دست  
دل نظرگاه خلیل اگر است **و صل بنیم** در باز جهاد و پی  
از اسرار آن **قوله** والذین جاهدوا فینا لنهذبهم  
سبلنا و قال **سورة** الله علیکم و علیکم مثل الجاهلین  
فی سبیل الله کمثل الصائم القائم القانت بایات الله لا  
یفطر عن صیام ولا صلو حتی یرجع میفرماید که مثل کسی که  
مکر جهاد بر میان بندد و در خیل غزوات همه غزوات خل  
کرد و سینه سپر سیوف بجاهد کند و در اهداف سهام  
ببازرگانی سازد و خاص از برای خدا با اعدای خدا بجوشد  
مثل کسی است که صایم الله و قائم اللیل باشد روز و شب  
بآتش روز و نفس آماره را بسوزد و شب و شب در آید که

حفت رسالت نباه  
محمدی صام صو



حق آراش دهد و علی الدوام بقراءة کلام ملک عالم مشغول  
باشد که هیچ ساعتی از ساعات درین طاعات از و قصوری  
و تقوی واقع نشود و هیچ وقتی از اوقات درین عبادات  
غافل و ذاهل نگردد پس نیک ملاحظه کن و درنگ که ثواب  
جهاد کسان در راه خدای تعالی چگونه است که با ثواب و  
داران و نماز گذاران و قرآن خوانان برابر است و در  
حدیث آمده که بهشت را درستی که از اباب المجاهدین  
گویند اهل جهاد از آن درم بهشت در آیند و شمشیرها  
در گردن افکنده و فرشتگان ایشان را مرجع گویند آری فضیلت  
شهیدان و منقبت مجاهدان زیاده از آنست که در حیر  
بیان کنجد و خدای تعالی مرئی خود را بدین عمل میفرماید که  
یا ایها الذین جاهدوا الکفار و صحابه اش را تیر بدین صفت  
ستایش میفرماید که جاهدون فی سبیل الله و کسانه را  
که از جهاد تخلف کردند بدین نوع وعید مینماید که ما لکم  
اذ قیل لکم انموا فی سبیل الله اثاقلتم الی الارض و خوش شاکان

بندگانی

بندگانی که قدم ارادت در میدان مجاهدت نهاده اند  
زهی طائفه صاحب سعادت که در مجلس جهاد شربت شهادت  
چشیدند عارفی گفته است که تیغ دشمنان بر سینه ی کینه  
شهیدان خوشتر از آنست که شربت آب خنک تفسیل  
کر مازده را خواجه عالم صلی الله علیه و آله میفرماید که شهید  
هفت کرامت است اول قطره خونی که از روی او اشک  
خدای تعالی بر آید و دوم ویران گشت بهشت پس  
سهم خرنه بهشت بر بوی خوش بترد یکم آورند و بر کلاه  
سبقت میگیرند تا از کلام فرستاد چهارم متر و جای  
وعد در بهشت بدو نمایند پنجم روح ویرا گویند چنان  
در بهشت هر جا که خواهی ششم هر وعده که خدای تعالی و بر  
داوه باشد بدو رساند هفتم چون بیفتد سر و دگر  
آن حور بود که در بهشت روضه او خواهد بود و هنوز  
شهید بر زمین نیفتاده باشد که حور العین از کنار خود  
او را باین آماده کرده باشند و مجاهد از سایه شمشیر

بر حکم



میرود تا سایه عرش که لجنة تحت ظلال السیوف  
و چه خوش میفرماید تسلم وقت غزای زنان غیور  
جان که کنند از تن مرده اند و در نه زنی داخل یادت کنند  
کز بی اعلای شهادت کنند لا جرم آن تیغ که بر سر خورند  
شری از چشمه کور خورند در ته آن خنجر چون پید شو  
جانبه و زنده جاوید شو نامه که شپسین نه بدیر با تو ان  
تیغ یک قطره بشوید و اینجا ایراد آن حدیث مناسبت  
که آن جمیع اعمال البر عند الجهاد کقطره فی البحر نکته  
جهاد برین معنیست جهاد صورت و جهاد مغنی اما جهاد  
صورت که مقاتله یا کفارت است نزد بعضی علما فرض کفایت  
و جمیع کونید که فرض عین است و جهاد مغنی که محارب است  
بالشکر تقس و هو با اتفاق فرض عین است و مد جهاد  
صورت ملکست و مد جهاد مغنی ملک است جهاد صورت  
شمشیر آهن است و آن جهاد مغنی تیغ عسود و المذنب  
ضرب که بشمشیر جدید باشد موجب قتل است و قلات

ضرب

و ضرب که تیغ عسود جدید باشد سبب تقاست و حیات  
که ولا تقولوا لمن قتل فی سبیل الله اموات بل احياء  
ولکن لا تشعرون ای عزیز هر که به تیغ دشمن هلاک شود  
در جنب الجمال با انواع نعیم و نوال رسد و آنکه بشمشیر محبت  
دوست قتل گردد در جمیع الجلال مستحق دولت و حال کرم  
که من قتلته فعلى دینه و من على دینه فانا دینه تسلم کرب  
کوی عسود کشته شوی شکل از بد که خون بهای تو من  
و در آثار آمده که فردای قیامت منادی ندا کند که ای شهدا  
برخیزید و پیشه گیرید بر خلق برفتن بهشت شهدا برخیزید  
و روی به بهشت آورند و چون بصله بهشت رسند حججه  
پیشد بر تخت مراد نشسته و از غوغای محشر باز رسته و  
بافزار وصال پیوسته کونید با رخدایا تو با ما و عدل و عهده  
کرده بودی که پیش از ما کسی قدم در بهشت نهاده این جا  
چه کسانی که بر ما سبقت گرفته اند خطا بایند که ایشان  
مردان میدان عسود ما نید انتم قتلتم بسیوف الکفار

شهدایان ع



وهم قتلوا بسيف الملك لجبار شما بتبع دشمن کشته  
 شدید و ایشان بشمشیر دوست لاجرم بر شما پیشی گرفته  
 اند که والتابعون السابقون اولئك المقربون  
 و بنی که در پی باب چه خوب میفرماید **پیت** غازی بغرای  
 دشمن اندر ک و دوست غافل که شهید عشق و فاضله  
 از دست فردای قیامت این بدان کی ماند **پیت** کین کشته دشمن  
 آن کشته دوست **پیت** ای عزیز دانسته که جهاد دو است یکی جهاد  
 اصغر که محاربه با دشمنان ظاهر است و یکی جهاد اکبر که  
مقاتله است با دشمنان باطن که اعدای عداوت و نفست  
 التي بين جنبيك پس اگر در جهاد اصغر شهادت حاصل  
 نمیتوانی کرد باری در جهاد اکبر بکوش تا از ثواب مجاهدان  
 بپسندید **پیت** و در جهاد معنوی از مشنوی این آیات **پیت**  
**نظم** ای شاه کشتیم ما خصم بروی **پیت** ماند از و خصم بر در اند **پیت**  
 کشتن این کار عقل و صورت نیست **پیت** شیر باطن سخن خرگوش نیست  
 قد جفان جهاد الا صغیر **پیت** این زمان اند جهاد اکبر **پیت**

قوت

**ف**  
 قوت از حق خواهم و توفیق **پیت** تا بسوزد بر کشتن این کوه  
 سهل شیر و دان که صدرا بشکند **پیت** شیر آن ازان که خود را بشکند  
 شرط جهاد معنی آنست که اول مسلح صلاح در پیش و **پیت**  
 زهد در بر کنی و از حقتان عرفان تن و از یون کنی و خود  
 شهید بر سر نهی **پیت** ریاضت بر میان بند و پس بر کرب  
 توکل سوار شوی و روی عیدان ایقان آوری و بالشکر  
 از النفس لایزال با ستوی **پیت** بر آویزی و بشمشیر غلاف  
 خیل هوا و جوس بریزی و عساکر و سوار و مشهورات  
 را بقوت معرفت بهریت کنی و بتبع محبت دوست شهید  
 شوی تا بشریت جام شهادت سرمست ابد کردی که لا تعبد  
 الذین قتلوا فی سبیل الله اموات بل احياء عند ربهم **پیت**  
 فرجین جهاد مردان میدان طریقت چنین است **پیت**  
 مردی کجا مبر که بر و دست و پیردی **پیت** با نفس اگر جهاد کنی مرد **پیت**  
**اصل مسیم در فضایل قرآن** و بعضی از دعوات و اذکار  
 و معارف این اصل تیر در مطاویع و صلوات و اذکار بسیار **پیت**



اول در فضیلت قرآن قوله تعالى يا ايها الناس قد جاءكم  
 موعظة من ربكم وشفاء لما في الصدور وهدى  
 رحمة للذين آمنوا وقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
القران افضل كل شيء دون الله فمن قرأ القرآن فقد  
 وقر الله ومن استخف بحرمة القرآن فقد استخف بحرمة  
 الله تعالى ينبغي ان يدرك قرآن فاضل ترين همه خيرات كه  
 فرستاد خدای تعالی پس هر كه حرمت قرآن بدارد بدست  
 كه حرمت خدای تعالی داشته باشد و هر كه استخفاف كند  
بحرمت قرآن هر آنكه استخفاف بحرمت خدای تعالی كرده باشد  
 نعوذ بالله من ذلالت وحرمت قرآن بدو چيزست يكي در  
 ويكي در معنی در صورت آنكه در وقت استماع آن حاكم و اذا  
 قرأ القرآن فاستمعوا له وانصتوا همه كوشش كرد و در معنی  
 آنكه از اول و نواهي آن در نكند و با و امر قرائی مامور كند  
 و از نواهي آن دور شود تا حرمت بجای آورده باشد و  
 قرآن او را شفاعت كند كما قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم

توابع قرآن

القرآن

القرآن شافع مشفع من جعله امامه قاده الى الجنة  
 ومن جعله خلفه ساقه الى النار يعني قرآن شفاعت  
 كند ايت شفاعت داده شد يعني شفاعت او مقبول است  
 هر كه آن را در پشت روى خود دارد يعني پيروى او كند قرآن  
 بكشد او را بسوى بهشت و هر كه قرآن را پس پشت گذارد  
 يعني متابعت او نمايد قرآن بر او را بسوى دوزخ پس  
 از قرآن هم شفاعت حاصلست و هم خصومت هر كه موافق  
 او باشد قرآن او را شفاعت كند و هر كه مخالف او باشد  
 قرآن با و خصومت كند و يلين شفاعت مخصوصه پس  
 مؤمن موقن در برابر استماع قرآن ظاهر خود را جمع كند  
 و باطن را همه سمع كند و جليس نفس و صوار را بتبع ادب  
 جمع كند و از خود را در پرتو قبول نور قرآن رساند  
 كند از تلاوت قرآن حلاوت ايمان يابد و هر كه از اين  
 عارى و عاطل و از اين قضاي خالى و ذاهل باشد پرتو  
 انوار ذوق شوق كتاب رباني و خطاب سبحانى بر او نتابد



وخواستند تیرا کرد در حال قرائت سمت بر او ت اغیار دارد  
از حضرت رسالت خلعت جلالت او چنین می آید که  
من استطعن القرآن فكأنما أدرجت النبوۃ بین  
جنبیه الا انه لم یوج الیه هر که ازین حال خارجست  
درین مقدار اخلاست که رب تال للقرآن و القرآن  
یلعنه و حقیقه آنست که هیچ سعادت مراهل ایمانرا  
مانند خواندن قرآن و شنیدن آن نیست که هر حرفی  
از آن ثوابی حاصل است کما قال النبی صلی الله علیه و آله  
وسلم من قراء حرف من کتاب الله کتب له حسنة و لحسنة  
بعشر امثالها یعنی هر که بخواند حرفی از کتاب خدای عز  
وجل بنویسند مرا و را بدان حرف حسنة و هر حسنة  
نزد خدای تعالی صد حسنة مقرر است که من جاء بالحسنة  
فله عشر امثالها و حدیث قدسی وارد است که من شغله  
قراءة القرآن عن مشغله اعطیتة افضل ما اعطی  
السالمین یعنی هر کد از و کتاب ربانی و شوق خطاب

یزدانی

یزدانی از عرضه کردن حاجات جسمانی و مرادات  
نفسانی مشغول گرداند او را شریف دهم که سایلان  
راه و نیازمندان بارگاه مایدان نرسند از آنکه سوال  
خواهند احسان در خورست و حال او باشد و لطف  
و نوال ما خوانند قرآنرا مناسب عظمت و جلال اما آنکه  
قصه خود خواند کدای گویت و آنکه نامه ما خواندند  
بآب رویت کدام دولت برابر قرائت کلام ما باشد و کدام  
سعادت در موازنه تلاوت پیام ما بود **پیت** اهل  
ایمان اشرف از خواندن قرآن بود مونس از قرآن گزیند  
هر که ایمان بود هست قرآن بحر علم و کان فیض رحمت  
علم از قرآن طلبی که زرازان بود **نکته** حق تعالی قرآنرا  
بچند نام یاد کرده است و بسیار اسماء دلالت بر شرفش  
دارد اول قرآنش خوانند که ان هذا القرآن یهدی للصلحی  
اقوم و مغبی آن جمعست و آنرا از قرنی گرفته اند و صلح  
و بیعت انصاف آیات بایکد که از قرآن لغشد واضح آنست



قرآن مصدر است چون غفران و رحمان و در معنی  
 قراءت ملحوظ است قراءت قراءه قرآن پس مرقی را می  
 گردانند بقرآن چنانکه در کلام عرب واقع میشود که  
 مفعول را بمصدر تسمیه میکنند کما کتاب للمکتوب  
 والشراب للمشروب و این اسم در مرقی مشتهر شد تا علم  
 کلام الله کشت دوم فرقانش گفت که تبارک الله نزل  
 الفرقان علی عبد و معنی آن فرق کتبه است میان حق  
 باطل سیم کتابش خوانده که الم ذلک الکتاب لرب فيه  
 واصل کتاب نیز جمعت و کتب نام جمعت از لشکر که  
 مجتمع شده باشند از پنجا گرفته اند چهار مرد که خوانند که  
 انما نحن نزلنا الذکر و انما له لحاظون و ذکر باید کردن  
 را گویند یعنی قرآن سبب یاد کردن دوستیست چرا که عهد  
 نامه محبت دروست که عیبهم و عیبونه پنجم نزل که  
 تنزیل من الله العزيز العليم و او مصدر است بمعنی مفعول  
 یعنی فو فرستاده شد از تو بدیکه خدای تعالی ششم حدیث

الله نزل احسن الحديث و حدیث سخن را گویند نه  
 آن حدیث که ضد قدیم است هفتم موعظه هشتم شفا  
 نه هدی دهم رحمت که یا ایها الناس قد جاء تکم موعظه  
 من ربکم و شفاء لما فی الصدور و هدی و رحمة للمؤمنین  
 یعنی موعظه است مردهای مؤمنان را و شفاست مرسلها  
 در دمنان را و راه نمایند است مرسل کرد آنان بیابان  
 حرمان را و رحمت موطالبان غفران را یا زد هم تذکره که  
 و انه لتذکرة للمتقین و معنی او تو دیگر بمعنی ذکر است  
 کما مر دو از دهم حکم که حکم بالغة و حکمة دانستن چیزها  
 چنانچه باید و در عمل آوردن چنانچه شاید این مراتب  
 علم و عمل جز از قرآن حاصل نیست سیزدهم بشیر یعنی  
 بشارت دهند مؤمنان بنعیم و صالح چهارم هم نذیر  
 یعنی بیم کتند کافران بحجیم و نکا که قرآن عریبا لقوم  
 یحفظون بشیر و نذیر را یا نزد هم نجوم که فلا اقسیم بمواقع  
 النجوم و نجوم جمع نجمست و آن پاره بود از قرآن که فرق



آید شانه زد هم صراط بقول که در صراط مستقیم گفته اند  
راه راست قرآنست هفدهم نور که و اتبعوا النور الذي  
اتزل معه چه روشنائی در او جان قرآنست هجدهم جبل که  
و اعتصموا بجبل الله و این جبلیت که هر که چنگد روی  
زد از جاه تیر غواصی نجات یافت و بر منزل نورانی هدایت  
رسید نوزدهم روح که و كذلك اوحينا اليك روحا من امرنا  
قرآن را روح گفت برای آنکه روح و راحت ارواح استماع آثار  
و استماع با انواع اسرار است بیستم حق که بذوق قدس  
بلحق علی الباطل و حق راست و درست را گویند و راست  
و درستی خاصه قرآنست بیست و یکم ذکر نیست و ماهی الا  
ذکر فی البشیر و فی البیند را گویند و نافع ترین بندگان  
قرآنست بیست و دوم حکیم که تلك ايات الكتاب الحكيم  
و قرآن را حکیم گفت از آنکه محض حکمت است بیست و سوم  
مصدق و یغنی با و در آید احکام کتب سابقه بیست و چهارم  
مهمین یعنی کواه راست بر کتابهای دیگر که و انزلنا علیک

الكتاب و مهمینا علیه بیست و پنجم مجید بل هو قرآن  
مجید و مجید بنز کو را گویند و قرآن از همه بنز کو را  
تراست بیست و ششم عزیز که و انه كتاب عزيز یعنی  
غالب بر همه چیزها بیست و هفتم بیان که هذا بیان للناس  
و بیان روشن شدن چیزها یعنی احکام الهی بدو صوری  
شد بیست و هشتم بصائر که هذا بصائر للناس و بصائر  
جمع بصیرت و آن بیان در لرا گویند و تحقیق بیستین  
امور یعنی قرآن سبب پندار دلها و محقق شدن کارها  
بیست و نهم کریم که انه لقرآن کریم و کریم بنز کو را  
سی ام عظیم که و القرآن العظيم و عظیم بنز کو بود سی و  
یکم مبین که تلك ايات الكتاب المبين یعنی روشن کنند  
اسرار سی و دوم قیوم که قیما لیندر با ساسدیدا یعنی  
راست و راست کنند سی و ششم فضل که انه لقول فصل  
یعنی جدا کنند میان نیک بد سی و چهارم عجب که انما سمعنا  
قرآنا عجبا عجب شکفت باشد یعنی چیزی نادر و باقیمت



سی و پنجم بشری که بشری للمسلمین یعنی بشارت مسلمانان  
 را بجات سی و ششم تبیان که و تزلنا علیک الکتاب  
 تبیان الکل شی و تبیان بدید کردی بود یعنی قرآن  
 همه چیزها را بیان کند و پیدا سازد سی و هفتم نعت و اسبغ  
 علیکم نعمة ظاهرة و باطنه نعمة ظاهرة قرآنست و نعت یابن  
 ایمان سی و هشتم مبارک و هذا ذکر مبارک از ترانه ۲  
 مقررات که برکت دین و دنیا در خواندن و شنیدن قرآنست  
 و بخت و جهان وابسته بمیان و برکت اوست و نهم  
 هادی جهلم حکم که ذکر حکم الله حکم بینکم مراد فرمان خدا  
 چهل و یکم سراج که و سراجانی که قرآن چراغ دلهاست  
 حکایت ابرهم شیبانی گوید که در کشته نشسته بودیم و  
 مخالف برآمد و فوج موج باوج رسیدن کوفت اهل  
 کشته تبرسیدند و دل از جان و مال بر گرفتند و هر کس یک  
 وزاری مشغول میبودند و یکدیگر را وصیت میکردند  
 درویشی در گوشه کشته نشسته بود و صحیفه بر کنار نهاد

و بلاوت میکرد تو دیک و ی رفتم و کفتم تو نیز دعائے  
 کن برخواست و صحیفه بر دست گرفت و گفت آله اگر  
 کسی نامه سلطان در دست دارد جمع کس در دنیا  
 متعرض می شود نمیتواند بشد و از بلاها ایمن است این  
 نامه توانست که بماداده از کرم خود و امداد کند  
 خود را با نامه خود غرق کنی چون این سخن بگفت  
 الحال یاد بیار امید و موج فرو نشست و هاتقی آواز  
 داد که کلامنا فی الدنیا ینقذکم من العرق فی الاخرة  
 پنجیکم من الحرق هر که پناه بکلام خدای آورد و چنگ  
 درو زند در دنیا و عقبی غایت یابد **پیت** دل پر درم را  
 دو قرآن جان مجروح را شفا قرآن هر چه خواهی فیض  
 قرآن جری که بود کنج علما قرآن **نکته** کسانی که بسعادت  
 حفظ قرآن متوقف گشتند فضل ایشان از حصه پانچ مرتبه  
 و مناقب ایشان از حد پانچ افزون است و این باب یک  
 حدیث طناب طناب برید میگرد و آن اینست که



اذا كان يوم القيمة وضعت منابر من نور عند كل  
 منبر ناقه من نوق الجنة ثم ينادى مناد اين من  
 حمل كتاب الله اجلسوا على هذه المنابر فلادع عليكم  
 ولا حزن حتى يفرغ الله مما بينه وبين العباد فاذا  
 فرغ الله من حساب الخلائق حملوا على تلك النوق و  
 الى الجنة حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 روز قيامت باشد منبرها از نور پياورند و در سايه  
 عشر عظيم بنهند پهلوی هر منبری ناقه از ناقه های بهشت  
 باز دارند از آن ناقه ها که هفت هزار سال در غزارها  
 بهشت چرید باشند و از حوض کوثر آب چشید و بر  
 تن ششصد هزار پیرایه از عنبر تر آفریند و ضوایش  
 از هر چینی روز پروردگار منادی کند که گمانید  
 آنانکه حامل کلام او حافظ پیام ما بودند در دنیا  
 اوقات خود بتلاوت قرآن معروف داشتند و همگی  
 عت برقرارت آن مشغول ساخته پائید و برین

حدیث

منبرها

منبرها نشینید که شمار اجمع ترسی و اندوهی نیست همه  
 اینجا بیا سائید تا حضرت عزت از حساب خلائق فارغ  
 گردد و چون اسرع الحسابین حساب خلق بکند بفرماید  
 تا ایشان را بر آن ناقه ها سوار کند و خرامان خرامان  
 بصدر بهشت بروند و این بشارت کسانی است که چنانچه  
 حافظ صور سوره قرآنند حافظ بیان و معانی آن نیز  
 باشند یعنی بحکم قرآن کار کنند و اگر نه جمعی از این روز  
 که بخورند هر چه پیش آید و بگویند هر چه نباید گفت  
 بکنند هر چه نشاید کرد ایشان را از این مرتبه بهره نباشد  
 بیت چند توان ساغر نهان زدن پس نفس از دست  
 قرآن زدن حافظ قرآن که خورد باده می کفر بود  
 مصحف می حیف بود زهر بلور زنده باده و قرآن  
 بیکه سیند در اگر چه خوانند همه سوره و آیات قرآن  
 را فضايل است اما حکمت نبوة بعضی سوره و آیات را  
 تخصیص فرموده است و ثواب آنرا بیان کرده و باین

نکته



برخی از آن این رساله را زیبی دیگر داده میشود در  
تعریف سوره های عظیم در صحاح حدیث وارد است  
از ابی سعید معلای روایت او علی و معتبر است که در  
صلی الله علیه و آله وسلم مرا گفت که ترا بیا موزم بن کر سوره  
از قرآن گفتیم آری یا رسول الله فرمود که الحمد لله رب العالمین  
و مراد فاعلم است که او سبع المثانی و قرآن عظیم است که  
بنی آمد دیگر فرمود که لکل شیء قلب و قلب القرآن  
یُس و دیگر فرمود که من قرء سورة الدخان لیلۃ لم یغفر له  
دیگر فرمود که در قرآن سوره ایست سی آیه که خواننده  
خود را شفاعت میکند تا امر بزرگ شود و آن تبارک الله  
بیده الملك است و از عبد الله عباس منقول است که محمد  
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرموده که سوره اذ از لرزت  
الارض بانصف قرآن برابر است و قل هو الله احد  
بأنث قرآن و قل یا ایها الکافرون باربع قرآن و  
صحیح مسلم از ابی بن کعب روایت که رسول صلی الله علیه و آله

مرا گفت

مرا گفت یا ابامند مریدانی که کدام آیت بزرگتر است  
در کتاب خدای تعالی گفتیم خدا و رسول دانا ترند باز  
اعاده این سؤال کرد گفتیم یا رسول الله الله لا اله الا  
هو المحی القیوم که مراد آیه الکرسی است پس رسول  
دست بر سینۀ من زد و گفت هینا لك العلم یا ابا  
المندرد و هم از آن حضرت مرویست که هر که در شب دو  
آیه آخر سوره بقره بخواند او را نگاه دارند از جمیع  
بلیات و کفایت کند تمامی مهمات او را و آن دو آیه  
آمن الرسول است تا آخر و دیگر فرمود که هر که شب  
جامه خواب آخر سوره الکهف که قل انما انا بشر مثکم  
تا آخر بخواند از جامه خواب و نوری متصاعد شود  
تا بیت المقدس و از آنجا نور برود تا خانه کعبه  
ملائکه که مجاور این دو موضعند از برای آن بیدار  
گشت تا برون قیامة و صلوات در فضیلت تسبیح  
قال الله تعالی فسیح بحمد ربک و استعفر و قال



الله تعا سبح اسم ربك الاعلى وقال رسول الله صلى الله عليه وآله  
 لاحبابه يوم اخذوا جنتكم قالوا يا رسول الله هل حضر  
 عدو قال لا جنتكم من النار فقولوا سبحان الله  
 والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر فانتهت المنجيات  
 وهن الباقيات الصالحات يعني روزی خواجیه كائنات  
 عليه افضل الصلوة یا رانرا فرمود که سپرها بردارید  
 گفتند یا رسول الله مگردشمنی آمد که کار حربه بیاید  
 ساخت گفت ولیکن سپر آتش و زرخ بردارید و  
 بگوئید سبحان الله تا آخر که هر آن مؤمنی که این کلمات  
 بگوید سپری گردد میان وی و روز و زرخ و این کلمات منجیات  
 یعنی نجات دهند گویند خود را از آتش و زرخ و این  
 کلمات باقیات صالحات است که گویند خود را به بهشت  
 باقی و حور و قصور رسانند و بعضی مفسران بر آنند که  
 باقیات صالحات که حق سبحانه و تعا آنرا ذخیره آخرت  
 و سبب خیر عاقبت میگوید که و باقیات الصالحات

خیر

خیر عند ربك ثوابا و خیر املا اشارت بدین کلمات  
 وجه دیگر میگویند که کلمات الله که اگر در یاها مد آرد  
 و در خضای قلم شود نفعاد بر آن راه نیابد کما قال الله تعا  
 ولو انما فی الارض من شجرة اثم و البحر عید من بعد  
 سبعة اخرج ما نفدت کلمات الله عبارت از این کلمات  
 ای عزیز سبحان الله کلمه تنزیه است و معنی او چنین  
 باشد که پاکست خدای تعا از نقص و عیب و عجز و شریک  
 وزن و فرزند و مثل و مانند و الحمد لله کلمه تحمید است  
 یعنی ثنای خالص بر خدا بر است و مدحت و ستایش  
 بسزا او است آن تسبیح نفی ناسزا است و این تحمید نفی  
 سزا است و هم نفی ناسزا و الله اکبر کلمه کبریا است یعنی بزرگ  
 خدا بر سزا است و بزرگ سزا و است و این اقرار است  
 بیکرایی خدا چون بنده گوید سبحان الله همه مشرکان را  
 خلافت کند چرا که ایشان اثبات ناسزا کنند بقسبت  
 حق و این بنده نفی ناسزا کرد پس مخالف ایشان باشد

سزا و الله الا الله کلمه اخلاص است که در هر صفت اثبات حق



چون گوید الحمد لله پیغمبران و مؤمنان را موافقت کند  
 از برای آنکه ایشان اثبات می کنند ذات حق تعالی  
 را و این بنده نیز بدان کلام همان اثبات میکند پس با ایشان  
 موافق باشد تا نیمی نصف میزان طاعتش برگردد و  
 بدین کلمه تحمید نیمه دیگر مملو شود چنانچه خواهد گشت  
 میفرماید که التمسبح نصف المیزان والتحمید نصفه و چون  
 گوید لا اله الا الله هفت آسمان و زمین را از طاعت  
 برگرداند چنانچه در حدیث آمده و چون گوید الله اکبر اقرار است  
 بآنکه اوست خدای بزرگ که دارند آسمان و زمین است  
 لاجرم برکت این کلمه از عرش تا اثری نرسد و در بعضی  
 روایات این کلمات پنج است چهار این که گفتیم و پنجم لا حول  
 ولا قوة الا بالله العلی العظیم و این کلمه تجمید است هر که  
 در شبانه روز صد بار این کلمه بگوید هرگز درویش و تنگ  
 دست نشود و در روایتی دیگر میگوید که خدای تعالی  
 حاجت ویرا کند بپست حاجت در دنیا و هشتاد

که لو وضعت السموات  
والارضون في كفتي ولا  
اله الا الله في كفتي اني  
لرجحت كفتي لا اله الا  
الله 3

در آخرت ای عزیز در بعضی اخبار آمده است که اول  
 هر یک از این کلمات بنیان ملائکه یا پیغمبری جاری شد  
 اول کسی که سبحان الله گفت جبرئیل بود و چون خدای تعالی  
 ویرا پدید چشمش بر عظمت عرش افتاد گفت سبحان  
 هر که بگوید ثواب جبرئیل یابد و اول کسی که الحمد لله گفت  
 آدم صغیر بود علیه السلام چون روح تعالی بر او آمد و بر تو  
 آن بر منظر ماغ او افتاد آدم عطسه زد و گفت الحمد لله  
 هر که بگوید از فضل آدم نصیب یابد و اول کسی که لا اله الا الله  
 گفت نوح نوحی علیه السلام بود چون طوفان از تنور آمد  
 و نظر نوح بر هیبت و شدت آن بلا افتاد گفت لا اله الا الله  
 هر که بگوید از ثواب نوح بهره یابد و اول کسی که  
 الله اکبر گفت ابراهیم علیه السلام بود چون حق تعالی کشته  
 فدای اسمعیل فرستاد که و فدیناه بذبح عظیم ابراهیم کش  
 را دید گفت الله اکبر هر که این را بگوید از فیض ابراهیم  
 فیضی یابد و اول کسی که لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم



گفت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم بود و هر که  
 این کلمه بگوید شفاعت حضرت رسول ص در یابد و حضرت  
 شیخ ما میفرمودند که هر یک از این کلمات ذکر یکی از طول  
 اربعه است که درین آیه مذکور است فاولئك مع الذين  
 انعم الله عليهم من النبيين والصديقين والشهداء  
 والصالحين سبحان الله ذکر اینهاست بجهة آنکه کلمه  
 تازیانه است و تازیانه پی معرفت ممکن نیست و کلام معرفت  
 بر وجهی مقدم باشد از آن پیغمبر است و الحمد لله  
 ذکر صدیقانست چنانچه ایشان در ذکر باری فانی شده اند و  
 راست شده است مقال ایشان در نفی و این معنی حمد است  
 زیرا که فناء و رت بقا است پس نعمتی بزرگ باشد و لا اله  
 الا الله ذکر شهداست برای آنکه چنانچه در جهاد نفی عبده  
 شرکا میکند و این ذکر نفی معبودان باطل کرده میشود  
 والله اکبر ذکر صلاحانست که ایشانرا چون صلاحیت قبول  
 حق بدید آید نظرشان بر کبرای الوهیت می افتد و این

مشهور

معنی

معنی بزیادت بسطی محتاجست که لا تقرب این مختصر نیست  
 والله حسبا ونعم الوكيل **و در ذکر قال**  
الله تعا واذکر ربك في نفسك تضرعا وخيفة  
وقال الله تعا واذکر ربك اذا نسيت **وقال**  
النبي حاكيا عن الله تعا انه قال اذا كان الغالب على  
عبد ذكرك فبوليت اموره وكنيت جليسه و  
انيسه و محمد نه یعنی هرگاه دلبند مؤمن در اکثر احوال  
بذکر عز و جلال و شکر نعمت برکال من مشغول باشد  
کار او را بهیچ غیر حواله نکنم بلکه بخود متول او آن شود  
و در هیچ مقام او را از فکر دارم و همه مرادات او را بگویم  
بر او و مرا ثا رفصل خود را هم نشین وی گردانم و انوار  
فیض خود را بفرسوی سازم اگر در خلوت خانه محبت  
باشد سخن بر زبانم تفرحمه بوی و سام چشم دل او را  
ناظر نور جلال و جمال خود گردانم بند چو پایا دما انس  
کیر و باز کردم آرام گیرم کار او را بر او برید و هیچ متوکل

حضرت خواجہ عالمیاد  
 میفرماید که حضرت خداوند  
 جل جلاله فرموده



حاجت برو بخاریم از بند اغیارش آزاد کنیم و خلعت  
 قربت خودش شاد کنیم رحمة بر صاحب حق باد که ذکر  
 حق را و در زبان خود سازد و یاد او را و در جان خود  
 داند تا بحکم این حدیث آفتاب غایت سایه بر کار او اندازد  
 و نور هدایت حلقه در دلش را بجنباند از دست وجود  
 خودش برهاند و بگوید بیکران حقش رساند تا از  
همه ارض غمزه بر و بسوی او آورد که اذکر الله بنسیان  
ما سواه ای عزیز دوست میگوید مرا یاد کن تا تری یاد کنم  
که فاذا ذکر من اذکر که آما یاد کردن من بزرگتر که و لایزال  
الله اکبر عاشق صادق و باید که بدین اشارت باشا  
هرگز از یاد حق غافل نشود و زمانه از ذکر او ذرا اهل  
نکرد و هر که از یاد او غافل شود هیچ کار را نیشاید **حکایت**  
 یکی از اکابر گوید که در بعضی سفر بساحل دریای رسید  
 مرد صیادی را دیدم و ای مرد را افکند ماهی میکرد  
 دختر که با او بود هر چند ماهی میکرد و بدان دختر

میداد

میداد او میستد و باز در پیامی افکند من از دور **تعبیر**  
 کردم پیش او رفتم و گفتم ای دختر ماهی را بصد حبله  
 این مرد از دریای پرونی آورد و بتو میدهد تو باز در  
 دریای افکند این چه حالتست دختر گفت این پدر  
 و امروز مرا بخود بلبل بر آورده و قوت از دریای حاصل  
 میشود و چون امروز بکنار دریای آمدم و ماهی در آم  
 من آمد آوازی شنیدم که ای ماهی اگر از ذکر حق غافل  
 غیشد در امر گرفتار نمی آید من یقین دانستم که تا  
 ماهی از ذکر حق غافل نشود در امر نیاید و ماهی که آواز  
 ذکر حق غافل باشد قوت را نشاناید مباد که بنسیان  
 او در دل ما اثر کند و ما را از یاد او باز دارد **بیت** تا نزد **ایم**  
 ذکر لبش بر دهان ماست یادش را نیز و موافق جان روان ما  
ای عزیز سلیمان مساکت حقیقه گویند اذکر الله بنسیان  
ما سواه یعنی حق را یاد کن بشرطی که کائنات را فراموش کردن  
باشی ما را خواهی خطی بعالم در کش **لا اله الا الله** اشارت بنسیان



ما سواه و لا الله عبارتست از اذکر الله و حقیقه  
 ذکر آنست که ذکر غیر مذکور را فراموش کنند و  
 گفته اند که ذکر را سه مرتبه است اول ذکر عام و آن  
 طرح عقلمت است و هرگاه عقلمت مرتفع شد ساکت  
 ذکر است اگر چه بزبان ساکت باشد دوم ذکر خاص  
 آن از الله قیده عین باشد و خرق حجابی ذکر در محراب  
 متوجه حضرت باشد بقلب ساجد سیم ذکر اخضر و آن  
 فای ذکر است از خلق و بقای او بخود و مرتبه که ذکر  
 در مذکور فانی شده و بر معنوی در خزن مشغول متفر  
 ذکر آرد فکر را در اهتزاز ذکر اخضر شید این افسر  
 اینقدر کنیم باقی فکر کن فکر اگر جامد بود روزه کن  
 ذکر کن تا فکر را بالا کند ذکر گفتن فکر را بالا کند  
 فکر آن باشد که بکشاید راه آن باشد که پیش آید شکر  
 فکر کن تا واهی از فکر خود ذکر کن تا فرد کردی از حبس  
 نکته فاضله بی ذکر ها کلام لا اله الا الله است اگر ازین

در مذکور فانی شده و بر معنوی در خزن مشغول متفر  
 ذکر آرد فکر را در اهتزاز ذکر اخضر شید این افسر  
 اینقدر کنیم باقی فکر کن فکر اگر جامد بود روزه کن

کلام فاضله بودی اثبات توحید بدان شده و فضیلت  
 این کلام را چند وجه گفته اند اول آنکه این کلام ذکر است  
 و هم توحید و هر ذکر توحید نباشد دوم هر ذکر  
 که بغیر این کلام است اثبات صفات و این کلام خلاصت  
 در اثبات ذات ستم اسم اعظم در کلام است با اتفاق اکثر  
 عرفا چهار وجهی بغیر این بدین کلام مبعوث شده اند و  
 امتان خود را بدین کلام فرموده اند پنجم این کلام هم نفی  
 است و هم اثبات نفی و ن حقی و اثبات حق و هیچ ذکر در  
 چنین نیست ششم کلام نجات است که قولوا لا اله الا  
 الله تفضلوا حقاً حقتم که این نیز بدین کلام است چنانکه غفر  
 گذشت در این حدیث که لو وضعت السموات و الارض  
 هشتم ذکر هم بغیر این این بوده که افضل ما اقوله و ما قال  
 البیتون لا اله الا الله نهم کلید بهشت این کلام است که  
 مفتاح الجنة لا اله الا الله دهم سخن راست و درست است  
 که یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سداً یبداً

تبی



باصح اقوال قول سديد لا اله الا الله است يازدهم نيت  
مجلسهاست كه زنوا بحال سلم بقول لا اله الا الله وازدهم  
امان مال و خون مردمانست كه امرت ان اقاتل الناس  
حتى يقولوا لا اله الا الله فاذا قالوها عصوا مني وما هم  
واموالهم الا حقهها وحسابهم على الله مينور هم اين كلمه  
سبب اعتق از عرش است چنانكه در حديث آمده كه چون  
بنده بگويد لا اله الا الله عشرين بلز وحق تعال كويد يا عرش  
اسكن كويد كيف اسكن وانت لم تغفر لعاياها خطاب  
آيد كه اى ملائكه كواه باشيد كه من امرزيدم كويد اين كلمه  
چهارم دفع هيبت و وحشت قهر و قيامت اين كلمه است  
كان الله صلى الله عليه وسلم ليس على اهل الا اله الا  
الله وحشت و قهر هم و كانه انظر الى اهل الا اله الا الله  
ينفضون التراب على رؤسهم ويقولون الحمد لله الذي  
اذهب عنا الحزن پانزدهم كلمه لا اله الا الله تجريد و تفيد  
شانزدهم كلمه شفاست كه لكل شى شفاء و شفاء

قالوا ما المردون يا رسول الله قال الذين همزوا بك  
 يدرك الله حتى وضع الله  
 عنهم و نزلهم في النار  
 خزانة

القلوب

القلوب لا اله الا الله هفدهم كلمه طيبه است كه الية  
الكلم الطيب هجدهم كلمه قبولست كه صبح عايد اين  
كلمه مقبول نيت نوزدهم اول بناي مسلمان بدین  
كلمه است كه بنى الاسلام على خمس شهادة ان لا اله الا الله  
يستم حصن امان مؤمنانست كه لا اله الا الله حصنه  
ومن دخل حصن من عذاب يست ويكلم كلمه حمايت  
كه الناس في حمايت لا اله الا الله من سخط الله يست و دوم  
كلمه محبت است كه علامت تحدا محبت ذكر اوست يست  
و سيم كلمه تصفيل است لكل شى صفاله و صفاله  
القلوب لا اله الا الله يست و چهارم كلمه اثباتست كه لا اله  
الا الله مثبت التوحيد يست و پنجم كلمه تجديد  
كه جدد و ايمانكم صبا حا و مساء بقول لا اله الا الله  
يست و ششم كلمه اخلاصست هر كه باخلاص بگويد در جهان  
از بيع برهد و در آن جهان از دوزخ نجات يابد و هفتم  
رسد كه من قال لا اله الا الله مخلصا دخل الجنة يست و

ن



این کلمه های بهشت است که ثمن الجنة لا اله الا الله  
 بیست و هشتم این کلمه خیر و عافیتست که من کان آخر  
 کلامه لا اله الا الله دخل الجنة بیست و نهم این کلمه علت  
 که افضل العلم لا اله الا الله سوا این کلمه دو است یعنی  
 هر طاعتی اوقتی و عددی معین کرده اند مگر ذکر که اگر  
 هر وقت گویند و عددی و مقداری معین نه که اذکر الله  
 ذکر اکثر **نظم** از ذکر همه نفع فراید **مدر** باراه صلاح  
 آوردن **مکر** را سال و سه و صبح و شام و در خود ساد و میگو  
 قول الله لا اله الا الله ای عزیز قومی که یکین گاه نفس را دید  
 و دانستند که بر یا می انجامد ذکر چه گفتن مناسب  
 ندیدند و مخفی بذر مشغول شدند و قول آخر را  
 که و اذکر ربی فی نفسک تضرعا و خفیه کار بستند  
 و جمعی که بمرتبه اخلاص رسیدند و باطن خود را از  
 ریای پاک ساختند ذکر را چهره کشد و هر یک را ازین دو  
 طایفه بر عمل خود دلایل است با و بی هیچ حال غفلت را

آنم

یست

نیست و این مختصر احتمال آن ندارد **بیت** یوح ذکر تو  
 زهر باشد چو تریاکی با ذکر تو این دلم نباشد غناک  
 بایاد تو کرد را آتشم بایشه اندر شوم و ندارم از آتش  
**وصله بهار** در بیان دعا قال الله تعالی ادعونی  
 استجب لکم قال الله تعالی اجیب دعوی الداع  
 اذ ادعانی قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ان  
 الله یحب للیّن فی الدعاء یعنی بدینست که خدای تعالی  
 دوست میدارد لجاج کسی که نراورد عایضه اگر نبیند  
 دعا کند و دیر تر بشود اجابت رسد ترک دعا نباید  
 کرد و دیگر مبالغه نباید نمود که تا خیر دعاء مؤمن را سبب  
 هیست که حضرت حق زاری او را دوست میدارد **نظم**  
 هر چند دعا کنی اجابت نکنم زیری اگر امراد آن زاری هست  
 از امام جعفر صادق علیه الصلو و السلام منقولست که فرمود  
 هر کس اسیر بد هندی چیزی از وی باز ندارد هر کس  
 دولت شکر بد هندی نفعی بر وی زیاده کرد است که لکن

فعلی در رکعت

در رکعت



شکرته لازید تکم و هر کس سعادت توکل بدهند  
مقامات وید کفایت کند که من یتوکل علی الله فهو  
حسبه و هر کس توفیق دعا دهند البته سهام دعوات  
او را بدهد و اجابت رسالت که ادعوی استجابت کلام اما  
دعا را شرایط بسیار است تا با اجابت رسد اول باید که  
بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم صلوات فرستد  
که الدعاء من له نصیب له استجابت از حضرت امیر المؤمنین  
و امام المتقین علی ابن ابی طالب علیه الصلوٰه و السلام مرویست  
که چون از خودت حاجتی خواهی در اول و آخر آن صلوات  
فرست که صلوات بیشک مقبولست و حضرت کریم رواندا  
که از دعای اول و آخر آن قبول کند و میان آن امر و دود کند  
و در توقف دارد دوم باید که دست نیاز بکشاید که  
اذا سالتم من الله شیئاً فاستلوا بیطوناً یدیکم و  
لا تستلوا بظهورها یعنی چون دعا کنید و از خدا ایتم  
چیزی خواهید گفت نیاز پیش آرید و به پشت دست که

آن عادت جاهلانست سؤال میکنند و در روایت دیگر  
نمونه این حدیث میآورند که فاذا فرغتم کالف فاستجوابا  
و وجهم و چون از دعا فارغ شوید بکف دستهای راست  
کنید تا از برکت فیضی که از حضرت جواد علی الاطلاق  
بر دست خواهند فایض شد است بحکم سیاهم نه  
و وجهم روی تیر نصیب برد ستم باید که لقمه حال آخر  
تا دعایش مستجاب شود که طیب طعمتک تسبیح دعوت  
و هر دعا که حرام خواندند بهم رجعت باشد نفوذ بالله  
پست دعا که دولت باهر آن گنیم حرام روا شود نه شود چون  
که بهم قفاست چهارم باید که در اوقات که در او مظنه  
اجابت دعا باشد چون وقت سحر و روز جمعه و شب  
و بعد از ادا ای صلوٰت و بین الاذان و الاقامت و در  
زمان باریدن باران و مانند آن دعا کند شرط پنجم که اصل  
همه شروط تواند بود اخلاص است و دعا را به اخلاص بخواند  
و وجه با اجابت نرسد که فا دعوی الله مخلصین ششم الحاج



در دعا و مبالغه نمودن و بواسطه آنکه زود باجابت  
 نرسد باید که ترک دعا کنند ای غیر سنت الهی بر آن  
 جاری شده است که ولان تجدد سنت الله تبدیلا که  
 هر بند را که دوست دارد دعای او را در تراجابت کند  
 چنانچه در حدیث آمده است که مؤمن بدعا که حضرت خیر  
 چند آن بنالد که ملائکه فرماید آیند و گویند آلهی دعای پیکانها  
 زود مستجاب میگردد و این آشنا چندین زاری میکنند  
 بزبان اجابت جوابش عنیده میجوایب آید که ای مهربان  
 عالم بلا تاخیر عطا می و توقف اجابت دعای او بواسطه  
 آنست که من ناله و زاری او را دوست میدارم اگر دعایش  
 اجابت میکنم از دعا باز میماند و عارف معنوی ضمن این  
 حدیث وارد مثنوی میآورد **نظم** ای بسا خلقت ناله دعا  
 تا رود و در خلوصش بر سما پس ملائکه بخدا ناله دعا  
 کای مجیب هم دعای مستجاب بند مؤمن تضرع میکنند  
 او نمیداند بجز تو مستند تو عطا پیکانها را مید

که مستجاب است دعا  
 و در مثنوی آمده است  
 ای بسا خلقت ناله دعا  
 تا رود و در خلوصش بر سما

از تو

ناله او مبالغه داریم دوست  
 کو تضرع کن که این اعتراف است

از تو دارد از هر مشتبهی حق بفرماید که دخا عی است  
 عین تاخیر عطا یا عی است حاجت او درش غفلت است  
 آن کشیدش موکشان در کوی ما که بر آرم حاجتش او را و  
 هم در آن باز چه مستغرق شود که چه مینالد بجان یا مستجا  
 دل شکسته سینه خسته کو بزار خوش می آید مرا و از او  
 آن خدایا گفتن و آن را ز او گفت ادعوا لله بیزاری میباش  
 تا بیاید فیضهای دوست فاش دست اخلاص از دعا گفتن مدار  
 یا اجابت یار او تیج **وصل** **نظم** در دعوات مانده  
 از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در هر وقتی از اوقات  
 دعائی رویت و اگر آنست که با ساینده صحیح ثابت شد  
 این فقیر پیشتر آنرا از صحیحین و غیرهما از کتب احادیث معتبره  
 جمع کرده و در رساله که موسومست بخلاصه لا و را در ایراد  
 نموده اگر کسی خواهد که بر آن ادعیه مواظبت نماید که در جمع  
 بدان کتاب این پنج دعا که در صحیحین وارد است که حضرت  
 رسالت صلی الله علیه و سلم اکثر اوقات بر آن مداومت نموده

منقول است که



و بر زبان مبارک جاری فرموده می شود و آن است  
اللهم اصلح لى دينى الذى هو عصمة امرى و اصلح لى دنياى  
التي فيها معاشى و اصلح لى اخرتها التى فيها معادى و اجعل  
لخيرة زيادة لى فى كل خير و اجعل الموت راحة لى من  
كل شر **نکته** دعا از آن خالى نيت که از برای جزئی تنفع  
 است و آنرا استعانت گویند یا از برای دفع مضرت و آنرا  
 استغاثة خوانند و از حضرت محمد رسول الله صلى الله عليه و آله  
 در قسم اخير چندین نوع منقولست و یکی از آنها اختصار  
میرود اللهم اف اعوذ بك من علمه لا ينفع و قلب لا  
يخشع و دابة لا يسمع و نفس لا تشيع و اعوذ بك من شر  
هؤلاء الاربعة و در بعض روایات بجای این کلمات که در  
 آخر گفته شد و عیان لا تدمع ای غریز سید ولد آدم سرور  
 اولاد بنو آدم و این کلمات از پنج چیز پناه حضرت حق تعالی  
 برده و از عملی که سودمند نباشد یعنی نه صاحبش را  
 بر آن دارد که بدان عمل کند و نه دیگری از آن نماند بر

مرویت ظ

علاکه

علاکه بدان عمل نباشد چون درختی بود که میوه ندارد  
**بیت** بار درخت علم ندانم بجز **علا** با علم اگر عمل نکنی شاخ  
 پی بری **دوم** از دلی که در و ترس نباشد چه خوفست که  
 مؤثری بامن میشود **نظم** هر که او ترسد ز من شاد شو کند  
 و ز عذاب و ننج از دشمن **سیم** از دعائے که شنید نشو  
 یعنی با جابت نرسد و آن دعائست که در و شرط مرعی شد  
 چهارم از نفسی که سیر نباشد و نشود از راندن شهروات  
 و از تکاب مقتضیات و آن بدترین نفوس بود پنجم از چیزی  
 که اشک بار وجه آری و آدی از اشک است که بدین  
آب التشر غصب ربانی و منینشانند کما قال الله تعالى  
يطغى ماء العين غضب الرب يغضو منینشانند آب چشم  
 آتش چشم برورد کار را این کان دین گفته اند آب و است  
 یک آب چشم و یکی آب چشم یک شستن جامه ای که آید و یک  
 شستن نامه از آب چشم برای شستن جامه ای که آید اما از  
 آب چشم برای شستن نامه اشک سیر آید و چشمی که از خوف



خدا ی آب بارد آتش و فرخ بدان کار ندارد **حکایت**  
 چون آدم را علیه السلام از بهشت بدینا فرستادند بر سر  
 کوه سرانندید و اگر گرفت و چندان باران حشر از سحاب  
 دیده بر زمین ندامت بارید که از آب چشم و چشم او را  
 شد مرغان هوا از چشم چشم آدم را بخورند و با یکدیگر  
 میکشند که ما خوشتر ازین آب عالم نخورده ایم آدم علیه  
 السلام که از مرغان این کلمات استماع کرد و آهی سرد از جگر برآورد  
 و حضرت بنالید که با خدا یا چنان شدم که مرغان هوا ی آب  
 چشم من شربت میکشد ندانم که ای آدم صفت خوشتر از  
 که مرغان هوا را است میگویند که ما هیچ چیز خوشتر و نفیس  
 از آب چشم نیافریده ایم ای عزیز آب چشم نشانه زندگی است  
 و جمود چشم علامت غفلت که جمود العین من قسوة القلب  
 و قسوة القلب من كثرة الذنوب و كثرة الذنوب من نسيان  
 الموت و نسيان الموت من طول الأمل و طول الأمل من  
 حب الدنيا و حب الدنيا رأس كل خطيئة و جازیه دیگر

آب

میفرماید

میفرماید که كثرة الضحك تميت القلب و تفسیر این  
 آیه که فليضحكوا قليلا و ليسوا كثيرا آورده اند که خست  
 خواست که الله علیه و آله و سلم فرمود که بگویند ما اهل الضحك  
 قلیلا و لبکیم کثیرا **بیت** چون خدا خواهد که او یار کند  
 میل ما را جانب زار کند ای خوشا چشمی که آن گویان او  
 و آن همایان دگر آن بریار او است آخر هر کس که ما خنده است  
 مرد آخر این مبارک بنده است هین بیا اکنون میان از اجبت  
 خیزی گویند و زین بس خند که بر او مینهد شاه مجید  
 کریم را در فضل باخو شهید **اصل چهارم** در حکم خلقت  
 و محاسن او صاف و این اصل مشتمل بر پنج صفت و در هر یک  
 حدیثی آورده میشود که مشتمل باشد بر چند از صفات **سند**  
 و صفت بر کنیز **ملائی** قال رسول الله صلی  
 علیه و آله و سلم العلم خلیل المؤمن و الحلم وزیر و الزهد و العقل  
 و العمل قائد و الرفق والد و البی آخره و الصبر امیر و  
 میفرماید که علم دوست مؤمن است و حلم وزیر او است

صدر و بدو عالم سخن  
 اولاد آدم محمد مصطفی



و عقل هر دو و عمل پیش و او و نیکوئی و خوش خوئی و نیکو  
 او و نیکوکاری و کم از آری برادر او و صبر امیر لشکر او  
 و درین حدیث هفت اشارتست و در هر اشارت قصد  
 هزار بار است و در هر اشارت در نکته بیان کرده خواهد  
 شد **نکته** علم زینت شرفیت درخات انسان و جوی  
 لطیفست از عمان فیض برافه نواله ایست مشبع از خزان  
 الطاف قدسی الذی یات جراح و ذبالة ایست مضمی از مشاعر  
 قدسی و آن پاک و تنه آن نواله استعداد قرب حضرت غرت  
 حاصل کند و نفس مطهر بتغیر آن ذبالة خلوت مجاور آن  
 عالم قدس راه یابد و ازینست که طلب در این فرض داشته اند  
 که طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمة **شعر** مصابیح الانام  
 ارض هم العلماء ابناءه انکرام **بیت** کرت و لت هر دو  
 از دست بدست آطر او غرای علم و در بعضی روایات  
 آمده است که من اراد ان یتکبر ملک فلیک کثر العلم  
 علی رعیت و من اراد ان یعظم ملک فلیعظم علماء

سماح

و در این حدیث هفت اشارتست  
 و در هر اشارت در نکته بیان کرده خواهد شد

بجزم

یعنی هر که میخواهد که ملک او بسیار گردد و کوبار عیت  
 عدل آن و هر که میخواهد که ملک او بزرگ شود و کوبار  
 زمان خود را بزرگ دارد **حکایت** اسمعیل سامانی  
 پادشاه خراسان بود روزی عالمی به نام پیش او رفت و در  
 تعظیم بسیار کرد و چون میرفت هفت کلام در عقب او مشایخ  
 فرمود شبانه حضرت رسالت الله علیه و آله و سلم را بخوابید  
 با و گفت ای اسمعیل یکایک از علمای ائمه مرا غریز داشته و هفت  
 کام بحمت از عقب برقی مایتر از حضرت حق در خوات  
 کردیم تا ملک تر از منی چند پائیدار دارد و هفت تن از  
 تو پادشاهی کنند پس بین که غرت علما چه نتیجه دارد ای  
 غرت علما غرت علم است و فی الواقع چون علم در نفس خود  
 غریزست هر که مظهر او واقع شد به تبعیت او تر غریز باشد  
**تلم** بیاموز عجمی که کردی غریز که بود انش انسان نیز و چیز  
 قال امیر المؤمنین علی الصلوة والسلام قیمة کل امرئ ما یست  
 یحسبه **بیت** هیچ غرت جای دانش نیست دانش آموز ملک است



علم و حلم

علم ط

ای عزیز علم قال دیکست و علم حاله دیکد علی که برای جد الی شد  
 در آخرت موجب وبال باشد و علی که برای عمل بود و وسیله بود  
 فیض لم یزل بود **بیت** قیل و قالت کار ناید هیچ روی معرفت  
 حاصل کن ای بسیار کوی علم صورت پیشه آب کلت علم غنه  
 هر جان و دست کنج پنهانست علم معنوی پشت آید چون  
 ز خود بیرون شوی **نکته** حلم صفت شریفست و اگر با علم باشد  
 اشرف باشد که مباحث شیئی الی شیئی ازین من علم الی حلم و در  
 حدیث آمده که خیار امتی علما و حما و خیار علما و حاکما و حما  
 یعنی برگزیدگان است من دانشمندانند و از ایشان  
 گزیدند تر برد بارانند **نظم** علم یا حلم خال روی بود علم  
 حلم یا کوی بود برد باری خزینه خود است هر کس  
 حلم نیست دیوود است ای عزیز حلم بایه مکارم اخلق  
 است و اگر عجبت می آید در قلب او نگر که ملح است و  
 چنانچه هیچ طعام و ملح مزه ندارد هیچ خلقی به حلم جمال  
 نماید چنانچه گفته **بیت** هر برد باری کن و راستی زرد

دور کرد آن کج و کاسته ستون خود برد باری بود  
 سبک سر همیشه بخوار بود مرد حلیم آنست که از سفاقت  
 پرخیزان نرغند و هذیان سفها را بعینان متعابله  
 نسجد تا بار کتاب این **خصلت** بد حجة عالی و مرتبه  
 رفیع رسد **قال** النبی صلی الله علیه و آله وسلم ان الرجل  
 المسلم لیدرک بالحلم مرتبة الصائمه و القایمه یعنی  
 مرد برد بار در حجة صایره و قایمه می یابد و حلم یکی از صفات  
 حواست که از الله عقور حلیم **نکته** عقل و زبردت  
 خازن فیض و فتوحست دلیل شارع شریعت شناسند  
 اصل و فرع است **بیت** نور خرد و جان و دل عالمست  
 مشعل افروز کل آدم است بشر و قافله ماست عقل  
 روشن دیند پناست عقل که شرف عقل نبودی ترا  
 نمک نا که بردی که ستودی ترا آورده اند که چون توبه  
 آدم علیه السلام مقبول شد و افسر اصطفای بر سرش نهادند  
 و خلعت اجتناب بر فرستادند چنانچه آمد و گفت ای آدم



از حضرت پادشاه عالم سه هدیه آورده اند تو بخیر  
 در آنکه یکی را از اینها اختیار کنی هر کدام که خواهی بقی  
 بگذارم و باقی را ببرم حضرت آدم علیه السلام فرمود که آن  
 هدیه یا کدامند جبرئیل فرمود که عقل و حیا و دین آدم  
 گفت من عقل اختیار کردم جبرئیل حیا و دین را گفت  
 باز کردید و بجز آن غیب او رویید کفشد ما را فرموده اند  
 که ملازم عقل باشید هر جا که او باشد ازود و زنیوم  
**بیت** عقل بود کلشن در آنحال جسمه حیوان و وانرازاله  
 نوبتی بیک که بیا خلق صومعه آینه راه نبرد آنکه بقی  
 را نیافت تا فتنه گشت آنکه از رخ تباقت ای غریب  
 اول جوهری که سر از صدف غیب بر ساحل ظهور علی  
 آمد عقل بود که اول ما خلق الله العقل و آنچه گویند که  
 اول چیزی که مخلوق شد قلم بود که اول ما خلق الله القلم  
 یا نور پایی الظهور محمدی که اول ما خلق الله تعالی نور  
 منافع این سخن نیست برای آنکه این هر سه عبارت حقیقه

یکبار است

یک اشارت جدا و جوهری که قبول وجود کرد از حضرت  
 معیض الوجود بسبب تعقل ذات و صفات خود او را  
 عقل کفشد و بواسطه توسط میان حق و خلق با شفا  
 علوم و معارف از ما فوق و افاضه و افاده بپا تحت قلم  
 خواندند و بحقه ظهور اشیا بدو که مرات عکس اشعه  
 جمال و جلال است نن کفشد و مراد ازین هر سه یک است  
**نکته** عمل پیش رو بنده است یعنی اگر اعمال خیر را قناید  
 اوست یثبته و اگر عمل شر را رد کنند اوست بدو رخ  
 قبر صدوقت که ذخایر عمل در بدید آید که القبر صدق  
 العمل و حضرت خاتم انبیا بنعمه الله علیه و آله  
 فرمود که اذامات الرجل انقطع عنه ماله و ولده و نسی  
 معه عمله و ترجمه این حدیث گفته اند **نظم** جوهر  
 بخانه ظلمت نهی ز عرصه دنیا موافقت نکند آنکه او شفیق  
 باشد در آن مقام نه مالت بود رفیق و نه فرزند مکر  
 که بر صورت رفیق تو باشد ای غیر از عمل نیکو و نوع است

بح



حلال  
آنکه در دنیا بکار آید و معاش بدان قایم بود و انرا کسب  
خواستند و طلب حلال فرض است کما قال النبي صلى الله عليه وآله  
طلب الحلال فریضة بعد الفریضة و در حدیثی دیگر آمده  
که البركة في الحركة در کسب حلال کاهلی نباید کرد و سخن حکیم  
غزنی بکوش جان باید شنید که میگوید هر که او تخم  
کاهل کارد کاهل کافر نش بار آرد قال الله تعالى كلوا  
من الطيبات واعملوا صالحا طيب لقمه است که از کسب  
حلال بدست آید و اکثر انبیا و اولیا پیشه داشته اند  
آمد علی السلام کشت کردی در ریس خیاط بود و نوح در  
کربوه یوسف علیه السلام تکریمند بود موسی شبانه کرد  
داود در کربوه و سلیمان زنبیل باو بود زکریا  
کلیم باو بود عیسی کازری زکریا کردی و حضرت  
سید کائنات تجارت فرمودی و فضیلت کسب این سخن  
خلعت الکاتب حدیث الله بوقامت کرامت او راست  
آید دوم عملیست که در آخرت بکار آید و آن اعمال

طلب الحلال جهاد و ان الله  
يحب المؤمن المحترف  
خداي تعالى مؤمن پیشه  
و بر رادوت میدارد  
در امثال آمده است

و ابراهيم بن ابراهيم

صلوات است از طاعات و عبادات و مجاهدات  
و آنچه بزرگان فرموده اند کسی که حقیقی است اینست  
و پیش در و نشان کسب که فاعل آن حبیب خدا باشد  
کسب آخرتست نه کسب دنیا پیشتر آموختی در کسب  
چنگ اندر پیشه دینی مری پیشتر آموز گاندر آخرت  
اندر آید دخل کسب غفرت کسب پیشتر عشقست و جزب  
قابلیست آن فرز راوی حرون رفیق نیکو خوی خوشن  
و اول آن چیزی که در آخرت بحساب بر آید خوی نیکوست  
کما قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم اول ما يوضع في  
الميزان الخلق الحسن خلق نیکو نفعی است از جلال نعم  
تا بکدام صاحب کرامت کسب پیشتر خوی نیکو کرامت  
این جمیع دیگر کو میباش خوی نیکو اعمالی از هر چه کردی  
خوشتر است سر سبک چون باد عالم سوز چون آتش شبان  
همچو آب و خال لطف و بردباری خوشتر است بزرگان  
گفته اند الخلق الحسن الاستقام الى الخيرات نیکو خوی بد



شال نرد باینست بسوی پایگاه نجات که صعود بر مدارج  
آن مرتبه رفیع و ترقی بر معارج آن درجه عظیم جز بدان  
نرد بان میسر نشود و جز بدان سلم صورت نه بنده <sup>بیت</sup>  
به خلق جهان خلق پسندیده غای که سوی خلد برین  
بر آنت ای دل <sup>فصلت</sup> حسن خلق همین بس که اینزد  
تعالی خود را بدین صفت میستاید که و آنک <sup>لعلی</sup>  
عظیم خوش خوئی علامت بهشتیاست و بد خوئی  
نشانه دوزخیان <sup>قال</sup> رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
عليكم بحسن الخلق فان حسن الخلق في الجنة ولا  
محاله و آيا له سوء الخلق فان سوء الخلق في النار و  
لا محاله <sup>تلم</sup> خوش است عالم آزادگی و خوش خوئی بدین  
مقام در اگر بهشت میطلبی شیخ واسطه گفته است که  
صاحب خوی نیکو آنست که در قیامت نه کسی را بدو کاری باشد  
و نه او را با کسی و نشانه خوش خوئی ده چیز است اول  
مخالفت ناکردن در قوم انصاف دادن سیم عیب نایستن

چهارم

نام درمان و مواظبان

چهارم چون از کسی ناملایم پند تا وی نیکو کردیم <sup>خیم</sup>  
حاجت مردمان بر آوردن ششم علم پذیرفتن  
هفتم رنج مردم کشیدن هشتم عیب نفس خود دیدن  
نهم با همه خلق تازه روی بودن دهم با همه کس سخن  
گفتن و فی الحقیقه نشان آدمیان همین صفاتست که  
گفته شد <sup>تلم</sup> هر که در وسعت نیکو بود آدمی از آدمیان  
او بود <sup>نیکو</sup> مردم نه نیکو رو نیست خوی نیکو مایه نیکوئی است  
نیکو کاری موجب نیکبختی دنیا و سبب خوب فرجامی عقیقه  
است و بدکاری واسطه بد نامی این جهان و رسیدن خیر  
بعدا بجاودانی و بهترین مردمان کسانی باشند که <sup>اعمال</sup>  
از ایشان صادر شود و بدترین مردمان آنانکه مرتکب <sup>افعال</sup>  
شر شوند <sup>ما قال</sup> النبی صلی الله علیه و آله وسلم خیر الناس  
من طاع عمر و حسن عمله و شر الناس من طاع عمله  
و ساء عمله ای عزیز مرد عاقل آنست که پیش از آنکه در  
دشمن روی و سپهر جفاجوی جنای خویش اظهار کند

د



و عهد نامه دیرینه را بدست پیوفائی کطی التجار کتب  
در نورد در اذخا خیرات سعی بلیع نماید و خود  
توشه سفر آخرت و زاد راه معاد بسازد و از واعظ  
یعظکم <sup>۴</sup> اعلیٰ کم تذکرون این موعظه را بر لوح  
دل نویسد و بنزدک میفرماید <sup>۵</sup> تو زبان منازک و  
در از پیچی از آن نساخته برك مرگ و زار  
چو هیچ یاد نکردی ز حال مبدخ خویش ذخیره بنه آخر  
برای روز معاد <sup>۶</sup> صبر صفتی مدوح و خصیلة محمود است  
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ایمان نصفان  
نصف صبر و نصف شکر هر علی را فردی معین است  
الا صبر را که جزای او بسیار است و اجر او بیشمار که  
انما یروى الصابرون اجرهم بغير حساب و خدای تعالی  
صابران را دوست میدارد که از الله یحب الصابرون  
و حبیب بر کردی خود را بصبر میفرماید که و صبر و ما  
صبرك الا بالله و تفصیل صبر همین بس که ایند تعالی

نکته

مرصا بر انرا

مرصا بر انرا <sup>۱</sup> بشارت میدهند و بر ایشان صلوات  
که و بشر الصابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا  
انا لله وانا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من  
ربهم ورحمة و اولئك هم المهتدون <sup>۲</sup> بزرگان گفته اند  
هر چیزی را جوهر هست و جوهر عقل صبر است و از سید  
رحمة الله منقولست که خدای مؤمنان را ایمان کرامی  
میکرد و ایمان را عقل و عقل را صبر پس ایمان دین مؤمن  
و عقل دین ایمان و صبر دین عقل <sup>۳</sup> صبر بهتری مرد را از هر  
هست تا تواند برد رشادی نشست <sup>۴</sup> کوشش از نفس صبر  
توانست و پس جوهر عقل است صبرای بوالحسن ای عزیز  
پادشاه عالم که بنده را دوست دارد او را بیلا مبتلا کرد  
و اندوه را رفیق او کرد اند تا اگر بنالد با او بنالد و اگر  
گریزد در او گریزد محبت و محنت در یک مقام اند حکما  
بنای محبت نهاده است در این محنت در کشاده است  
تا محبت صادق از مرئی و منافق جدا شود که بلا محبت احتیاج است

سازد و در در اوین



و در مخفیة دوستان است که البلاء مؤکل بالانبياء  
 ثم بالاولياء ثم بالامثل فالامثل وحب ابن منبه  
 گوید در بعضی کتب آسمانی خوانده ام که اذ اسلك بك  
 سبيل البلاء فقر عينا فانه سلك بك سبيل الانبياء  
 و المرسلين یعنی چون بلا روی تو آورد چشم روشن سازد  
 که آن روش پیغمبر است **بیت** انبیاء در از خدا میخواستند  
 اولیا را هم بدیدم آرا شدند بس شرط مرد در پی راه آنست  
 چنان استقبال بیا کند و از در و محنت رونگرد انداخت  
 جمیل پیشه کند تا جزای جزیل رسد **قال** صا حاکیا  
 عن الله تعالی انه قال اذا وجهت عبدا من عبادي مصیبه  
 فی بدنه اوفیه ماله او ولد ثم استقبلها بصبر جمیل  
 استحیت منه ان انصب له میزانا و انشر له دیوانا  
 یعنی حضرت حق سبحانه و تعالی میفرماید که هرگاه شخصی را  
 نهاد بند و یران کند یا بمصادره مال او را بیاورد نماید  
 یا دل او باتش فراق حکم گوشه اش بسوزد القصه مصیبه

بوالقبره

از مصایب

از مصایب بد و روی آورد در نفس او یا مال او یا  
 فرزندان او و آن بند طریقی صبر پیش گیرد و قدم در  
 عالم شکیبائی نهاده من بالکمال لطف و پادشاهی و جمال  
 نامتناهی شمر دارم که فردای قیامت ترا زوی عملها و بد  
 آن بند نصب کنه و نامرئی سیاه اعمال او را بشمرم بجز غم  
 که چون بند با وجود ضعف بشریت که و خلق انسان  
 ضعیف را برای من صبر کند من جمله کرده او را ناکرد  
 انکارم و قلم عفو در جراید جرایم او کشم لباس محبتش  
 بپوشانم ساغر ولایتش بنوشانم **بیت** ما بلا بر کس عطا کنیم  
 تا که نامش را اولیا کنیم ای عزیز نشانه دوستی خدا صبر است  
 بر بلا و در امثال امم است که البلاء للولاء کالذهب للذهب  
**حکایت** یکی از صدیقان در بیمارستان بغداد باز  
 داشتند جماعتی بیدار و می نشستند چون سلام کردند  
 داد گفت شما چه کسانیید گفتند ما دوستان توایم  
 بزیارت تو آمدیم سنبله برداشت و برایشان افکند

حکایت



جمله بگریشد بخندید و گفت لو گفتم احببناک لبصر  
 علی بلادی اگر شما دوستان من میبودید هر آینه بر بلاد  
 من صبر میکردید که نشانه محبت صبر است بر محنت **نظم**  
 دوستان باین کر نشان دوستان دوستان را برنج باشد همچو  
 که گران کدو برنج دوست دوست رنج مغرور و مستی از آموختن  
 دوست همچو ریل چون آتش است و خالص در آتش خوش است  
 یکی از مشایخ متصوفه که او را ابو الحسن سالم گفتند که گفتی  
 که سالکان این راه سه طایفه اند متصبر و صابر و صبار  
 متصبر آنست که کاهی صبر کند و کاهی جزع نماید و صابر آنست  
 جزع نکند اما امکان دارد که شکایت کند و صبار آنست  
 که نه جزع کند و نه شکایت کند بلکه صبر کند لله و الله تا  
 بجائی رسد که از بلا و دوست لذت یابد و بپایان نرود  
 بود که ببلای ملج احوال سالکین اذ از اذلت غنم  
 احوالهم ازین مرتبه تیر ترقی کند جمعی که جمیع بلا یاد  
 مشاهده جمال دوست فراموش کند **بیت** کربا تو می دوست

در آغوش

در آغوش توان کرد پیداد تو سهلست فراموش توان کرد  
**و صلواتی** **قال** **التب علی الله و آله و سلم** **لا یرحمه الله**  
 من لای رحم الناس یعنی خدای تعالی رحمت نکند بر آنکس که  
 او بر مردم مان و رحم نکند هر که خواهد که بزرگتر از او بر او  
 بخشاید باید که بخشایشگر گشتی خود گراید من کازیر جو  
 عفو من هو فوقه فلیعفو عن ذنب من هو دونه  
**نظم** غم زبردستان بخور زینهار بترس از زبردستی روزگار  
 و رحمت و شفقت یک کر کن از ارکان دین است خیار  
 از مضمون این حدیث شریف بفهم میرسد که المتعظیم الامر  
 و الشفقت علی خلق الله قصر دین را برین دوستی  
 بنا کرده اند و خانه شرع را برین دو قاعده نهاده اند  
 در تعظیم امر خدا و کتاب جمیع عبادات داخلست و  
 شفقت بر خلق خدای تخلف با اکثر اخلاق و حسن حال  
 و شفقت بر چند نوع باشد و بعضی از آن در چند نکته  
 بیان کنیم **نکته** بهترین شفقتها آنست که با نفس خود کند

با خلاق



او کارهای فرماید که در دنیا موجب ملامت و در عقبه سبب  
 غرامت او نشود بلکه در این جهان واسطه سلامت و  
 در آن عالم وسیله کرامت او بود و بعد از آن شفقت است  
 بر او و با او جفا لازم از آن احترام والدین و احسان  
 با ایشان حضرت رسالت فرمود حاکما عن الله تعالی  
انه قال عز و جلالی و ارتفاع مکانی لواتان العاق  
بالوالدین بعمل جمیع الانبیاء که اقبله منه قسم یاد میکنند که  
 بغیر و جلالت و عظمت بر کمال من و علو شان و ارتفاع مکان  
 من که اگر کسی عاق و علوه باشد در حق پدر و مادر و بیاد  
 حضرت من عمل جمیع پیغمبران من یکبار از آنها از من قبوا کنیم  
 بلکه رقم بر صحیفه عبادت او کشم و طوق شقاوت خود  
 ذل در کردن آن مدبر مسرود و افکنم چرا که طاعت مادر و  
 پدر را قرین طاعت خود ساخته ام که از اشکری و لوالدی  
 ای عزیز چنانکه خدایا بر تو حقست پدر و مادر را نیخول  
 خدایا حق عبادت و ایشان را حق ولادت و از حق تربیت

حضرت عزت و جلال

ایشان را

ایشان را حق اصلاح معیشت و از حق رعایت ایشان را  
 حق حمایت و از حق صحت ایشان را حق معالجت او را  
 خراجات دعوات ایشان را حق بر آوردن مرادات  
 لاجرم عبادت خود و احسان با ایشان در یک رشته کشید  
 که و قضی تربت ان لا تعبدوا الا اياه و بالوالدین احسانا  
**پت** ای پادشاه عزیز نیکو خونی میکنی و خوی نیکو مرتبه خویش میکنی  
 خواهی که هر چه بخت جاویدان با مادر و باید نگوئی میکنی  
 بهشت و ابست بر ضای ابوین است خصوصا مادران که  
لجنة تحت اقدام الامهات و سبب این آنست که ایشان  
 در تربیت فرزند از پدر زخمه زیادت میکنند پس ایشان را  
 بدین مرتبه تخصیص کرد اگر چه بهشت به رضای هر دو حاصل است  
 نشود **تلم** جنت که رضای مادر است اندر تریبای  
 خواهی که رضای مایله آن کن که رضای مادران است و چه  
 زیبا گفته اند **پت** یکشنبه خرج تو که مادر کشید با دو جهانش  
 نتوان بر کشید یکشنبه را که دو عالم بهاست که دهد آنکو



که شکر بهاست و چنانچه با والدین احسان واجب  
 لازمست باز و القرب بقدر حال نیکوئی باید کرد  
 و با ایشان پیوستگی باید نمود یکی از واجبات صله رحم  
 قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم صله الرحم تزید فی العمر  
 صله رحم بجای آوردن و بخویشانی پیوستن عمر را زیاد  
 کرد اند آورده اند که چون خدای تعالی رحم را پافرید  
 گفت بخوام هر چه میخواهی تا بگم رحم مناجات کرد  
 اللهم صل و صل علی و قطع من قطع عنی خو سجانہ و تعالی  
 فرمود که دعایت اجابت کردم هر که بتو پیوندد من رحمت  
 خود بدو پیوسته گردانم و هر که از تو ببرد من رحمت خود  
 از وی ببرد و قطع رحم موجب لعنت است قال الله تعالی  
 فہل عسیتم ان تولیتہم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا  
 ارحامکم اولئک الذین لعنہم الله فاصمئہم و اعی  
 ابصارہم و در حدیث آمده که هیچ صدقه فاضله از  
 آن نیست که بخویشانی دهند که صلوا للاحرام و اقشوا

اسلام می

یعنی باز خدا یا و رحم  
 و شفقت خود بدان  
 بنده برسان که غمت  
 پیوندد و پیروزانند  
 از من ببرد صو

و هم از حضرت رسالت  
 پیاده مروتیت

السلام

السلام و اطعموا الطعما و صلوا باللیل و الناس نیام  
 تدخلوا جنتہم ربکم بسلام و در ترجمه این حدیث  
 گفته اند **نظم** در بزم طعم الکوش و افشای سلام شبها  
 بنماز باش و الناس نیام بر خویش کشاده کن و در  
 پس و بسلامت بسوی دار سلام **نکته** شفقت بر  
 موحیان است کما قال النبی صلی الله علیه  
 من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیکرم جاره از  
 حضرت سید کائنات پرسیدند که حق همسایه چیست گفت  
 آنکه چون و او خواهد بد و چون بخواند اجابت کند  
 بیمار شود بعیادتش و در چون فوت شود بخواند  
 حاضر شود و چون یاری خواهد نصرتش کند و چون  
 مصیبتی رسد تشغیریش کند و چون شادی بی  
 رسد تهنیش کند و چون غایب باشد پرسش را حد  
 خانداش و در خواجہ فرمود که جبرئیل مراد حق همسایه خدای  
 وصیت فرمود که با خود گفتیم که مگر همسایه میراث گیرد

حق همسایه



و بصححه پیوسته است که رنجانیدن همسایه بفالانیکو  
 نیست قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم من أذى جاره  
ورثة الله داره پس از همسایه درویش با خبر باش  
 و بدان قدر که توانی با او مواساکن و بیوی طعام خود  
 او را مرغیان یعنی طعام از او باز مدار که نشاید که تو  
 انواع اطعمه ندانی خوردی و او بر خوان ریاضت و سخت  
 جز خون جگر نخورد و سخن حضرت پادشاه و لایه  
امیر المومنین علی ابن ابی طالب است علیه السلام و حسبک  
دأء ان تبیت ببطنة و حوکت اکباد تخن الى القه  
پت ای که بر مرکب تازی تو سوار میشد از که خورانش  
 مسکین چنه قناده بکل است آتش از خانه همسایه در  
 نخواه کا نچه بر وزن او میکند و دود دست نکته  
 دیگر شفقت با استادان باید کرد و تعظیم ایشان  
 باید آورد قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم خير الابرار  
 من علم ک استاد از مرتبه پدری ثابت است از

القدیر

سرا نظام

اسکندر

اسکندر ذوالقربین منقولست که استاد را بر  
 ترجیح کردی گفتند سبب چیست گفت از برای آنکه یک  
 سبب حیاة فانی منست و استاد سبب حیاة جاوید  
 من و دیگر پدر سبب قتل منست و استاد سبب آزاد  
 من و دیگر پدر حاجت خود را و اگر دمن حاصل شد  
 و استاد حاجت خود موقوف کرد تا من کامل شدم و  
 امثال این گوید که حرمت استاد از الاوتاد نقطه  
 فراموش مکن حق استاد علیه که بر همت او مت بنیاد علم  
 مرا استاد را هر که محکوم شد بسبب بر نیامد که مخلوق  
نکته شفقته بر یکسان و پچار کان داب کر عیان و  
 عادت بزرگان است خصوصاً با غریبان و یتیمان و  
 پیوه زنان قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
ارحموا الغریب و الیتیم فانکم فی الصغر یتیم و فی الکبر  
غریب یعنی بخشید و رحم کنید بر یتیمان و غریبان که  
 من در کودکی یتیم بوده ام قدیر یتیمان دانند و در بزرگی

عالم غریب



غریب بوده امر قلم غریبان شناسم دعا غریبان مستجاب  
که دعوی الغریب مقرونه با اجابة و گفته اند سه  
دعاست که پیش خدای تعالی مرد و نیست دعوی المظلوم  
و دعوی المسافر و دعوی الوالد لولد پسر که با  
غریبان نیکنوی کند و خود را مستحق دعا و خیرایشان  
کرد اند زود بود که آثار نیکنوی برود کار او برسد  
غریبان را نکودار و میا زار که در غریب دل آزر دست بسیار  
و خدای تعالی وحی کرد بموسی علیه السلام که یا موسی کن للیتیم  
کاتب الرحیم و کن لدار اسر کا لزوج الشفیق و کن  
للغریب کا الاخ اکن لک ذلک یعنی ای موسی یا یتیم  
چنان باش که پدر مهربان و با پیوه زنای چنان  
باش که شوهر مهربان و مشفق و با غریبان چنان  
باش که برادران با همدی باشند تا من هم با تو چنان  
باشم و هر که با یتیمی نیکنوی کند خدای تعالی بخود و هم  
آن بنده بسازد و هر که یتیمی را بنوازد فردای قیامت

نواخته

نواخته لطف حق کرد و قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
من مسح ید علی رأس یتیم کأن له بكل شعرة تحت  
یده نور من القيمة و بن کان دین حرمت یتیم با جسد  
داشتند اند که در پیش یتیم زندان خود را نواخته  
که ناکاه دل وی ملول شود و بگرید که از گریه و غم  
بلرزد چو بنی یتیمی سر افکند پیش مد بوسه  
بر روی زنند خویش الا تا نگرید که عرش عظیم بلرزد  
هی چون بگرید یتیم و در خوردن مال یتیم بنالغی  
توان گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شر  
الماکل مال الیتیم و شر المکاسب کسب الزنا  
عیسی علیه السلام بگرفتستان بگذشت کور و دید که از وی  
آتش بر می آمد و شخصی را عذاب میکردند عیسی دعا  
کرد تا حق تعالی آن شخص را زنده کرد و اینده از وی سؤال کرد  
که سبب عذاب تو چیست گفت یا روح الله یتیم در مال  
یتیم خورده ام سیصد سال است که در عذابم و چگونه

عذاب مال یتیم



چنین نباشد که حقیقت میفرماید که ان الذین یا کلون  
 اموال الیتامی ظلما انما یا کلون فی بطلان فہم نادون  
 سیصلون سعیرا **پیت** مال یتیمان سخن که خوردن مال  
 آتش محض است درد و اندک **مسلم سیر قال**  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الشریعہ اقوالی و الفرائض  
 افعالی و الحقیقہ احوالی و المعرفۃ راس مالی و الشوق  
 مرکبی و الخوف رفیق و الفقر فخری و بہ افتخر میفرماید  
 کہ شریعہ قول است و طریقت کرد منت و حقیقت حال  
 منت و معرفت سرمایہ مال است و شوق مرکب راہ  
 و خوف فیتو و همراه منت و فقر فخر و نازش منت هم  
 بن نازند و من بفقر نازم و ہر دو کون بمن فخر کنند  
 بفقر فخر میکنم ظاہر حدیث این بود کہ شنیدید اما  
 پوشندگان خلعت توفیق و پوشندگان رجوع تحقیق  
 در بیان معانی ہر باب چند فصل سخن است و شہ از  
 ہر یک بطو نکتہ ذکر خواہد آمد **نکتہ** حضرت خواجہ

حضرت سید مہدات  
 و منبع سعادات و  
 خلاصہ موجودات  
 محمد مصطفیٰ صلعم

کہ اساس

کہ اساس شہر شریعہ و بنای مدینہ ملت از بنای اقوال  
 من بکرامت قل الحق مشرفت تمہید یافتہ و اقوال کہ  
 بنای شریعہ در آست علی سبیل الاجال یا امر است بمعنی  
 یا نہواز منکر و دین برین ہر دو تمام است و حق  
 این امت مرحوم را خجرت صفت فرمودہ بجهت این  
 امر و نہی است **قال** اللہ تعالیٰ کنتم خیر امتہ اخربت  
 للناست تا مرون بالمعروف و شہون عن المنکر و این از  
 جملہ فروض کفایت و ہر کس بقدر او لازمست کہ  
 کار بکند بزبان یا بدست یا انکار کند بدلی خیاں خیر  
 فرمود کہ من رای منکر منکر ا فلیغیر بیک فان لم  
 یستطع فیلسانہ فان لم یستطع فینقلبہ و ذلک لضعف  
 الایمان و در حدیث دیگر واردست بر وایتہ امیر المؤمنین  
 علی ابن ابی طالب علیہ الصلوٰۃ و السلام کہ حضرت رسول صلی اللہ  
 فرمودہ اند کہ یا علی ہر کہ امر معروف کند خلعت توفیق  
 او را بخار سازد ای غیر از انبیای برگزیدہ و اولیای پسند

پشت او را قوی فخر کرد  
 و ہر کہ نہی از منکر کند خلعت  
 متعالی



را این صفت بوده است یا مروب بالمعروف و نهی  
عن المنکر دیگر از این تیر بدین فرموده اند و در وصیت  
لقمان وارد است یا بنی اقم الصلوة و امر بالمعروف و انه  
عز المنکر و خداوند عالم سید ولد آدم را بدین  
صفت میفرماید خدا العفو و امر بالمعروف و نهی  
امنه خود را تیر بدین دلالت فرمود و تا که این کار نکند  
کرد که اما النبی صلی الله علیه و آله وسلم لیست مثامن له  
یوتر الکبیر و لم یرحمه الصغیر و لم یامر بالمعروف و لم  
ینه عن المنکر یعنی از ما نیست و بر سنت ما نیست  
هر که بن کارنا تعظیم نکند یعنی معترا از خود را آخرت  
ندارد و بر خود ترا از خود رحم نکند و به نیکوئی  
تفرماید و از بدی و کار بد باز ندارد پس باید که آنکه  
تواند بد آنچه تواند دست ازین امر و نهی باز ندارد  
و اگر بدست و زبان منع منکرات نتواند کرد بدی نکند  
و با ایشان در سازد و با اهل بدع و هوا ملائمت نکند

تا از ایشان

تا از ایشان نباشد آورده اند که از حضرت غوث  
و حو سید بفرشته که فلانی شهر را زبید و زبکن  
و جمیع آن شهر را هلاک ساز آن فرشته گفت الحججه  
عابد درین شهر اند و طرفه العین در تو عاصی نشد  
اند ایشان را هلاک کنم خطاب حضرت رسید که آری  
ایشان را نیز هلاک کن که این عابدان در جهنم با ایشان  
خواهند بود بجهنم آنکه هرگز بمعصیت ایشان روی  
ترش نکرده اند و ازین جامع معلوم میکرد که از اهل  
بدعت و مشرک کناره می باید کرد و کرد از ایشان را بصورت  
و معنی منکر باید بود و مردم را بد خدا و نیکوئی  
با بندهکان امر باید کرد و این عمل را احتساب گویند و باشد  
آنرا احتساب خبیثند و در بیان قواعد و شرایط این شغل  
رساله نوشته شده است مسمی عیامن الاکتساب فی  
الشرایط الاحتساب که جماعت آن درین باب کتاب بنظر  
در نیامد و اگر کسی خواهد که درین فن کامل گردد رجوع

نیز



بطلان آن نسبی باید نمود و اصل در این کار و خبر  
یکه اخلاص و دیگری تقوی و مقرر است که تا کسی اول  
رعایه حقوق و حدود الهی نکند و رعایای اقلیم و جو  
را که اعضا و جوارح اند حیض ضبط در نیاورد با  
و نهی دیگران قیام نمودن از روی پانیا بد قوه تعالی  
یا ایها الذین آمنوا الذین یقولون ما لا نفعلون بیت عمل  
علم اگر نند بود با عمل علم سودمند بود و خواجه  
فرمود که طریقت کردار منست و افعال طریقت را جمع  
با حفت عملست که اصول افعال خیر ایشانند و باقی  
اعمال در ضمن ایشان مندرج و بهر یک اشارت خواهد شد  
اول طلب و آن از خواجگت پیدار شدنست و از مستی  
شهووت هشیار گشتن و پیشک طلب موصول باشد طلب  
کما قال من طلب شیئا وجدا نظم من طلب  
کردم وصالش روز و شب یا فتم اینک حکم من طلب  
ای عزیز مراد از این طلب طلب حقیقت نه طلب نیا و عقبه

هر دو مجابست و در حدیث وارد است که الطلاب  
ثلاثة طالب الدنيا و طالب العقبه و طالب المولى اما طالب  
الدنيا فله البلى و اما طالب العقبه فله درجات العلی  
و اما طالب المولى فله الدنيا والعقبه و المولى طالبان  
دنيا اصحاب الشانند و سرانجام ایشان دو نرخ و نکالت  
و طالبان عقبه اصحاب الهمین اند و مال ایشان با نعيم  
نوالست و طالبان مولا مقربان حضرت و خاصان الهی  
احدیت اند و طالب ایشان بعد از شناخت باشد  
پارحری گوید این کار عجب کاریست تا چیز را بخونید  
نیا بند و در این کار تا نیا بند بخونید و در یکی حادث  
قدسی وارد است که اوحى الله تعالی اود یاد اود  
من عرفنی ذکرته و من ذکرته قصدته و من قصدته  
طلبته و من طلبنی وجدته و من وجدته حفظته و من  
حفظته لا یختار علی غیری ای غیر از هر که احمید طلب  
دادند در مقصود بروی کشادند و هر که به در طلب



اگر مطلوب رسد عجب است **نظم** توبه حال که باشی <sup>مطلب</sup>  
 آب وجود ایما ای خشک لب <sup>حد</sup> کان لب خشکت کو می مید  
 که با خبر بر سر منبع رود **دوم** توبه و هر که قدم در  
 عالم طریقت نهند و اول کاری که نمایند توبه است  
 ای عزیز هر کتابی که مالکان محاکم شرعی تصنیف میکنند  
 افتتاح آن بکتاب طهارت و هر رساله که سالکان  
 مسالک طریقت تالیف می نمایند ابتدای آن به باب  
 توبه است چه جنایت در خط صوت جنایت دارد <sup>خبا</sup>  
 آب آسمانی رافع جنایت است آب چشم از پشیمانان دفع  
 جنایتست خود از طریقت اشارت توبه را باب نسبت  
 هست که توبه وار <sup>و</sup> لغت بازگشتن است و عمل  
 از توبه تاب آید و از آب و از روی حقیقه  
 تابنده راد در آید ندامت بدید نیاید اطلاق  
 لفظ تاب در حق و مجاز بود **کمال** <sup>صلوات</sup> <sup>توبه</sup>  
 یعنی توبه پشیمانانست از گناه و هر که از گناه پشیمان <sup>شود</sup>

گناهانش

گناهانش آمرزیده شود که التائب من الذنب کمن  
 لا ذنب له اما توبه نضوح باید تا تائب در حکم یکا  
 آید و توبه نضوح شرط دارد اول پشیمانان از افعال  
 گذشته **دوم** غریت کردن بر ترک آن افعال در  
 زمان آیند **سیم** قیام با منو شرع و متابعت سنت  
 مصطفوی و هر که بدین شرط توبه کند توبه او قبول  
 باشد و گناهش عفو کند **شعر** <sup>الحی</sup> <sup>تبت</sup> من کل المعاصی  
 با خلاص جاء الخلاص و خدای تعالی بندگانش را توبه میبخشد  
 که و توبوا الى الله جميعا ايها المؤمنون لعلکم  
 تفلحون و توبه کند که نرادوست میدارد که ان الله  
 يحب التوابين ای غریز توبه دواست توبه عام و  
 آن از گناه بود و توبه خاص و آن از ما سوای حضرت  
 الله بود **بیت** توبه چون آمد پشیمان آمدن بر دگر  
 نو مسلمان آمدن عام را توبه زکار بد بود خاص  
 توبه زکار خود بود گفت پیری که اندر راه پیشوا <sup>ست</sup>



توبه کن از هر چه آن غیر خدات سیم زهد و تقوی  
و بنده را که علامت زهادت بر صفحه حالش لا یج باشد  
دلیل خیر است کات التی علیہ آت و سلم  
اذا اراد الله بعبد خیر امره فلا فی الدنیا و رغبتہ  
فی الآخرۃ چون خدای تعالی به بنده خود خیری خواهد  
آورد و چیز بدهد زهادت در دنیا و رغبتی در عقبه تا  
آن بنده از دنیای فانی اعراض کند و بدر ملک آخرت  
اقبال نماید چنانچه دیگران دامن از حرام در میچینند  
زاهدان از حلال اجتناب نمایند که چنانچه حرامش  
بعذاب نیز در حلالش نیز بحساب نیرد ای عزیزان  
زاد آخرت و تقوی قوشه سفر معاد قال الله تعالی  
و تزود و اتان خیر الزاد التقوی چه که کن تا پی زاد  
نباشی که راه بعید است و منزلت فایزید نظم قوشه  
ره بساز از تقوی تا بمنزل رسی و شاد شوی نری  
ره بمنزل مقصود کردی ره بغیر زاد شوی نری

گفته اند

گفته اند متقی کسی است که چون عمر باشد در حرم نری  
لجام بر سر نفس سرکش کرده باشد و از حرام و شبهه  
ریا احرام گرفته و اینچنین کسی را وریع نیز گویند و سید  
همه عملها و ریع است که سید اعمال الوریع و در دنیا  
از حلال بواسطه خافت و قوی در حرام حکایت شیخ  
در راهی میرفت کل بود پایش بلغزید و دستش بر دیوار  
خانه آمد و آلوده شد شیخ هم آخا تو قف غود و صاب  
خانه را طلبید و صورت حال باز گفت که دستم از خاک  
دیوار این خانه آلوده شد بی اختیار من مرا بجل کن  
قضا را صاحب آن خانکبر بود از شیخ پرسید که چه کش  
داری گفت مسلمانم آن که گفت در دنیا که تقوی ایشان  
در راه مرتبه باشد آن دین بر حق است پس زار برید  
مسلمان شد نری تقوی شرف مود بود در وجهان  
پس زهد و ریع بکار رسد کس بخیر چهارم اخلاص  
آن سترتیت از اسرار الهی و در حدیث قدسی وارد است



که الاخلاص من اسلاری او دعته قلب من  
 من عبادی اخلاص است که عمل خالص از برای خدا  
 کنند نه از برای جزا و غرض ویرا کنند و ما امر و  
 الا لیعبدا و الله مخلصین که الدین بخت عبادت  
 باخلاص نیت نکوست و گرنه چه آید ز بے مغرب است  
 چو روی پرستیدنت در خداست اگر چه نیت نبیند  
 رواست کلید در دست آن غار که در چشم درم  
 کناری دراز ریا در عمل شرکت قال الله تعالی  
ولا یشرک بعبادة ربه احد حکایه روزی حضرت  
 شاه ولایت امیر المومنین و امام المتقین علیه السلام  
 علیه الصلوة والسلام با کافری جنک میکرد از مرکبش در افکند  
 و بر سینش نشست کافری آب دهن بر روی مبارک آن  
 حضرت افکند حضرت امیر از روی سینش برخواست  
 او را بکناشت آن کافر متعجب شد و گفت یا علی بر من  
 غالب شدی باز چو اوها کردی گفت از برای آنکه چون آب

دهن در روی من افکندی نفس من متغیر شد و غضب  
 بدید آمد و من این کار از برای خدا میکردم این  
 زمان که نفس من خل کو در شرک پیدا شد کار خالص  
 نماند ترک کردم کافر چون این سخن از حضرت شنیدم غیرا  
 شد و در مشغولی آورده اند نظم چون در آمد علی علیه السلام  
 تیغ را باید بیفکنند شر را چون خنوا انداخته در روی  
 نفس جنبید و کس شد خوی من نیم به خوش شد و نهی باید  
 شرکت اندک کار حق نبود روا کبر این بشنید و نوری شد  
 در دل او تا که ز نارش برید نجم توکل و آن عبارت است  
 از قطع نظر از جمیع آلات و اسباب اعتماد بر حضرت  
 مسبب الاسباب نمودن و هر که بدین مقام رسد قوی  
 ترین خلق گردد ما قال الله علیه و آله و سلم  
من احب ان یکن اقوی الناس فلیتوکل علی الله  
 یعنی هر که خواهد که قوی ترین مردمان باشد که از سبب  
 بگذرد و روی و روی در مسبب کن و بعالم توکل در آی

وزار برید



ای عزیز تو کل توکل بوی که در بوستان عشق هیچ گل از این  
خوشبوی تر نیست **بیت** رو توکل کن ملزبان پاودست  
رزق تو بر تو ز تو عاشق تو است که تو اصریری ندی زرق امیدی  
خویش را چون عاشقان بر تو زدی این تبی از زرق خوف  
جوع چیست در توکل سیر مینانید نیست **حقیقه** توکل  
آنست که اگر آسمان روین شود یعنی از و باران نیاید و  
زمین آهنین گردد یعنی از و نبات نروید بندگان  
که خدای تعالی او را فراموش نکند و روزی بوی رساند  
**حکایت** اصحاب پنج جنید پیش او آمدند و گفتند بخواجه  
که روزی طلبیم گفت اگر میدانید که کجاست طلب کنید  
گفتند از خدا نخواهیم گفت اگر میدانید که از روزی  
شما فراموش کرده است نخواهید گفت در خانه روم  
و توکل کنیم گفت آزمایش حق کفر است گفتند پس  
گفت ترک حیل کنید و کار بحق گذارید که کافل زرق  
اوست **نظم** روزی از آنجا که فرستاده اند آن خوری

آنجا که تراداده اند شمرنداری که غم نان خوری  
کامچه نصیبی بود آن خوری هر چه که روزیت رسد  
در زمان و آنچه نباشد رسد بیکان پس زجا آنچه  
نخواهد رسد زحمت پیورده نباید کشید و درین مرتبه  
قناعت حاصل گردد و شهوات نفسانیه و تمتعات  
حیوانیه بر طرف شود و حیات طیبه بدید آید  
که قلنجینه حیوة طیبه و آن با تقا و اکثر علما  
مرتبه قناعت و هر کس که این مرتبه یافت غریزی  
جهان کردید که عز من قنع و بکنج پی نهایت رسد که  
القناعت کنز لا یفنی قناعت کیمیا نیست که مس حاجت  
در حال صر تاه عیار گرداند و هر کرا در کنج عزت پای  
بکنج قناعت زورفت سعادت هر دو سرادست در  
رکاب او زنند **بیت** کسب عزت عزت نیافت هیچ  
کسی رو قناعت ندید هیچ ندید کیمیا کنز ترا تعلیم  
که زالسیر این صناع نیست رو قناعت کزین که در عالم



کیمیای به از قناعت نیست ششم عزت و آن جنبه است  
 از مخالفت خلق و منقطع شدن از صحبت نا جنس  
 كما قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم الوحدة خير من  
 جليس السوء و در امثال می آید که من اختار العزلة  
 فالعزلة آتت آتة انك سفيان ثري بزيارت امام  
 جعفر صادق عليه السلام آمد و گفت یا بن رسول الله  
 می بینم که عزت دوست میداری گفت آری ای سفيان  
 در عزت راحتست و در وحدت سکون دست  
 رفیق من درین مترنم دیدم حقیقت دوستی بیکدیگر  
 هم یار توان به تر باشند پی لقمه هلا دار تو باشند  
 ازین مشت رفیقان ریائی بریدن بهتر است از اشنائی  
 و در مشنوی معنوی سپان فواید عزت و خلوت بدین  
 نوع میکند تلم کنج خلوت جنت هر عاقل است  
 ز نکه خلوت شفاعت است ظلمت چه بکه ظلماتها  
 خلق سر نبرد انگلس که کید پای خلق خلوت را غیا

باید نه زیار پوشتین بهرم آمد نه بهار ای  
 فغان از یار نا جنس ای فغان همنشین نیک جوید  
 ای مهان هفتم رضا و آن عبارتست از ترک رضا  
 خود و خود را تسلیم رضای حق کردن و تسلیم شدن  
 به جمیع احکام حق و ترک تدبیر خود کردن و کرد  
 بتقدیر خدا نهادن قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم  
 الرضا بالقضاء باب الله الاعظم رضا بر سر وجه  
 اول رضا از و آن مسلمان نیست و حقیقت آن سکونست  
 کونه است اول در تحت حکم حق و چون بند از حق  
 خشنود بود آن نشانه خشنودی خواست از و  
 كما قال الله تعالى رضي الله عنهم و رضوا عنه دوم رضا  
 بدو و آن عارفیست و حقیقت آن سکون است در  
 مشاهده سیم رضا در و آن سوختگی است و حقیقت  
 آن پری رضا بودنست و که کردن رضا خود در رضا  
 حق و بکل ترک اختیار خود گرفتن اگر چه نفس الامر



خود اختیاری ندارد چنانچه گفته اند **تطم** اختیاری نیست  
 کرتو میگوئی که هست مابست دارد ایدم اختیاری **نست**  
 ای غریب رضائمه شجره محبت است هر چند محبت بیشتر  
 رضامی احکام دوست را بستر با حادی که هر چه از او آید  
 بدان خوش بر آید و در امثال است که ضرب الجبیب **یست**  
**یت** هر چه از دست تو آید خوش بود که هر چه دریای بر آتش  
 بود درین مقام گفته اند **تطم** بگذاشته ام مصلحت خویش  
 بدو من که میکشند نده کند او اند **نکت** دیگر  
 میفرماید که حقیقه حال منست و احوال حقیقه به  
 چهار اصل است اول یقین قال الله تعالی و اعبد  
ربک حتی یاتیک الیقین حکمی رسول الله صلی الله علیه و آله  
عن عیسی علیه السلام فقال مشی علی الماء و لو زاد یقینا  
لمشی عن الهوی یعنی خضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم  
 حکایت میکند از عیسی علیه السلام که او بر آب میرفت و  
 قدمش تر نمیشد صحابه تعجب مینمودند حضرت فرمود

راجع

که اگر

که اگر یقین خود بیفزودی بر هوا بر قی و آن اشارت  
 بوجود مبارک کرد در شب معراج بزرگان گفته اند که  
 یقین ایمان آوردنست بغیب مشاهده آثار غیب  
 نمودن و غیب اعمین دیدن و نکته کامله لو کشف  
 الغطاء ما زودت یقینا مؤید و مؤکد است ای غریب  
 یقین سکون دلست و دل چون ساکن باشد صاف  
 باشد چنانچه هر چه در آن تواند دید مثلا آب کبریا  
 بر آب باشد تا باد او را میچسباند هیچ چیزی درو نمینماید  
 اما چون ساکن گردد صافی شود و هر چه در قعر است  
 مشاهده گردد و دل نیز همچین است تا باد نفس و هوا  
 و خواطر او را متحرک میدارد و هیچ تمایذ اما چون  
 یقین حاصل شود کشف بدید آید و پرده ها و غیب  
 مرتفع گردد و انوار محبت و معرفت ظاهر شود و حالا  
 توحید روی نماید **تطم** هر که یقینش با رادت کشد  
 خاتم کارش سعادت کشد راه یقین جوی حاصل

متفرقه

حاصل



نیست مبارکتر ازین منزلی پای بر قیاریتین شود  
 سنگ به پنداریتین زرشود دوم استقامت  
قال الله تعالی فاستقم كما أمرت وعن سفین بن  
 عبد الله الثقفی انه قال قلت یا رسول الله قل  
 فی الاسلام قولاً لا اسئل عنه احداً غیرک قال قل  
آمنت بالله ثم استقم سفین ثقفی ایته کند که  
 گفتیم رسول الله صلی الله علیه و آله را که مراد اسلام شیخ کوی  
 تمام و پرفائده که احتیاج نباشد که غیر از آن  
 سؤال کنم و سر رشته بدست دهن باز ده که از  
 استمساک بحبل دیگر مستغنی باشم حضرت صلی الله  
 فرمود که بگو که ایمانی آوردم بخدا می پیش مستقیم  
 باش برین قول که استقامت را در حبه عالیت  
قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم شیبینی سوره حد  
 یعنی بگردانید مرا سوره هود کفشد یا رسول الله  
 مکر احوال انبیاء و علی که بر ایشان رفته است شمارا

برگردانید

برگردانید فرمود که هیبت خطاب فاستقم كما أمرت  
 که مقام استقامت اعلی و اعظم مقام است کفشد  
 یا رسول الله مستقیم چه کس باشد فرمود آنکه در وقت  
 معامله یا خد و ند خود تقصیر نکند و در عبادت  
 کامل نبود و در وقت خلاف نفس هیچ چیز مانع  
 و در طاعت هیچ عبادت را قیمت نهد و داد  
 و خواهد ای عزیز استقامت پایه بس بلند است  
 هر که قدم مترشح نبود رنجش ضایع گردد و برادر  
**حکایت** شیخ جنید جوانی را در بادیه دید در زیر  
 درخت مغیلاان نشسته گفت اینجا چرا نشسته  
 جای نشیت نیست گفت اینجا حال داشتم از دست  
 رفت وقتی داشتم ضایع شد آنرا میجویم شیخ عک  
 رفت و حج بجای آورد و باز گشت چون بدان مقام  
 رسید همان جوان را دید آنجا نشسته جنید گفت آنچه  
 میجستی باقی گفت آری گفت پس چرا اینجا نشسته



گفت آنچه میجست اینجا یا قلم کار و مچنید گفت ندانم  
کدام حالش شریف تر بود آنکه گم کرده را میجست یا  
آنکه باز یافته را نگاه میداشت قدم استقامت است  
نظم تو هر کار که باشی مستقیم روغاید آنچه میخواهی ازو  
و زهدی استقامت در کنه که نخواهی یافت آگاهی ازو  
سینم انش قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من  
انسه الله تعالی بقربه اعطاه اربع خصال غرام من غیر  
عشیره و علما من غیر طلب غنا من غیر مال و انسا من غیر  
جماعه هر که اخذای تعالی انسداد بمقام قرب خود نامست  
کشت بر وجه او خلعت از خزانه غیب بدو عطا کند  
غریبه را احتشام قرابت و دانش به محنت طلب تو آنکه  
جمع کردن مال و آراش به بیایران و دستان محصل  
این سخن آنست که هر که او را بدو پیش نباید بر  
آنکه هر که او را دارد همه چیز دارد نظم که مرا هیچ نباشد  
ندیدنی نه بعقب چون تو دارم همه دارم دگر هیچ نباشد

حکایت

حکایت او پس رفتی و حمد الله نشست بود هر دو این  
چنان بنزدیک و آمد و گفت ای او پس تنها نشسته  
چرا نزدیک من نیافتی ما را بدیدار هم انفس باشد  
او گفت کان میسر که هر که او را شناخت بدیدار  
دیگری انفس نیاید و این رباعی را چه زیبا گفته نظم  
انکس ترا شناخت جانرا چکند فرزند و عیال و خان  
مانرا چکند دیوانه کنی هر دو جهانش بدو  
دیوانه تو هر دو جهانرا چکند چهارم قرب قال الله  
تعالی و نحن اقرب الیه من حبل الوردی و قال اعلم حکایا  
عن الله تعالی انه قال لا یزال العبد یتقرب الیه بالنیة  
حتی احبته فاذا احبته کنت سمعه و بصره  
و لسانه و یدیه فبی سیمع و بی بصر و بی لسان و  
ینطق قرب و نوعست قرب فرائض و قرب فوافل  
اما قرب فرائض مرتبه ایست که بند را در مقام محبت  
حالی دست دهد که بخود و غیر خود شعور غایتی



اختیار که از لوازم شعور است بسبب شعور از وی  
متنفذ گردد و وی می قدرت کامله را آفریند که دست  
قدرتش چنانچه خواهد که فرماید که و ما رمیت اذ رمیت  
ولکن الله رمی شاهد این حالت و ان الله لینطق  
على لسان علی کواه این مقال **پت** ما رمیت اذ رمیت  
گفت حق که از حق بزرگوار دارد سبق که بر پی انیم تیر آن  
نه زماست ما کمان و تیر اندازش خداست پیش چو کمانها  
حکم کن فکمان میدیم اندر کمان و لا مکان دست نهان  
قلم بی خط گذار اسب جولان و ناپیدا سوار اما قرب  
نوافل مقام محبوبیتست و درین مرتبه صفات سالک  
محو صفات کبریا شود و آن می و را چون آفرین باشد که  
گفت سمعه و بصره و شطیمات اکابر همه درین مقام است  
و درین حال گویند و شنوند جزا و نیست شیخ ابن الفارض  
فرماید **نظم** خود همیگوید و خود میشوند غیر کجاست  
این سخن را همه جا سر وعلن میگویم و هم ازین مقام

زقت  
**پت** ما چو نایم و نواد ما زقت ما چو کوجیم و صداد ما  
ما چو شطرنجیم اندر پرد و مات برد و مات ما زقت  
ای خوش صفات تا نشد معلوم کس این سر نیافت  
و تو خواهی آنطرف باید شتافت **نکته** دیگر گفت معرفت  
سر مایه مال منست قال الله تع و ما خلقت الجن  
والانس الا لیعبدهن ای لیعرفون و قال النبی صلی الله  
اعرفکم بنفسه اعرفکم برتبه و قال حین سئل عن  
المعرفة المعرفة فوجد حار یغنی معرفت نوریت سوزند  
و نیست کس و روشن کس و حضرت شاه ولایت  
امیر المؤمنین علیه الصلو و السلام میفرماید من عرف  
نفسه فقد عرف ربه ای من عرف نفسه بالبقاء  
عرف ربه بالبقاء و من عرف نفسه لیثما عرف ربه کریم  
و من عرف نفسه بالبقاء عرف ربه بالبقاء و من عرف  
نفسه بالخطاء عرف ربه بالعطاء و من عرف نفسه  
بالعدم عرف ربه بالقلمه ای غیر از این عبادت اهل ظلم



اما ارباب اشارت گویند معرفه قسم است معرفت عام  
و آن بر اسماء، نفوت و شواهد افعالت و معرفت خاص  
و آن بر حالات و مکاشفات و مقامات احوالیت که از و  
واردات وجد خیزد و معرفت اخضر بر حقیقه مشاهد  
و آن قطرات محاب الفتنست که هر ساعت از جرقه می بر  
ایشان میبارد و طالبان سرتجلی را از خزانه قدم نقد  
بقایم رساند و درین مرتبه حواله جوی می شناسد **تلم**  
بخودش کس شناخت نتوانست ذات او هم با و توان دانست  
خوش برون آید تو ز جان و بجای تا شنای خدای را بخد  
ای غریز مقامات معرفت شش است و در انصاف بدین  
اوصاف شش بندار لک معرفت قدم نتوان نهاد اول  
صمت و آن عبارتست از ترک قصور و ملائجه که کلام  
بسیار در این معنی اند که **قال** **النبی صلی الله علیه و آله**  
من حسن اسلام المرء ترک ما لا یعنیه سکوت کمال  
زیانست و در همه احوال زبان خاموش بهتر است چرا که کجا

در خاموشی

در خاموشی است که من صمت بخاورد آثار آمدن است که  
حواریان مرعیه را گفتند که ما را چیزی پیامور که بد  
به بهشت رویه گفت هرگز سخن مگوئید گفتند نتوانیم  
گفت جز سخن خیر مگوئید **حکایت** چهار کس از ملوک چهار  
سخن گفتند که هر یک به از کجی اول کسی گفته که بر نا گفته  
هرگز پشیمان نبوده ام و بر سخن گفته بسیار ندامت و  
پشیمانی خورده ام دوم قیصر گفت آنچه نگفتم نتوانم گفت  
اما آنچه گفتم در نتوانم یافت سیم خاقان چین گفت  
سخن بگویم زبردست من شود و چون نکوی زبردست  
من بود و بر و چهره نتواند بود چهارم راوی صندی گفت  
هر که سخن گوید اگر در آن مصیب باشد و عهده آن بماند  
و اگر خطی باشد هیچ سود بدو نرسد پس در هر دو حال  
خاموشی به **بیت** مصلحت قست زبان زیر کما تیغ پستانها  
بود در نیام راحت این پند جانها درست کافت سرها زبانه  
درست مرد فرو بهتد زبان خوش بجه آن سکه یوانه زبان



دوم جوع قال النبي صلى الله عليه وسلم لكل شيء  
 زكوة وزكوة البدن الجوع مردان راه حق نفس را  
 بگر سنگ خورگند تا عیون معرفت در دل ایشان کشاد  
 گردد و چون معده از طعام پر گردد علم و حکمت را در  
 جای نماید از فضیل عیاض نقل است که نه خیر بر اسبیه  
 کرد اند بسیار گفتن و بسیار خوردن و بسیار رختان و  
 در این سیر جای نور نبود **نظم** پر شد که این شکم از آب  
 نان ای سبک اند که تو باشی کران که خور بسیار رخت  
 بیش خور و نیش جوارحت نگر شیر کم خوردن خود کش  
 بیش خور قلعه آتش است **سیم** شهر بغی پدای  
 شبهات **قال** تع تجاف جنوبهم عن المضاجع **قال**  
 النبي صلى الله عليه وسلم صلوة الليل سراج لصاحبها  
 في القبر بداري را خا صیت چندی هست که غیر از از  
 اعمال نیست بزرگان گفته اند در بگاهان دولت با کما  
 میرسد شب محکم است که مدعیان کذاب از عاشق

یا علی

صادق ممتاز سازم که او حی الله تعالی الی او یاد آورد  
 کذب من ادعی محبتی فاذا جئت الليل نام غی الیس  
 کل حبیب خلق حبیبه یعنی او را و عجب از کسی  
 که دعوی محبت میکند و چون شب در آید بپلوی بر بستر  
 غفلت نهد آیا نیست چنین که دوست خلق با دوست  
 داد و ست داد و پس دوستان را با خوار غفلت چکار  
**ب** کوبه خشم شبایم لقا روی نماید تبو کنج بقا  
 یکشبه استیغرن کن و سرمنه تا که بیای به ز سعادت عطا  
 خلق خشمند و عاشقان جمله شب قصد کنان با خدا  
 زانکه بود عاشق خلوت طلب تا غم دل کوید و باد دریا  
**چهارم** صدق **قال** الله تعالی یا ایها الذین امنوا اتقوا  
 وكونوا مع الصادقين **قال** رسول الله صلى الله عليه  
 عليكم بالصدق فان الصدق بر و ان البر یهدی الی الجنة  
 یعنی بر شما باد بصدق بدست که صدق نیکو است و نیکو  
 راه نماید بسی نصیب از جمله اخلاق و صیغ کدام را آن خا

یا علی



نیست که صدق را زیر کلاه و صافی رحمان را از خصال  
 شیطان جز بعدد قوت صدق غیر نتوان کرد و عباد  
 عام از صفات خواص جز تمیز آن بصدق نتوان شناخت  
 و شایسته مقصد صدق کسانیست که همه قدم صدق  
 در شان ایشانست چون نور صدق از مطاع غیب بقوت  
 نظر لطف فایض شود خاصه او آنست که عقل و روح  
 از ظلمت آفتاب کل مصطفی سازد و کعبه دل را که محرم محترم و  
 منظر معتبر است بر صواب و حس و وهم در خیال قابلیت  
 عکس تجلی انوار از صفات بخشد و مطیبه نفس را  
 از صفت آثار که بکلام اطمینان را مکنند علم را عمل سازند  
 صورت را بعبه پیوند و عام را بر تبه خاص کشد  
**بیت** دلت را دهم مرده کور است که جان را بنور حور است  
 ترا صدق اگر میکند رهبری بر و کن تجارت بر خوری  
 به کاری از راستی کن شمار که هر سته کردی و هم رستگار  
**حکایت** وقتی حجاج ظالم قصد حسن بصری کرد و

ای عزیز

مجدد

فرستاد

فرستاد تا او را بگیرند حسن بکر خیت و بصورت حق  
 اجماعی آمد و گفت از کسان حجاج که ریخته ام حبیب را  
 در صومعه آورد حسن بعبادت مشغول شد ناگاه  
 کسان حجاج پراوردند بد بخا حبیب را گفتند حسن  
 بصری را دیدی گفت دیدم گفتند کجاست گفت در  
 من آنجا است در آمدند خدای تعالی حسن را از چشم  
 ایشان پیوشید چون او را ندیدند بیرون آمدند  
 و حبیب را سرزنش کردند که تو مردی را اهد و عابد  
 چرا دروغ گفته و برفشد حسن با حبیب آغاز عتاب  
 کرد که چرا چنین گفته و ایشان را بمن راه نمودی حبیب  
 گفت اکنون گفته که او را ندیدم شوم و دروغ در من  
 تو هر سیدی و بدست ایشان گرفتار شدی اما برب  
 راست گفتن حیا را عالم در پیش نظر ایشان حجاب آورد  
 تا آنرا ندیدند و در امان بماندی پس معلوم شد که اما  
 در راستی است و بکی موجب است **نظم** از کجی افتی بکم و

ای عزیز



از هم غم رسته اگر راستی بچند تفکرات الله تعالی آن  
 فی ذلک لآیات لقوم یفکرون وقال النبی صلی الله علیه  
تفکرو ساعة خیر من عبادة ستین سنة یعنی فکر کردن  
 در صنایع قدرت و بدایع فطرت در یکساعت همچنانست  
 که شصت ساله طاعت و عبادت ای غیرین هیچ طاعت  
 به از فکر نیست که خدای تعالی فکرت را در عداد قیام  
 و قعود و فکر حضرت واجب الوجود ایراد فرمود  
قال لله تعالی الذین یدکرون الله قیاماً و قعوداً  
و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات الارض  
و فکر در نوعست یکی در نسخ آفاق از امارات صنعت  
و یکی در نسخ انفس از دلالات حکمت و تطبیق کردن  
علامات آفاق با دلالات آیات انفس قال الله تعالی  
سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم میدان وسیع  
 و عرصه فصیح است و این مختصر احتمال شرح آن معانی  
 نکند ششم حکمت قال لله تعالی یؤتی الحکمة من

بهتر است

ومن یؤتی الحکمة فقد اوفی خیراً کثیراً وقال  
النبی صلی الله علیه و آله وسلم الحکمة ضالة کل حکیم  
 یعنی طالب حکمت حکما یند از آنجمله که هر کس را جوهر غریز  
 که شود و چینی تقییر از وی مفقود ماند عمر کرامی  
 جستن آن مصروف دارد و همت عالی بر مطالبه آن  
 مقصور پس قدر حکمت که بر تو بیست از نور فیض الهی  
 و قیمت آن عطیة که لمعة بیست از بویاق عالم قدس  
 جز حکیم النفس و کامل الذات نداند و حکیم کامل  
ارسطاطالیس میگوید للحکمة اس المدوحات و کفاها  
فضلاً ان للجهل ضد هائی غریز در رهستان عالم  
میوه نهال آدم حکمت یا وجود آنکه گفته اند  
 درختست این جهان و میوه مایم که خرم بر درخت او  
 برائیم سقط باشد درین باغ اینچ خامند حکیمان  
 میوه های خوش طعم اند حکمة کوشش اگر هستی خردمند  
 پیر از جهل و با حکمة پیوند و حکمت تمام شد عقل



بفعل و ثمره آن در وجود آوردن امور هر چه عقلیت  
 بر تمام ترین قاعده و محکم ترین بنیادی و از افلاک  
 حکیم منقولست که اذاعلت من نفسک انک لا تفرح  
 بالملح ولا تحزن بالذم فقد صرت حکیم و درین مقام  
 است که حکمت مدع ظهور معرفت میشود این مرتبه  
 بزرگ است و از پنجاه گفته اند **نظم** مدح و ذمت که  
 تفاوت میکند بت گری باشی که او بت میکند **نکته**  
 دیگر میفرماید که و الخوف فی نفسه خوفاً هماً منسکاً  
 راه سلوک چه پویم مشکل توان بر راه رفت که الترقی  
 ثم الطريق و همراهی که ساکت در رفتن مدد کند و مرکب  
 طلب آبتا زیاده ادب و کاف آرد خوشت که چون خوف  
 برینده غالب گردد در خضوع و خشوع ظاهر گردد و در  
 بعضی علم الخوف بر جا مقدم است زیرا که وعید آن  
 منکر الاواردها علم است و وحده ثم نتیج الذین  
 اتقوا خاص و کسی از سرکار خبر نه ایشان ازین هیبت

در مقام

در مقام خوف و خشیتند اما اکثر عرفا و ارباب حال  
 میکنند خوف و جابر این باید که قال **خوف المؤمن**  
 و جابو اعتدلا یعنی هر که در درگاه امتحان بر سر  
 عرفان بمنزله اعتبار و اختیار نقود بیم و امید اهل  
 ایمان را بسنجید باید که مساوی باشد و از برای آنکه ایمان  
 بمنزله نسبتی دارد و عمود آن از وفاست علقه  
 آن از صفاد و پیکه اش از خوف و جا اگر جانب خوف را  
 آید مردی تقوی ط کرد که و من یقنط من رحمة ربی  
 الا الضالون و اگر جا غالب بود یا من ادانکه و لایا  
 مکر الله الا القوم الخاسرون پس سیم غ ایمان باید که بدین  
 دو بالا اقبال و بدین دو جناح بخارج در هوای توحید  
 کند تا با شیان وصال تواند رسید **کلمه** یکی از بزرگان  
 صحابه فرموده است که مرا خوف غیرت است که اگر روز  
 قیامت منادی ندا کند که از اهل عرصات یک کس احکمت  
 بدین رخ بر ندگان میسر که من انکس باشم و جا ثبات است



که اگر هم بدین نوع ندانند که از جمیع محشر یک شخص از  
 اهل بهشت است تصور میکنم که من آنکس و نشانه  
 اعتدال این دو صفتست **تکم** غافل مشو که مرکب مردان  
 مرد را در سنگ لاخ بادیه پها برین اندا نو میدهم اند  
 مباش که زندان باده نوش ناکه یک خورشید مثل سید  
 و حضرت آدم آبا علیه التحیه والدعا ازین دو مقام  
 خبر میدهد **شعر** ای صاحب الذنب لا تقنطوا فان  
 الا که رف رف رؤف ولا تدخلن بلا علة فان الطريق  
 نخوف و خوف ای غریز از پرتو نور رجاسات در  
 منور ساز که فیض رحمت عام است **قال** الله تعالی  
 کتب ربکم علی نفس الرحمة و در تفسیر این آیه آورده اند  
 که خدای تعالی کتاب نوشت بیک قدرت پیش از  
 آفرینش آسمانها و زمینها و در مخزن از مخزن از رحمت  
 پنهان کرد و مضمون آن کتاب این بود که سبقت  
 رحمت غصبه و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم

مرویت که فرمود لعن الله المنقرین ثلثا یا غیبه سب  
 فرمود که لعنت بر منقران باد پرسیدند که منقران  
 کیاستند که موجب لعنت و سخط شده اند گفت الذین  
 یقنطون عباد الله من رحمة الله کسان که نو مید  
 کرد اینند که بنده کسان خدا را از رحمت خدا با آنکه خدا  
 تعالی بدین نوع بشارت میدهد که قل یا عبادي  
 الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ای  
 اگر کناه ما بسیار است اما رحمت او پیشمار است و  
 مناجات یکی از ائمه علیهم السلام واقعست الله  
 لئن جللت و جمت خطیئتی فغفرت عن ذنوبی اجل  
 و اوسع و همین معنی را در سبک نظم کشیده اند  
 یاربکنهم زحدری و نشت اما کرم از آن فری  
 جرم همه عاصیان تمام از اول دور تا قیامت  
 که چه بنظر السی نماید با رحمت تو که کم آید ای غریز  
 اگر چه تاب آفتاب رجاسه کشکان وادی ظلمت



و غفلت را بستر تلخات راه مینماید اشعه بوارتی  
 خوف تیر موجب امطار امطار فیوض نامشاهی مشق  
 که من القی فیها خائف من عذاب و امتنه هر که فردا  
 قیامت با سرمایه خوف و خشیت آید از عذاب و عقاب  
 من این کرد چه که تا خوف نباشد بشارت که آراست  
 نیاید **نظم** هر که او ترسد من شادش کنم و از عذاب  
 و نزع آزادش کنم هر که در خوفست این ساز مش  
 هر چه ویرانست آبادش کنم **نکته** دیگر گفت شوق  
 مرکب نیست بدانکه شوق غم محبت است و تحقیق شوق  
 بن کترین حالهاست و عارفانرا از بهر آنکه چون شوق  
 حاصل شد از همه چیزها باز ماند باز روی دیدار دوست  
 چنانچه از سلطان العارفین قدس سره نقل کنند که فرمود  
 که خدایرانند کانتند که اگر از افوار بازمانند بقیه  
 آیند **نکته** دیگر فرمود که فقر خرم نیست فقر حدیث  
 فقر و استغنا از غیر حق و فقری که خواج را بود هیچ

بنود

در این باب که در حدیث است  
 که در حدیث است که در حدیث است  
 که در حدیث است که در حدیث است  
 که در حدیث است که در حدیث است

بنود و از اینجا است که بر اینها فخر کرد ارواح رسلا  
 در میدان معرفت آنکندند روح محمدی بشیران همه  
 بروضه وصال رسید که سخن الاخرون السابقین  
 مواید دینی و نواید عقبه روی عرض کردند به یک  
 التفات نکرد **بیت** خواهی بصال کوش و خواهی بفرات  
 من فارغم از هر دو مرا عشق تو پس ای عزیز از جمله  
 جواهر عزت که ذات و صفات آدمیانرا بدان بسیار است  
 هیچ جوهر آن عزت ندارد که جوهر فقر مقید آن طریق  
 اراقت در ظلمت انوار عالم بشریت بنور ستاره  
 فقر راه برند اولیای قباب عزت در میان میادین  
 انس و معاصیر قدس در شب تفرقه بنور شمع فقر راه  
 وصال جویند اینیاد خزان حواین فخر جوهر فقر  
 ذخیره نقد رسولان که غواصان بحر غیب اند کوه  
 حقیقه از صدف فقر بدلند فقر را مردی باید که  
 در هوای فنا از آثار نغمه و انواع محنت آشکارا



شود و هر چه بر ساحت کلشن لغا از احوال سیاست و  
 هیبت و اضاف روح و راحت روی نماید همه بیکبار بر  
 دل او گذرانند هیچ یک فرژ در تصرف نتواند کرد انچه  
 فاء فقر اشارت بفعلست و قاف اشارت بقول و لا  
 اشارت بر جمع یعنی صاحب فقر آنست که در فعل و قول  
 رجوعش بجزیره حق باشد و در کثر الی موز حضرت میر  
 میفرماید **بیت** فقر مرد فقری بود را فقر سوز در خون  
 هر سود را فقر در توحید اول منزلت هر چه خرقست  
 نزدش باطلست جان لباس فقر دارد در فنا اگر بود فقری  
 فقیر اینک در او **مسلم چهار** در ادب قال **النسب** علی  
 علیه السلام ما غل والد بولک من نخل افضل من ادب حسن  
 میفرماید که عطا کنند هیچ پدری فرزندی خود را عطیه  
 که فاضل تر بود از ادب نیکو یعنی ادب فاضل تر است عطا  
 هر که مؤدب باشد همه جا مقرب باشد و در امثال میاید  
 که السیوف بالادب بالنسب و مثل دیگر گویند که ذکر

حضرت رسول صلی

لیر الی و غیره  
 ان الی و غیره

لیر الی و غیره  
 ان الی و غیره

من الادب خیر من صیر من الذهب و حضرت امیر  
 و امام المتقین علی ابن ابی طالب علیه الصلو و السلام  
 میفرماید الشرف بالفضل و الادب بالاصل و النسب تابع  
 فان العز في الفضل و الادب عند ظهور الجمل لا ینفع  
 النسب **قال** ادب تاجیست از نور الله نبره سر بر وجه  
 که خواهی اگر داری ادب بالادب خواهند و کفره چون سکت  
 از در برانند و از جمله آداب حسنه رعایت حرمت مجالس  
 بوقت در آمدن و نشستن و بیرون شدن اما بوقت  
 در آمدن ملاحظه آن شرطست مکر بار باشد **قال**  
 الله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوتنا غیر سبی تکم  
 حتی تستأذنوا ای تستأذنوا و تسلموا علی أهلها و قال  
 لا یحل لامرء مسلم ان ینظر فی جوف بیت امرأ حتی  
 یستأذن فان نظر فقد دخل میفرماید که حلال نیست  
 مسلمانی که نظر کند در درون خانه دیگری تا وقتی که  
 دستور خواهد پس اگر نظر کند بدو رسته که در آمدن

منوت داخل شدن  
 و نگاه کردن

عام ۴

حضرت رسول



نظر کردن همان در آمدن است و چنانچه در آمدن  
 پادشاه شرط ادب نیست نظر کردن نیز جایز نباشد و دیگر  
 ادب وقت در آمدن سلام کردن است قال النبی صلی الله علیه و آله  
 اذ دخلتم بیتنا فسلموا علی اهلها و اذ اخرجتم فاعلموا  
 اهلها بالسلام و سلام کردن را فضیلت بسیار است  
 و جواب باز دادن را ثواب بسیار قال رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم یا علی سلم علی من کفیت من المسلمین  
کتب الله لک بها عشرین حسنة و ردة السلام فان الله  
یکتب لمن یردّها اربعین حسنة رسول مرخصت  
 امیر المؤمنین علیه السلام را میفرماید که یا علی سلام  
 کن بر هر که رسی از مسلمانان که خدای تعالی بنویسد بر آن  
 تو پادشاه سلام کردن به پست حسنه و جواب سلام با  
 ده بدرستی که خدای تعالی بنویسد بر آن که جواب سلام  
 باز میدهد چهار حسنه و باید که جواب سلام بتازه رو  
 گوید که بزیر آن گفته اند که میان مسلم و عجمی جدجری

رحمت است

رحمت است که از حق تعالی فرو می آید نزد و نه از آن کس است  
 کشاده روی تر باشد ای عزیز نام خداست و در  
 تحیت گفته میشود و مغتن است که آن خدای را که  
 سلام نام او است مطلع است بر من و تو و هر چه  
 کنیم بیند و هر چه گوئیم شنود و هر کجا باشیم داند  
 را بنوعی باید بود و بصفه سلوک باید کرد که از روشنایی  
 نباشیم و چون بند این معنی ملاحظه کند بر وی  
 روشن گردد که خدای تعالی مصطفی را برای چه فرموده  
 امر و بر مؤمنان سلام کوی که اذ اجاءک الذین  
 یؤمنون با یا اتنا فقل سلام علیکم تا فراموش  
 بر ایشان سلام گوید که سلام قول من رتب رحیم  
بیت روزی که ز تو سلام باشد ما را آن روز ملک غلام  
باشد ما را و دیگر ادب بعد از سلام مصلحت است قال  
النبی صلی الله علیه و آله و سلم ما من مسلمین یلتقیان ثم  
قیصبا حان الا عفرهما قبل ان یتفرقا یعنی نباشد که

صاف



و مسلمان با یکدیگر ملتفت شوند پس مصافح کنند  
 که بپایمزد خدای تعالی هر دو را پیش از آنکه متفرق شوند  
 ای عزیز در مصافحه که رسانیدن دست بدست است  
 ایمانیت بعهده روز است و اشارتیت به سعت روز  
 میثاق که چون مومنان بیکدیگر رسند و دست بیکدیگر  
 دهند گویا بزبان حال میگویند که زنهار عهد و پیمان  
 از سر افروزش مکنید و سمت پوفائی بر صفح احوال  
 خود مکشید و از مضمون یا ایها الذین آمنوا و فرما  
 بالعقود غافل مگردید و از جزای او فرما بعملی  
 اوفی بعهده که داخل میشوید قل از عهد عهد اگر  
 برون آمد مرد از هر چه گمان بری فروز آید مرد اما قیام  
 بحقه تعظیم بعضی گویند نشاید و دلیل ایشان حدیث  
 است که ابراهیم علیه السلام روایت میکند که رسول خدا علیه السلام  
 پیران آمد بر عصای تکیه زده حاجه تعظیم و می خواستیم  
 فقال لا تقوموا له تقوموا الاحاجه تعظیم بعضها

بعضاً

بعضاً یعنی برخیزید چنانکه برخیزند عجم بعضی از  
 ایشان بعضی را تعظیم میکنند و جمع دیگر بر آنکه  
 قیام برای تعظیم صحیح که لا یوان باشند ادب و  
 نیست و دلیل ایشان هم حدیثی است که در صحیح بخاری  
 وارد است که روزی سعد بن معاذ می آمد بدو از کوفه  
 نشتیم چون بنزد یک مسجد رسید رسول خدا را انصاریان  
 را گفت قوموا الی سیدکم یعنی برخیزید برای محبت  
 خود اما جلوس در مجلس نبوی که به تواضع ارباب  
 انساب است و سنت مجلس است کما قال ص خیر المجلس  
 او سعه و قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا قیل  
 لکم تقسم فی المجلس فافسحوا فیسع الله لکم  
 و مراد از سعت مجلس ترک تکلف است که آن آداب انبیا  
 و اولیاست و عادات عرفا و اتقیا که آن اتقیا آمده  
 بر آئین التکلف و آداب پیران شدن از مجلس سلام  
 نود بیست چنانچه گذشت و دیگر از آداب حسنه عایت



حقوق اخوانست و آن بدین چیز باشد اول پوشیدن  
عیوب ایشان **قال** النبي صلى الله عليه وآله وسلم من  
رأى حورة فسترها كان كمن أحيى مؤمرا يعني هر که  
قبیحه بپند از برادر مؤمن و آنرا بپوشد همچنان باشد  
که مرده را زنده کرده باشد و در حدیث دیگر واقع است  
که هر که پاره مؤمن بدرد خدای تعالی پدید آورد بدین **نظم**  
هر که پاره کسان بدرد پاره اش را در پیکر نکند از بدن  
اینجهان مزین مکافات بدو بداند آن همان که میکاف  
دوم انصاف ایشان دادن و آن سخت ترین کار است  
**قال** النبي صلى الله عليه وآله وسلم انصاف على انصاف  
على نفسك ومواساة الاخ في مالك و ذکر الله تعالی  
فکمال **نظم** کز توان انصاف آید در وجود بدی  
در کج و در سجود **بیت** رسم بزرگان بود انصاف کار  
کار خسان نیست بجز خوار دیدن انصاف چو بنیاد  
در شمر که چه که مینابود سیم و فاعودن بعهد ایشان

برادری است که  
بداد برادر مؤمن  
بریک نشود

**قال** الله تعالى و اوفوا بالعقود **العهد** کا منسوب  
**قال** النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان حسن العهد من  
يعني بدست که نیکوئی عهد از امانت **بیت** وفا کردن  
مؤمنانست و فاهر کس که دارد مؤمنانست هر که قدم  
در عالم وفا نهاد و هر چه در رسته میثاق و عهد میباید  
بندد بشبه دیدن جانش تماشای چهره مقصود  
کرد و مشام جانش بنمایم شمایم و جودان مطلوب  
معطر شود **نظم** نیست بر مردم صاحب خدای از  
عهد پسندید تر دست و فاد که عهد کن تانشوی  
عهد شکن چه کن سک و فای بر یا نیستش ز آدمی  
به که وفا نیستش چهارم شرایط تقویت با ایشان مرا  
داشتن و اصل تقویت سچیز است در گذشتن از گناه  
جرم کاران و خشم از ایشان فر خوردن که و الحاطین  
الغیظ و دیگر جای کسی که با وی بدی کرده باشند نیک  
کردن که گفته اند **بیت** بدی را بدی سهل باشد جزا اگر



مردی احسن الی من اساء و دیگر تحمل از آزار مردم کردی  
**حکایت** خیر نساج رحمه الله از جمله مردان راه حق بود  
 روزی در کچه میزوت مردی خنوباف بری رسید و او را  
 بدید قضا را بر شکل وی بند از او کز خیمه بود تصور کرد  
 که مکر اوست او را بگرفت و بخانه آورد و انواع توبیخ کرد  
 چو اگر خیمه ز خیمه را شمر آمد که سخن او را دروغ کند و  
 فتوت رواندیک که او را بخل سازد تن بکاروی در داد  
 روز کاری برین برآمد آن مرد غلام خود را یافت داشت  
 که این شخص بزرگ روزگار و یگانه دهر است بیامد و  
 و پای و را افشاد و گفت یا بزرگوار مرا سهوا افتاد و گمان  
 بردم که بنده من تو چو انکار نکردی گفت در فتوت  
 نشاید ظن مسلمان را در حق خود خطا کردن و بخی که از تو  
 بردم ترا حلال کردم نانه که بر سفر تو خوردم تو نیز مرا بخل  
 کن فتوت اینست **بدت** هر که بر صله فتوت با ریافت  
 فیض ربانی بسوی او شتافت **په** فتوت کس جایزه نبرد

هر که به فقر فتوت مانند مرد زندگانی اگر خواهی مدد  
 در فتوت کوشی جان و السلام **نجم** با ایشان مدد را  
 و حواس کردن **قال** مدد الله الناس صله و در امثال  
 گویند و در راه مادمیت در راه و چنانچه مدد را  
 را ثواب صدقه است مصلحه را نیز همین ثواب است و بلکه  
 زیادت **وقال** النبي صلى الله عليه وسلم افضل الصدقة  
 اصلاح ذات البین یعنی فاضله بن صدقه بصله او است  
 میان جمعی که ایشان را با یکدیگر کینه باشد و بسبب آن کینه از  
 یکدیگر متفرق شده باشند **قال** الله تعالی خیر فی کثیر  
 من خیر همه الامن امر بصدقه او معروف او اصلاح  
 باین الناس **وقال** ایضا الصلح خیر یعنی بهترین چیزها  
 صلحت و مصلح احوال مردم بهر قدمی که بر میدارد ثواب  
 جمیل بسیار **بدت** در صلح و صلاح کوشش اصلاح زیرا که  
 فلاح در صلاح است **و صلح** **نجم** **قال** النبي صلى الله عليه وسلم  
 والله و لم حق المسلم خمس قد السلام و عیاده المريض و ایتلاف

در اشار آمدن است که امین  
 مثله و اصبح بین الناس فدا  
 صلح اذ كان الصلح  
 موافقا و اصلاح ذات  
 البین خیر الفوائد



حضرت رسول

لجنازة واجابت الدعوة وتشتت العاطس من رما  
 که حق مسلمانان بر یکدیگر بخت اول رد کردن سلام و تحية  
 در باب آن گذشت و رد بر مسلمانان زیاده از سلام باید  
 یعنی اگر مسلمان گوید السلام عليك باید گفت و عليك السلام  
 و رحمة الله وبركاته و اگر غیر مسلمان سلام گوید همین را رد  
 باید کرد بیه زیاده یعنی عليك باید گفت و پس تا بدین آیه  
 کار کرده باشی قال الله تعالی و اذا حیتیم بتحیة خیر  
 یا حسن منها اورد و ها دوم از حقوق عیادت بیمار  
 قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ان المسلم اذا عاذاخه  
 المسلم لم یزال فی حرقة الجنة حتی یرجع یعنی چون مسلمان  
 عیادت کند برادر مسلمانرا همیشه باشد در حیلان میوه  
 بهشت تا وقتی که باز گردد و دعاء بیمار مستجابست خصوصاً  
 آنچه از برای عیادت کنند گوید چنانچه در حدیث آمده  
 اذا عذتم مریضاً فالتسوا منه ان یدعوا لکم فان دعاءه  
 کدعاء الملائكة یعنی چون مریض را عیادت کنید از او التماس

نمایند

نمایند تا جهت شما دعاء خیر کند که بدست که دعاء او  
 همچون دعاء فرشتگانست و دعاء فرشتگان بیشک  
 بود پیش آه و اوتیر مستجاب بود و سنت آنست که دست بر  
 بیمار نهد یا بر پیشانی او و با او سخن خوش گوید و خوش  
 دل او سعی نماید که فائز عیادت اینست بیت چون فرخ بر  
 تنوائی گرفتن از بیمار قدم زرفتن و پرسیدنش در بزم مدار  
 هزار شربت شیرین میوه مشهور چنان مفید نباشد که بوی  
 صحبت یار و در امثال آمد که لقاء الخلیل شفاء العلیل و دیگر گویند وصال محبوب  
 و دیگر گویند العیادة عبادة نظم شکل عیادت احیای  
 عیادتست اما بنقطه ز عیادت زیادتست و ستم از خود  
 اتباع جنایانست یعنی در چنانچه مؤمن زفتن که در آن  
 اجر پشمار و عودست قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 من اتبع جنازة مسلم ايماناً واحساناً و كان معه حتی یصلی  
 علیها و یفرغ من دفنها فانه یرجع من الاجر بقیر اطین کل  
 قیرا مثل احد و من صلی علیها ثم یرجع قبل ان تدفن

و دیگر گویند وصال محبوب شفاء المکر و بیه



فانه رجوع بقبراط یعنی هر که پیروی کند جنازه مسلمان را  
از جهت ایمان و احسان یعنی خاص از برای خدای و  
تصدیق کردن هر ثوابی که وعده کرده است و طلب آن  
نمودن و چون پیروی کند و با او باشد تا بر او نماز  
گذارند و از دفن او فارغ شوند بدرستی که باز کرد  
با او و قبراط مزد هر قبراطی مثل کوه احد بزرگتر و  
اگر پیروی کند با جنازه و با او باشد تا نماز گذارند و  
باز کرد پیش از دفن با او باشد یک قبراط از مزد و چنانکه  
تشییع جنازه را ثواب بسیار است زیارت قبور را نیز  
جزا بشمار است ای عزیز در زیارت کردن قبرها فواید  
اول آنکه دیدن قبور مذکور موقت قال النبی صلی  
علیه و آله و سلم زور و القبول فاتها تذکر الموت یعنی زیارت  
کنید قبرها را پس بدرستی که آن بایاد دهد مرد را دیگر  
دعا کردنست مر اموال را که محتاجند بدعای احیاء و ازین  
بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه که بگویند

رسید عمر بر ایشان سلام کردی و ایشان را آمرزش بخشید  
و در حدیث آمده است که چون حضرت بکبرستان  
رسید روی بقبرها کردی و گفته السلام علیکم یا اهل  
القبر و یغفر الله لنا و لکم انتم سلفنا و نحن بآلکم  
و دیگر طلب یاری کردنت از ایشان که فیض تجلی دارند  
قال اذا تحیرتم فی الامور فاستعینوا من اهل القبور  
ای عزیز فایده کلیدی در زیارت قبور افاده و استفاده است  
و توضیح این سخن چنانست که روح زایر فیض کسب  
و بجهت وجود آلات بدن فیض تجلی ندارد بواسطه تعلق  
بعوایق دنیوی و روح مزور فیض تجلی ذات دارد سبب  
تجدد از علایق اما فیض کسب ندارد بجهت فقد آن  
آلات پس هر یک محتاج دیگرست در آن فیض خاص و چون  
زایر فیض خاص نماز و دعا بهر روح مزور رسانند  
روح نیز از فیض تجلی نسبی روح زایر دهد و هر دو  
چون آینه در برابر یکدیگر باشند از انوار فیض یکدیگر



عکس پذیر کردند و حال این صورت وقتی روی  
 نمایند که میان آن دو روح مناسبتی تامه باشد برآید  
 روح جنسیت فیض از یکدیگر محالست **پس** جاذبه جنس را  
 همه جنس در آن جنس بر جنس است عاشق جاذبه آن  
 خوب خوش را کند جنس این بدان طبیقات طیبین  
 بروی بخوان تلخ با تلخان یقین ملو شود کی دم باطل  
 وین خوش شود طبیقات آمد بسوی طیبین **لخنیثین**  
**لخنثیات** است همین چهارم از حقوق اجابت دعوت است  
 یعنی چون کسی را بهمان خواند باید که از آن تنگ نداد  
 و بد بخارود تا حق مسلمانی بجای آورده باشد **قال**  
النبی صلی الله علیه و آله وسلم لودعیت الی کراخ لا حجت  
 یعنی اگر مرا بخوانند بهمانی و طعام ایشان پاچه کوستند  
 باشد هر آنی من اجابت کنم چاین معنی دلیل بر کراخ  
 و ثواب ضیافت و اجر مهمان داری بعد ازین مذکور خواهد  
 شد پنجم از حقوق تشمیت عطس است یعنی جواب او

باز داد

باز دادن و این بشرطی باشد که عطسه نزد خدا نیا  
 حمد گوید و اگر حمد نکوید جوابی نباید گفت **قال**  
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذا عطس احدکم فشموه  
 وان لم یحمد الله فلا تسموه اما اگر حمد گوید البته  
 جوابی باید گفت **قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم اذا  
 عطس فلیقل الحمد لله علی کل حال ولیقل الذی یرید علیه  
 یرحمک الله ولیقل یرید یکم الله ویصلح حالکم **یعنی**  
 چون یکی از شما عطسه کند باید که بگوید الحمد لله علی  
 کل حال و آنکه بر وی رد خواهد کرد گوید یرحمک الله  
 باز عطس جواب او گوید یرید یکم الله ویصلح بالکم  
 و جواب عطس از سه کوفت زیاده ادب نیست اگر خوا  
 بگوید و اگر نخواهد **وقال النبی صلی الله علیه و آله**  
 شمت احاک ثلثا فان زاد فهو کامر و چنانکه ادب  
 عطس تحمید و تشمیت است ادب تشاوب یعنی دهان  
 درم اخفا و امساکست **قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم****

چون م  
 محمد الله م  
 احکم م  
 بالکم م



اذا اثناء بر احدكم فليمسك بيده على فمه فان الشيطان  
 يدخل بعينه چون دهان در بدید آید یکبار از شما کو  
 دست برد دهان نه که شیطان بدان در آید اخل شود  
 ای عزیز تشاوب بیل غفلتست و عطسه نشان حضور  
 بواسطه آنست که عطسه را میگویند از خراست و دهان  
 در از شیطان **قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ**  
**يُحِبُّ الْعُقَاسَ** ویکبار تشاوب و تحقیق این مسئله  
 تبیین اسرار آن لایق این مختصر نیست **اصل پنجم**  
 در اوصاف ردیه و ردایل اخلاق و این اصل تیرج و صلست  
 و هر صلی مشتمل بر حدیثی که از مؤلفان چند از صفات  
 ذمیه و اخلاقیه معلوم گردد **و اصل اول قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى**  
**اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا**  
**أَوْ لَيْسَ لَكَ مِنْهُ مَالٌ** که هر که ایمان دارد بخدای بر و روز  
 قیامت کو سخن نیکو گوید یا خاموش باشد که سکوت کلام  
 زیانست تا از ناکلفتن محفوظ ماند تعاهد سنانک آن

مع اصل

حضرت رسول

اللسان

اللسان سریع الى المرء في قتله **بیت** اگر سلامتی خواهی  
 همیشه جانت را نگاه دار هیچ در دهان زیانست را  
 اما سخن بر چهار قسمست قسمی تمام نفعست و آن سخن  
 حقاقت و دعوت خلق به راه دین و قسمی تمام ضرر است  
 آن سخنان باطلست و آنچه شرع از آن نهی کرده و قسمی  
 که هم در نفعست و هم ضرر و آن سخن در خلافیات  
 و مجادلات علیه و قسمی آنست که نه در نفع است و نه  
 ضرر و آن سخنان نیست که مستغنی عنه است اما باطل  
 نیست و مادر بیان قسم ثانی نکته چند بیاوریم و جزا  
 هر یک از آن سخنان که نهی عنه است بیان کنیم **نکته** از  
 جمله آنچه سکوت از آن واجبست غیب کردن برادر  
**قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا** **قَالَ النَّبِيُّ**  
**صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْغَيْبَةُ أَشَدُّ مِنَ الزَّنا** یعنی کناه  
 غیبت سخت تر و زیاده تر است از کناه زنا و بعد ازین  
 سخن عقوبت کناه زنا مذکور خواهد شد ای عزیز



غیبت کردن نامه عمل را از طاعة پاک گردانند و از  
معصیت پر سازد آورده اند که روز قیامت نامه  
عمل را بدست بنده دهند در آن نکرده هیچ طاعة بنده  
گوید الهی این نامه من نیست خطا باید که بنده من  
خطا نکنم این نامه قست اقرء کتابک گوید الهی من  
دنیا نماز گذارده ام و روزی داشته ام و زکوة داده  
ام و از من خیرات و حسنات حاصل شده یکی از آنها را  
نامه نیست جواب آید که آری این همه کردی اما غیبت  
میکردی آنچه از طاعة کردی میدیم و آنچه از غیبت  
میکفیم میشنیدیم حسنات ترا بدان کسانی دادیم  
که غیبت ایشان میکردی تا تو بغیبت ایشان بد و رخ  
روی و ایشان بطاعة تو برب بهشت **حکایت** روزی  
حسن بصری را که غیبت کرد حسن فرمود تا طبقه  
حلوا پیش وی بردند و پیغام داد که شنیدم که بعضی  
از حسنات بدیوان عمل ما فرستادی ما نیز ترا حلوا فرستادیم

ای

تادهان شیرین کنی و شیخ شیراز میفرماید که **نظم**  
من از نامه مردم بدشتی برم **نکوه** بجز غیبت مادر مرا  
که در ابتدا بر و مردم کان خرد که طاعة همان به که مادر من  
و غیبت شنیدن نیز کنا هست چنانکه حضرت امیرالمؤمنین  
و امام المتقین علی ابن ابیطالب علیه الصلوٰة و السلام میفرماید  
که السامع للغیبت احد المتغایبین و سميعک حین  
سماع القیح کصون المسان عی اللفظ به فانک  
عند استماع القیح شریک لقایله **بیت** گوش من در  
غیبت کران تا تو هم بناز نباشی در آن **حکایت** شیخ  
ابو الحسن نور علی گوید با ایا سر این معاویه نشست بودم  
کسی را خواستم که غیبت کنم آیا گفت تو اسال بغزای  
فرنگ رفقه بودی گفتم نه گفت عجبست که کافران فرنگ  
از تو امان دارند و برادران مسلمانان ایمن نیستند **بیت**  
رفقه که غایت بشد ای نیک نام دو چیز است از وی بفریقان  
یک آنکه مالش بی اجل خورند دوم آنکه مالش بغیبت ببرد

که او غیبت می شنود  
من عجب از آن غیبت  
نابنده



بدانندش خلوت از حواکه نیست ز غوغای خلتش خجسته  
**نکته** و از جمله تنهات یکدیگر دروغست قال رسول الله  
صلی الله علیه و آله ایاکم و الکذب فان الکذب  
فجور و ان الفجور یهدی الی النار یعنی هر کس باید کرد از  
دروغ که دروغ فجور است و فجور کارهای بی سامان کردن  
باشد و فجور راه نماید بسوی دروغ ای عزیز بنای تقا  
خلق بر کذبست قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
آیه المنافق ثلثة اذا وعد خلف و اذا ائتمن خان  
و اذا احدث کذب خلاف وعده و خیانت تیر محض  
و هر که دروغ پیشه کند در لعنت خدا گرفتار باشد که  
اللعنة الله علی الکاذبین کذیباد همه کناها  
**حکایت** یکی از نو مسلمان بحضرت شاه ولایت الکبیر  
علیه السلام آمد و گفت یا امیر المؤمنین در اسلام من  
بسیار است مرا اجتناب از جمیع میسر نمیشود و لیکن یک  
از جمیع اختیار کن تا از آن احتراز کنم حضرت امیر فرمود

که دروغ

که دروغ مکاری قبول کرد و بیرون آمد تپش بر مست  
 افتاد و طبعش میل بشراب کرد با خود اندیشه کرد که اگر  
 امیر مرا پرسد که شراب بخوری اگر گویند دروغ گفت  
 باشم و اگر گویند آری هر آینه حد شرع بر من براند از  
 آنجا در گذشت و بقمار خانه رسید همین اندیشه کرد  
علی هذا القیاس از تنهات هر چه بدان میرسد این  
فکر میکرد تا بخدمت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام  
و السلام آمد و گفت یا امیر المؤمنین راههای همه منا  
بر من بسته امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت راست میگو  
مجمع همه کناها در دروغ است و مال حسنات راستی  
راستان رستند روز شمار جهد کن تا از آن شمار شوی  
اندر آن رسته شکاری دان تا در آن رسته شکار شوی  
و در سوگنده دروغ چه توان گفت قال النبی صلی الله  
ما حلف الف بالله فادخل فیها مثل جناح بقو  
کذبا الا کانت فی قلبه نقطة سوداء الی یوم القیمة



یعنی بخورد هیچ سو کند خورد بخد سو کند پس در آورده  
در آن سو کند مثل پریشه دروغ الا که باشد آن سو کند  
دروغ در دل وی مانند نقطه سیاه تار و قیامت و چون  
بهر سو کند دروغ نقطه سیاه بدید آید بیه بر نیاید  
که تمام دلش سیاه گردد و روز قیامت موجب سیاه روی  
وی شود و سیاه روی علامت عذاب باشد قرآن تعالی  
ولما الذین اسودت وجوههم اکفرتم بعد ایمانکم  
فلذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون و از جمله آنهایی  
غیر است قال لا تدخل الجنة تمام یعنی سخن چاین  
بهشت نرود و چون در بهشت نرود مقررات که جای  
دو رخ خواهد بود ای غیرین سخن چاین را نرود خدای  
قدی نیست قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ذوالو جهین  
لا یكون وجیها عند الله و بن کان گفته اند که چون سخن  
چاین خبری نرود تو آورد که فلان ترا چاین گفت یا  
جای تو چاین کرد بر تو شن چیز واجب شود اول

نمایی

انکه

انکه او را راست کوندان و سخن او را باور نداری که  
سخن چاین فاستواست چنانچه هر تعالی میفرماید که  
ان جاءکم فاستو بنیاء و سخن فاستوا اعتبار ندارد  
دوم انکه او را منع کنی که سخن او منکر است و نهی منکر  
واجبت سیم انکه او را دشمن داری که او دشمن خداست  
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ابغضکم عند الله تعالی  
المشائون بالنمیمه چهارم بر برادر مسلمان ظن بد باری  
که ان بعض الظن انهم نجس در کار مسلمانان  
نکنی که ولا تجسسوا ششم هر چه سخن چاین گوید چاین  
نکنی و اصل آنست که او را پیش خود راه ندی پس سخن چاین  
کند تازه جنک قلیم هفتم آورد نیکم در سلیم میکن  
دو کس جنک چون انشراست سخن چاین بدخت چیز کش  
و مقررات که در سخن چاین غمازی نیز در برج است که  
هیچ صفت بدتر از آن نیز نیست چنانچه شیخ شیرازی  
نظم خلا و آورد در میان دو دوست زناخورد و تیر و آیه که او



ندیدم ز غماز گشته تر نکون طالع و نخت بر گشته تر  
 کتد این و آن خوشه کرباره دل وی اندر میان کور و نخت و خجل  
 و از جمله آنها یکی می نخواست قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم  
 لا تعداد اخاك ولا عازله يعني مجادله مکن و ستیزه نما  
 با برادر مؤمن و مزاج با او نمایی که مزاج پیشتر آفت  
 که بتیاع کتشد ای عزیز نتیجه مزاج یکی از دو چیز است  
 یا کینه بر مزاج کتشد یا استخفاف با او چنانچه حضرت  
 ولایت امیر المؤمنین علیه الصلوٰه والسلام میفرماید که  
 من کثر من احد له یخل من حقد علیه و استخفاف به  
 و مترجم این کلام بود **بدت** هر که سازد مزاج پیشه خویش  
 که امیر است پاسبان گردد در هر دیدها سبک باشد  
 بر همه سینه کاران گردد گفته اند که مزاج روا باشد شریط  
 که جو حق نکونید و از حضرت رسالتیه منقولست که  
 ان لا مزاج ولا قول الاحقا و آنچه درین باب حضرت  
 میفرمایند و در کتب احادیث مسطور است از آن جمله

خوش طبعی

زنی و زنی پیش حضرت رسالت آمد و از شوهر خود  
 میگفت حضرت فرمود که شوهر تو آنست که در چشم او  
 سفید هست زن گفت نه در چشم او سفید است  
 رسول گفت هیچ کس نیست که در چشم او سفید است  
 و بمانند این نوع از ایشان مرویست اما ایشان  
 کمال بوده اند هر چه گفته اند همه بجای خود لایق و مناسب  
 بوده و لیکن درین زمانه مزاجی که واقع میشود آنرا  
 نمیدانند و ضحک بسیار بر آن مرتب میشود و ضحک  
 را بمیرانند پس بهتر آن بود که ترک مزاج کنند **بدت** بطبیعت  
 که چه شمع بر فو زنی از آن طبیعت چو شمع خود بسوزد  
**نکته** و از جمله آنها سخریت و استهزا و نخس و ذنوبست  
قال الله تعالى فاتخذتموهم سخریا و هر که امر و نهی  
 کند با مسلمانان فردای قیامت با وی همین خواهند کرد  
قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المستهزؤون بالناس  
 یقع لهم باب الجنة فيقال لهم باب من الجنة فتبخی

موقع



احد هم بکرت و غمته فاذا جاء اغلود و نه یعنی جماعه  
 مستهزبان و از روز قیامت پیاورند و بنزدیک بهشت <sup>بدانند</sup>  
 و در یکشانند از بهشت و گویند بیا بنید چون نزدیک  
 رسند بنزار غم و اندوه آن در آیدند و حضرت فرمود  
 که چندان با ایشان سخریت کنند که دیگر هر چند در  
 بکشایند و ایشان را بخواهند نیایند از آنکه نومید شده  
 باشند و حق سبحانه و تعالی ازین خبر میدهد که فالق  
 الذین آمنوا من الکفار یضجون **نکته** و از جمله آنچه  
 زبان از آن خاموش باید داشت یک فحش است **قال**  
النبي صلى الله عليه وآله وسلم المؤمن لا يكون فحاشا قال  
يضمهم الله لا يحب الفاحش المتفحش الصياح في  
الاسواق یعنی خدای دوست ندارد فحش گویند را و کسی  
که خود را بتکلف بر فحش گفتن دارد و کسی که در بازار فریاد  
زند و سب کردن نیز از کبار است و لعنت کردن بسیار  
مذموم است قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المؤمن ليس

بلعان

<sup>کسی</sup>  
بلعان و لظعان یعنی نومن لعنت کنند نیست بر هیچ  
و طعن زنده نیست بر هیچ کس ای عزیز لعنت کردن کار  
دشوار است چرا که بر کسی لعنت کنی و او مستحق آن نباشد  
لعنت بلاعن رجوع کند قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم  
من لعن غیر مستحق عادب اللعنة علیه بل بر اجمال  
توان کرد چنانچه حق تعالی میفرماید لا لعنة الله على الكاذبين  
وقال الله تبارك و تعالی لعنت الله على الظالمين **نکته** و از جمله  
آنچه باید که زبان بر آن جاری نشود کلماتیست که موعی  
بمعاشرت باشد که حضرت رسول الله علیه و آله و سلم از آن  
نهی فرموده اند قال رسول الله تبارك و تعالی او حی الی  
ان تواضعوا حتی لا یفرح احد علی احد ولا یبغی احد علی احد  
یعنی خدای تعالی و حی کرد بمن که تواضع کنید تا یکی از شما بشد  
خبر نکند بر دیگری و یکی از شما بر دیگری ستم نکند و حدیث  
طویل آمد است که الناس کلهم بنو آدم و آدم من تراب  
یعنی هر دو مان همه فرزندان آدمند و آدم مخلوق از خاک است

لی



خاک را چه خرد و جای دیگر میفرماید نسبت یکسان  
 که با ما فرزند خود از جمله قضایا و معانی عاقل  
 و خال باشد **نظم** از پدر مردم ملاف ای جوان  
 که نه سکه چو خوشی از استخوان **بیت** که دنیا پدر چسبید  
 پدر خویش باش اگر مردی روزی که بزرگ بایست بود  
 فرزند من نداشت سود **وصل دوم** قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم یا کم والظن فان الظن الذی الحلیت  
 ولا تجسسوا ولا تفسحوا ولا تناجسوا ولا تحا  
 ولا تباعضوا ولا تذاووا وكونوا عباد الله اخوانا  
 میفرماید که پرهیزید از کمان بد بد رسته که بد کمانی مرغ  
 تر حدیثی است از برای آنکه او حدیث نفس است و نفس  
 دشمن کذاب فرماید بناوا است که ان النفس الامارة  
 بالشوء و تجسس میکنید یعنی در پی تحقیق کار مردم مروت  
 و تجسس مهای خلق نمائید تجسس در خیر متعلست و  
 تجسس در شر یعنی در پی نیک بد خلق مروت و بهم خود

ان الله من يقولها اذا  
 كثر الغنى من يقولها

مشغول

مشغول مروت و با خلق مکر میکنید و در بهای چیزی زیاد  
 میکنید به نیت خریدن و بر مردم حسد موزید و متن  
 میکنید و پشت بر یکدیگر میکنید و با بشید ای بنده کان  
 خدای برادران یکدیگر ظاهر حدیث این بود و درین  
 حدیث شش چیز است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
 از آن منع میکند و هر یک یک نکته گفته خواهد شد **نکته**  
 حضرت منع کرد از بدگمانی که آن حدیث نفس و وسوسه  
 شیطانست و خدای تعالی از آن نهی فرموده است که یا ایها  
 الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن  
 اثم و تا کمان نیک توان برد به بنده کان خدای تعالی جوا  
 کمان باید برد و از برای خود بنده حاصل باید کرد **نظم**  
 زلفار کمان بد مردم نبری تا تیر بدان کمان ایشان نخوری  
 خواجه فرمود که نیک و بد مردم را تفحص میکنید که تجسس  
 مردم مشغول باشد بد ایشان و با خلق مشغول مروت  
 غم خود نتوانی خود **بیت** غم خود خو که غم غم خویش است

بیت



همه غمها که است و این پیش است ای غریب <sup>است</sup> آن شرفیست  
که بتفحص مقامات خلایق و صفات و به بد و نیک ایشان  
وابسته شود و مجرد آنست که نه بنیک مردم مشغول  
باشد و نه بد کیست بلکه با خود پندارد و به مقامات خود سگ  
که راهی دور رود و از در پیش است چون هادم اللذات حرفی  
در **حکایت** بزرگی از مسافری سؤال کرد که در عالم بکشته  
کرادیدی که از او توان گفت گفت من در عالم یک مرد و نیم  
دیدم ام گفت معنی این سخن چیست و آن مرد و نیم مرد  
کدامست گفت کسی را دیدم که پیوسته نیک مردم میگفت  
و هرگز بد کسی از او نشنیدم او اینمرد میگوید و یکی را  
دیدم که نه از نیک مردم میگفت و نه از بد مردم و خدای  
متوجه بود و پنداری خلقت نداشت او را در تمام میدانم و شیخ  
عطار میفرماید **نظم** ترا تا نیک بد همراه باشد نه دل  
پندانه جان آگاه باشد **ایضا** تا چند غم نیک بد خلوتی  
از نیک و بد خویش چنانچه **ایضا** ای غریب نیک مردم گفتن

چنینست

چنینست <sup>حکایت</sup> ایابد خلوت جستن و غیب ایشان گفتن  
باشد **قال** رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تؤدروا <sup>المسلمین</sup>  
ولا تغیروا و هم ولا تتبعوا عوالتهم فانه من یتبع  
عورۃ اخیه المسلم یتبع الله عورته و من یتبع الله  
عورته یفضحه و لو فرج جوف رجله میفرماید که بخا  
مسلمانان را و سرزنش نکنید ایشان را و از پی عورت  
ایشان مروید یعنی افعال قبیح ایشان که آنرا باید پوشیده  
ظاهر نکنید بدست که هر که از پی عورت مسلمانان رود  
خدای تعالی اتباع عورت او کند و هر که خدای اتباع عورت  
او کند او را فحش کند و رسوا سازد و اگر چه در میان  
خانه خود باشد و محصل این سخن آنست که هر که خدای  
که عیب مسلمانان ظاهر کند تا او را رسوا سازد خدای تعالی  
همان ظاهر کند عیب او را رسوا سازد و فضیحت هر چه  
بوی رساند ای غریب جویند مردم باید که در خود  
نگردد اگر عیب دارد چرا از عیب دیگری نفس زند و اگر عیب

نید



عیب خونی مردم را عیب تمامه داند و خونی از آن  
 بگذراند یعنی عن عیب غیر الذی اعرفه فی من  
 العیجامل و در انجیل وارد است که بعیب خلق منکر  
 چون خداوندان بعیب خود نگر چون بندگان خاشا  
 در چشم دیگری بینند و در خسته در دید خود میگذری  
**نظم** عیب کسان منکر و احسان خویش دیده فو بر  
 بگر بیان خویش در هر چیزی هنر و عیب هست  
 عیب رهان هنر او بدست چه کیست ز بسا  
 زشت کش نه حکیم از بی کاری سرشت دیگر فرمود که  
 تناجش مکنید یعنی در نهای چیزی مزاد مکنید  
 آنکه نیت خریدن که اگر نیت خریدن باشد آن  
 طمع است و اگر فکر خریدن نیت آن مکرست  
 تا مشتری حریص شود بر خریدن و آن و این هر دو  
 صفت مذمومست اما مکر تبی او بصاحبش باز  
 کرد و لا یحیی المکر السیتی الا باصله و قال النبی

صلی الله

صلی الله علیه و آله من حفر بئرًا لایخذه فقلبت  
**بیت** هر که چاهی کند برای کسی خود در افتد بجاه خود  
 من نیک تو خواهم و تو بد خواه منی تو نیک بیند و مرا بد  
 اما طمع بدترین صفتیست در آدمی قال النبی صلی الله  
 علیه و آله سلم الطمع یهدی الی الطمع ای بساطع که مود  
 شود بزنگار دل ای غیر من مذلت طمع همین است  
 که طامع را از پیشگاه عزت بصف نعال مذلت می افکند  
 چنانچه حضرت شاه ولایت امیر المومنین علی ابن ابی طالب  
 علیه الصلوة و السلام میفرماید که الطامع فی وثاق  
 الذل **بیت** عزت ز قناعت و خواری ز طمع با عزت  
 خود بساز و خواری مطلب قال صخر من قنع و ته  
 من طمع گفته اند که طمع نتیجه است و چون این  
 صفت در نهاد کسی سر بریزند از هر نوع که باشد غبار  
 وحشت او غشاوه نور ایمان گردد و قبله حقیقه آخر  
 پذیرد و از جمله اوصاف فیمیدر صورت و معنی آن



مقدار مذلت و استخفاف مردم نرسند که از طمع  
 کسی از رخ طمع بر خورده که آمد برین در که بر سر خورده  
 و نه الواقع طمع در ذات خود امری ناسایسته است اما  
 بکسی لایق آن نباشد طمع کردن تا شایسته تر باشد  
 چه طمع اگر از کریم کسد و صف ذمیم نباشد ابن عساکر  
 از حضرت کریم طمع کرد که والله اطمع ان یغفر خطیئة  
 یوم الدین این طمع مذموم نیست بیت انکو طمع از  
 در خدا کرد مرد ارکشی سبک رها کرد اما بانبای ایام  
 طمع کردن آدم اخلاق و آدم اوصافست چه طمع خوب  
 از اردل ایشانست و چه حضرت از آزار دلهای بدتر نیست  
 و این فقیر درین باب میگوید نظم از طمع آزاری باید دل  
 انبای هر بعد ازین ای کاش فی قصد دل آزاری ممکن  
 بعد ازین چه کس از خار خار حرم خواری نماند دید  
 ای غیرین در کربا خورشیان خواری ممکن دیگر نهی فرمود از  
قال الله تعالی ام یحسدون الناس علی ما ایتهم الله

من فضل وقایع آیاته والمحسد فان المحسد یا کل  
للمحسنات کما تأکل النار الخشب یعنی پرهیزید از حسد  
 که حسد بخورد و نیست کرد اند نیکنیها را همچنانکه  
 آتش هیزم را ای غریز حسد اذ آفعال و اذ خصایص  
 و حسود بدترین رجال بن کران گفته اند که حسد شر  
 از شعلهای آن آتش که ابلیس از آن مخلوق شد لاجرم  
 خاصیت اصل خود دارد و اندک و بسیار و بسیار و او  
 مؤثر است و اصل او از دنا و تهمت و خباست طمع  
 بدید آید که متابعی چهل اند و از اینجاست که اظهاری این  
 صفت بر نقصان عقل و قلت فطنت دلیل و وضاحت  
 نه بکنی دایم حسود از راجحه دیگران در رنج باشد و از  
 شادوی دیگران در غم و هر کجا کسی پای نشاط بن زمین  
 او دست حسرت بر سر زدن گیرد و بسبب بر هر کس  
 خشمگین باشد چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
 میفرماید که للمحسد منعاظ علی من لا ذنب نظم



توانم آنکه نیازم اندر آنکس حسود را چه کنم کفر خود  
برنج درست بمیزان برنجی حسود کین رنج نیست که از  
مشقت آن جز بمرگ نتواند دست اول کناهی که در آسمان  
پیدا شد حسد بود که ابلیس بر آدم برد و آن موجب  
لعنت ابدی و سخط سرمدی شد که آن علیک لعنة  
الی یوم الدین و اول کناهی که در زمین بدید آمد  
هر حسد بود که قاپیل را برها پیل پیدا شد تا ویرا  
بکشت و نصف عذاب اصل و نزع نصیب آمد که  
فقتله فاصبح الناد مین و در امثال آمده است که  
الحسود لا یسود و فی الحقیقه هر که حسد میبرد کوبیا  
بر خوض عذرا ضعیف ارد که چرخ فلان فلان خیزد اده و از  
انجاست که پهرات کوید هر که دانست که خدای تعالی  
در قسمت غلط نکرده از حسد درست بدست حسد  
رنج نیست سوزنده که آتش بجان افتد چه جای  
که از حسد آتش در جهان افتد مرنجان ای عزیز

زسود ۴ حسودان دل که تو سودی بدست آری  
ایشان از برای افند و دیگر نهی خود از دشمنی و ستیز  
با یکدیگر که نهال عداوت ثمره مشقت دارد و در حبه  
محبت میوه راحت بار آورده تظم درخت دوستی  
بنشان که در دل بیا رازد نهال دشمنی بر کن که در شیار  
آرد ای عزیز سینه که آینه انوار نیست که آفتاب شرخ  
الله صدمه لا اسلام حیف باشد که بکینه برادر مؤمن  
تیر شود و هر کس که کینه مؤمن در دل دارد عباد  
مقبول نیست و طاعتش را در حضرت عزت محل  
قبول نه قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوم  
اعمال الناس فی کل جمعة من یوم الاثنین و یوم  
الخمیس فی غیر کل عبد مؤمن الا عبد ابینه و ابن  
اخیه شعاء فقال اترکوا مذین حتی یغیا  
یعنی ضر کرده شود اعمال بندگان در هفته دو بار یک  
در روز و دو شب و یک در روز پنجشنبه پس بیاورد خدای تعالی



همه بندها که خود را الا بنده که میان وی و برادرش من  
 عداوت و دشمنی باشد خدای تعالی بفرستگان و حی فرماید که بگذارید  
 این دو کس را تا وقتی که باز گردند از طریق دشمنی و براه دوست  
 باز آیند و از آنجا معلوم میشود که امرش حق تعالی موقوف  
 بر محبت مؤمنان بایکدیگر و از نیست که هیچ طاعتی فاصله  
 از اصلاح ذات البین نیست بحکم این حدیث که ابودردا  
 از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت فرمود الا  
 اخبرکم بافضل من درجة الصیام والصدقة والصلوة  
 آیا خبر کنم شمارا بفاضلترین چیزی از درجه روزه و صدقه  
 و نماز گفتم بفرمایید یا رسول الله قال اصلاح ذات البین  
 یعنی بصلاح آوردن میان دو کس که نزاع باشد و بواسطه  
 آن جدل افتاده باشد میان ایشان که آن اصلاح حق  
 صلاح هر دو جهان است قال الله تعالی اما المؤمنون  
 فاصحوا بین اخویکم آنکه فرمود فساد ذات البین هر دو  
 یعنی بفساد آوردن میان دو کس و دشمنی آنکس تراشند

نزد تر اشند

نزد تر اشند موی که تراشند و این چه انگیز و دشمنی پیشه  
 شیطان است اقامید الشیطان ان یوقع بینکم العدا  
 و البغضاء **بیت** خواهی خواهی حق ز سر جنگ در گذار  
 با جمله جهان زدراشته در آوی صلیت کار آدم و جنبت کار  
 از دیو بر طرف شو و با آدمی کرای دیگر منع فرمود از آنکه  
 پشت بر هم آورند و امداد و اعانت در هم یکدیگر فری گذارند  
 بلکه باید که بایکدیگر ایلاف و استیفا سازند و زنده و ممد و معاون  
 یکدیگر باشند و هم درین معنی سخن چندی در بیان فواید جماعه  
 گذشت بتکرار آن محتاج نمیداند و الله اعلم بالصواب  
**وصلیتم** قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ثلاث  
 مهلكات شیخ مطاع وهوى متبع واعجاب المرء بنفسه  
 میفرماید که سه خصلت است هلاک کننده یکی غلبه زبان  
 و عجز بر ذوق هوای نفس که متابعت وی کند ستم محبت  
 مرد بنفس خود این سه صفت مهلكست و شمه از هر یک در  
 نکته ستم ذکر خواهد یافت **نکته** اول از مهلكات ثلاث

اصلاح ذات البین  
 بهر حال  
 کشند



بخلاست قال الله تعالى الذين يبخلون ويأمرون  
الناس بالبخل وقال صم اتقوا الشح فانه اهلك من  
كان قبلكم بهر هيزيد از بخل بدرسته که او هلاک کرد  
جماعتی که پیش از شما بودند ای عزیزان جمله صفات ناپسند  
جمع کلام مرادی را زبانی کار تر از بخل نیست چه که مولد  
نفاقست قال الله تعالى فلما آتاهم من فضله بخلوه  
وتولوا وهم معرضون فاعقبهم نفاقا فافى قلوبهم  
وجاء اهل نفاق فرو تر از مواضع همه در خیاست که  
ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار بخل  
مذموم فاعرض واجتنب عنه تكن عندك الامام مكرما  
و در امثال می آید که البخيل ذليل والليم ذمير بزرگان گفته اند  
که ذوات بر چهار قسم اند قسمی آنست که نخورد و جمع نکند  
و عطا دهد و آن حضرت الله تعالی است و هو بطعم ولا  
يطعم و قسمی آنست که نخورد و جمع نکند و ندهد و آن  
ملائکه است و قسمی آنست که جمع نکند و ندهد و بخورد

وآن

وآن ها آیند و قسمی آنست که مستعد جمیع این صفات  
آن آدمیا تند پس آدمی اگر نخورد و جمع نکند و بدهد آن  
جواد است و متخلق باخلاق حضرت فیاض علی الاطلاق  
و اگر جمع نکند و ندهد و نخورد مشا بهست بملائکه و این  
نوع از مردمان نادر است و اگر جمع نکند و ندهد و نخورد  
شبیهست ببهایم و در چنین کس بودی خیر نباشد و اگر  
جمع کند و ندهد و نخورد بدترین خلق باشد و از جمیع  
بهایم فرو تر بود که او لنگ کالای نعام بدهد اصل و گفته اند  
هر که نخورد و بدهد کرم است و هر که بخورد و بدهد تخت  
و هر که نخورد و ندهد بخیلست و هر که نخورد و ندهد  
لیم است و او از زل از زالی بود چه فائده اموال آنست  
بدهند و بخورند و نصیب آخرت با خود ببرند چنانکه  
گفته اند نخورد و بپوش و بپوش و بپوش بپوش و بپوش و بپوش  
کیسه کو بد بگری بگذاشت ای عزیزان علاج بخل آنست که بدان  
بیتقین که مراد از کین است و ناگاه باشد که در آید و ترا



اختیار نمایند و حسرت فائده ندهد تو بروی و مال  
 و ارث ببرد و بی آن تقدیری تواند دین باشد و نه دنیا  
**پست** من شنیدم که از ره شغقت بدر گرفت با پسری  
 که ترا ناکه از بدست افتد از قضای زمانه سیم و زری  
 هر بخور هم بدوستان بخور از ناله سعادت ثمری  
 حیف باشد که حاصل هم عمر بگذاری که تا بردد کوی **نکته**  
 دیگر از مهلکات متابعت هوای نفس است و حضرت شاه  
 ولایت میر هدایت امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه الصلوٰه و السلام  
 میفرماید ان اخوفنا اخاف علیکم اتباع الهوی و طول  
 الامل یعنی بدست که ترسندترین چیزی که من بر شما بگویم  
 آن میترسم پیروی هوای نفس است و درازی امل ای غریب  
 متابعت هوا ترا از حق بازدارد و گفته اند الهوی  
 اول آله عبید فی الارض چون آدم را با هوا عقد بستند  
 و ابلیس و دنیا با هم پیوستند چنانکه از امتزاج آنان  
 بیکدیگر بصورت مردم در وجود آمد از دواج اینان

هوا  
نفس

با هم بمنع هوا متولد شد و جمله اوصاف میوه در جبهه  
 انسان که متاع دنیا را رواج و رونق از ایشان است  
 از هوا مدعی بایند و رسوم و عادات مردوده هم از  
 تاثیر جنبش است و مذاهب متفرقه و ادیان مختلفه  
 واسطه آنکه ترا و قال **الله** تعالی از ایت من اتخذ الله  
 هوینی پس تر در متابعت او باید کرد تا بشر در شرک گرفتار  
 نشود و یکی از فاضل در باب مخالفت هوای نفس میفرماید  
 مرتد چون دو کار پیش آید که ندانی کدام باید کرد **هوا**  
 هر کدام نزدیک است **انت** بر خود حرام باید کرد **قال الله**  
**تعالی** و اما من خاف مقام ربی و نهی النفس عن الهوی فان  
 الجنة حی الماری چون کسی خواهد که مخالفت هوای نفس کند  
 اول در نظر نفس در باید بست که بیشتر نشو ازین  
 در آید و نظر کردن بدانچه نباید و نشاید از انغوی  
 شیطان **قال النبي** صلی الله علیه و آله و سلم النظر سهم سموم  
 من سهال الشیاطین یعنی نظر بنا بر مرتب زهر آلود است

نکته کردن  
بنام



عذاب زنا

که شیطان حواله حال آدمی میکند تا بدان غرض خود حاصل کند و از نیست که حق تعالی بغض نظر فرموده است حیث قال الله تعالی وقل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم واز نظر کار بجائی نرسد که در حرمان افتد و بزنا مبتلا نشود بالحق وجمع کبیره را اعتقاد عقوبت نیست که زنا را قال الله تعالی ولا تقربوا الزنا انه کان فاحشة و ساء سبیلا و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم من زنا با امرأة فتح الله فی قبره ثلثمائة الف باب من النار یمخرج منها حیات و عقارب فهو یعذب الی یوم القيمة یعنی هر که زنا کند خدای تعالی بفرماید تا در قبر او سیصد هزار درکشاید از آتش و از آن درها بیرون می آیند مارهای کزنده و کژدمان کزاینده و در آن بلا معذب باشد تا روز قیامت حکایت آورده اند که علی علیه السلام بکوهستانی بگذشت قبری دید که از آن آتش بر می آمد عصا بر آن قبر زد و بشکافت شخصی را دید در میان آتش گفت چه کرده که بدین عذاب

کوفتار

کوفتاری گفت یا روح الله مریدی نبودم که از پی زبان مردم میرفتم و ناشایسته بسیار کرده ام و بزنا اقدام می نمودم چون مردم آوازی شنیدم که ویرا بسوزانید از آن روز باز مرا میسوزانند عیسی نگاه کرد ماری سیاه عظیم دید در کوه را و پرسید که ای حقیه با این مسکین چه میکنی گفت از آن زمان باز که ویرا دفن کرده اند یکدم از او غایت نبوده ام باز مری که اگر یک قطعه از آن در رود زین دهم هر قاتل کردد نظم چو شربت آتش است از وی پیر چنین بخورد بر آتش و زنج مکن تیز در آن آتش نداری طاقت سوز بصیر آیه برین آتش زنا مروز نکته ستم از مهلکات عجایب است و عجب طاعت را باطل کند قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لولم تذنبوا الخشیت علیکم ما هو اکبر من ذلک العجب یعنی اگر گناه نکنید ترسم بر شما از چیزی که بزرگتر است و بدتر است از گناه کردن و از عجبیت امام جعفر صادق علیه السلام گفته است که معصیت با عذر بهتر

عجب



طاعت با حجت نه پند که ابلیس با طاعت خود عجب آورده خطاب  
آمد که بر تو لعنت کردم آدم گفت بد کردم دوست گفت  
عفو تو کردم بپرو می گوید بپز از طاعتی که مرا عیب آورد  
معتقدم آن معصیتی که مرا بعد آورد که نند معتقد بتر  
بسی از واحد معجب **بپ** جری که خست با عیبه قنایند بهتر  
ز طاعتی که بپز یاکشد **و در چهارم** قال النبی صلی الله  
علیه و آله و سلم شارب الخمر کعابد الوثن یعنی آشامنده خمر  
همچو پرستنده بت است و معنی این سخن آنست که چون  
شد کسی ملتفت سخن حق نکرد و از رضای خداوند  
باز ماند و بواسطه آن غضب الهی بدو رسد چنانچه بت  
پرستان ای عزیز خمر را از پرستنده لات خوارترند  
و چرخ خوار بدتر از آنکه شریفترین چیزی که عقلت بشو  
خمر از وی زایل گردد که چون عقل با مؤمن وین بود عزیز  
باشند پند که با وجود عقل اگر چه در جهانت از مال  
مسلمانان دهند که بخیر از خدای دیگر بر اسجد کن نکند

شراب

چون خمر خورد ممکن باشد که در غایت مستی سکر را  
سجده کند پس خمر خوردن نقصان عقل و دینست  
و شیطان اکثر باستان قربت که و من مات سکرانا  
مات عروسا للشیاطین میفرماید **بپ** می نکند آن حکم  
آمیخته بر حکم دیگر امکان ریخته پیچید آن مرد که چیزی  
کش قلم پیچید در کشید حضرت حق سبحانه و تعالی  
از خمر موده و آنرا بچندین از صفات بد نکوهش کرده  
حیث قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اغلظوا علیکم  
الانصاب و الازاله من عمل الشیطان فاجتنبوه  
لعلکم تفلحون درین آیه چند تاکید کرده و در آیه  
که بعد ازوست اول خمر را با قمار در یک رشته کشیده  
تا معلوم شود که چنانچه قمار متلف مال و مستقطر عقل  
خمر نیز همین صفت دارد دوم خمر را با بت پرستی برابر  
نهاد تا بداند که چنانچه کناهی بت را بت پرستی نیست  
معصیتی بدتر از خمر خوردن نیست **سیم** بازاله بر آب

ام



وآن حرام است این نیز حرام باشد چهارم او را  
 رخص خوانند رخص پلیدی باشد پس خر پلید بود پنجم  
 این را فعل دیو گفت چنانچه هیچ فعل رشتن از فعل دین  
 نیست آدمی را هیچ عمل قبیح تر از خوردن خمر نیست ششم  
 باجنباب فرمود از آن و آن امر نیست بر سبیل و جوب  
 و اذعان آن لازم هفتم ترك آنرا سبب فلاح و نجاح گفت  
 پس ارتکاب آن موجب خسارت و هلاک شدن باشد  
 هشتم او را واسطه عداوت خوانند که انما یرید الشیطان  
 ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء فی الخیر و هیچ معصیت  
 مانند دشمنی نیست باخدای و با مؤمنان نه بیان کرد  
 که شراب از ذکر خدای بازدارد که و یصد که عن ذکر الله  
 و چه بدتر از آن که بنده از ذکر حق بازماند دهم فرمود  
 که خمر از نماز منع کند که و عن الصلوة پس غازی که ستون  
 خانه دینست بخمر خوردن بر طرف ماند و خرابی خانه  
 دین لازم آید نعوذ بالله من ذلک ای درویش اگر

طبیعی

طبیعی تر از خوردن چیزی منع کند و گوید فلان  
 مرض داری و این چیز مضرت به شبهه ترك آن گیر  
 و بخور و سخن آن طبیب را بجهت ما الخطأ علت بد  
 پاس داری اینجا که حضرت حکیم علی الاطلاق ترا میگوید  
 که ترا علقتیست که خوردن خمر آنرا زیادت میگرداند چرا  
 سخن نمیشنوی و بجهت دفع آن علت ترك این پلید  
 نمیکنی **نقل** ترا حرم هم میگوید که ای مؤمن بخور باید  
 ترا ترسا هم میگوید که در صغیر محو حلوا غایب خمر باک  
 از برای گفته حرم بمانه شهد و شکر از برای گفته ترسا  
**و صل پنجم** قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم لو كانت  
 الدنيا تعدل عند الله جناح بعوضة ما سقى كافرا  
 منها شربة ماء میفرماید که اگر دنیا را از یک خدای  
 تعالی بمقدار پر پشه وزن بودی هیچ کافر از شر تبی  
 نیافتی و از اینجا معلوم میشود که دنیا بی مقدار و قیمت  
 نزدیک حق تعالی و خوار و پست اعتبار قال النبی صلی الله علیه و آله



ما نظر الله الى دنيا منذ خلقها بغضاً لها لاجرم چون  
 مبعوضه حقت و دوستان از آن بر طرف میدارد  
 رفته محبت آنرا از دل ایشان منقطع میکند و میفرماید  
که حبت الدنيا رأس كل خطيئة ای عزیز دنیا باز چیه کودکی است  
 که انما الدنيا لعب و لعبون هر که بدین باز چه فریفته میشود  
 طفل راحت **نظم** باز چیه است طفل فریب این متاع مرد  
 بی عقل مردمان که بدو مبتلا شوند مرد آگاه کسیست که  
 بفریب او مقید نگردد که او جاد و شیست جاحل فریب  
 پیر ز نیست دستان غای عروسیست شوهر کس **حکایت**  
 روزی علیه السلام دنیا را دیدی صورت پیر زنی پشت  
 خم کرده و چادر رنگین بر سر نهاده دست خون آلوده است  
 دیگر نگار بسته گفت عیسی که ای ملعونه پشت چرا خم کردی  
 گفت برای آنکه مدت بسیار بر من گذشته اندم ز غم  
 پشیمون بوده ام با غم و مردود نشسته ام از قرار و  
 ملعون خبر ارم از حال شداد بیداد کرد و اقم گفت

چون

چون چنین پدید شد این چادر رنگین حبت گفت  
 دل جوانان را بدین نوع بفریبم گفت این دست نگار بسته  
 حبت گفت حال شوهر کرده ام گفت این دست خون  
 آلوده حبت گفت در اول این روز شوهری را بکشم  
 علیه السلام متحیر شد گفت یا روح الله عجب اینست  
 کردی را می کشم پسر طالب من میشود پسر را می کشم پدر عاشق  
 من میشود **بیت** دنیا چون وصل غمخوارد ببرد آرد بسیار کسان  
 که کشته در بر آرد پسر کشتن پشمارد هر مرد عاقل چو  
 بداند دل از او برد آرد ای عیسی تیر از همه آنست که با وجود  
 آنکه این همه شوهر کرده ام هنوز کس بمن نرسیده است  
 بگره بدان سبب که هر که مرا خواست من ویران خواستم و  
 هر که مرا خواستم او میل بمن نکرد و هر که مرا خواست مرد بود  
 و هر که مرد بود مرا خواست خوشحال مردی که پشت دست  
 زده بر سینۀ این زال پر مکر نهاد و از دام علایق و قید عوایق  
 او برهد **نظم** این جهان زندان و مازندانیاں خفرو

مل



زندان و خود را و ارکان این جهان خود حبس جانهای شما  
خود روید آنسوی صحرائی شما که تو ترك این نجس خرقه کنی  
نیل را در نیل جهان غرقه کنی همین بدار از مصرای فرعون دست  
در میان مصر جان صد هست کردیدی عرصه دار السور  
و ارسیدی زین چرخ دار القول حضرت امیر المؤمنین و امام  
المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه الصلوٰه والسلام فرموده که دنیا  
تغر و تضر و عمل دنیا اولک بفرید و چون فریفته او شی  
زبان بتورساند یعنی ترا از خدای باز دارد و بتجود  
کرد اند و با این همه بگذرد و نیاید **پت** مبصران که مزاج  
شناخته اند دور فرم برك اقامت در و نساخته اند  
و چگونه کسینا و اجای اقامت سازد و او پلیست بر سر راه  
کار و انیان ولایت عدم و هیچ عاقل بر سر پل خانه نیکو دنیا  
قنطره قاعبر و ها و لا تعمروها این میان چه خوب میفرماید  
**پت** چون سر انجام ازین خرابه راید رخت بر دست بایست  
نکام پس همان ببرد که داد و دایم متصل باشد

بسیار سلام زانکه دنیا پلیست و اصل خود بر سر پل  
نکرده اند مقام **نکته** نزد محققان زرقه و امتعه  
و اتمشه و اسب شتر و سوار و باغ و ماقد این دنیا نیست  
بلکه متاع دنیا است که دنیا ما مشغلت عن الله دنیا  
چیز نیست که این کسر از حق باز دارد چنانچه حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله وسلم میفرماید که نعم المال الصالح  
للرجل الصالح اگر کسی امان باشد و از آن حقوق خالص  
و خلاصه ادا کند و ابواب خیرات و حسنات بر او  
اهل استحقاق بکشاید و درین مزرعه که دنیا مزرعه  
الآخره تخم ثواب بکار دهم مانع نیست **پت** چیست  
از خدا غافل شدن یعنی قاش و نقد و فرزندان و زنی  
مال را کن بهر دین باشد حول نعم مال صالح بخوانند  
آب رگشته هلاک گشته است آب اندر زیر گشته شسته  
ای غریز آنچه ممنوع است محبت دنیا است چرا که محبت  
دنیا نتیجه محروم پلیست و ایشان دو خصلت دمیده



و دو صفت نهند و هر حریص را بنقص هر چه از نصیب <sup>حریص</sup>  
 و اصل هر حرمان نصیب نباشد **نظم** کاسه چشم حریصان  
 پر نشد تا صدف قانع نشد و در نشد <sup>از دست</sup> این در <sup>صفت</sup>  
 حریص چنین میفرماید که جمع مالا و عده در دنیا شب  
 و روز جمع آن مشغول و در آخرت از آن بی نصیب <sup>مستحق</sup>  
 خسر الدنیا و الاخرة ذلک هو الخسران المبين مثل  
 حریص مثل آن سکه است که بیوه لقمه در میان دو <sup>سید</sup>  
 روان شد چون بمیان راه رسید بر دم بمقصود ناز  
 و مراد ندید **نظم** در دم بود خیر چشم سکه کس ندید  
 ز کاهلش تکی حرص آن مرد ریخت چندان بود که هر دو  
 لقمه را همین بر بود ده دیگر باز ده بود که سکه از  
 نان هر دو فریب بود زان طرف نعره مکر شنید شد  
 دو آن چون میان راه رسید باز ازین ده بدید  
 آواز تنگ شد سکه ز غایت از هر طرف کو  
 ز حرص بویان شد از پیش نعره بود حیران شد

حاصل از هیچ سوی راه نبرد ساعتی پیش و پس دید و <sup>مرد</sup>  
 آدم از حرص هنجارین <sup>مید</sup> سکه بود آنکه پند نپذیرد  
 این بود برخی از ذایل اخلاق که درین اصل اندک <sup>شد</sup>  
 و طرف دیگر چون ظلم و غضب و کبر و ماتند آن  
 بعد از این هر یک بجای خود گفته خواهد شد **اصل**  
 در آداب اهل سلطنت و امارت و آریا عقل و سخا  
 غنا و ثروت و پیشه و ران و مایه تعلقها مشتمل بر پنج  
 وصل **و اصل اول** در آنچه تعلق بسلاطین دارد قال الله تعالی  
 ان الله یامر بالعدل و الاحسان و قال الله تعالی  
 و اذا حکمت بین الناس ان تحکموا بالعدل قال النبی  
 صلی الله علیه و آله سلّم السلطان العادل ظل الله یاری  
 ای کل مظلوم یغنیه یاد شاه عادل سایه الطاف <sup>حقیقت</sup>  
 در زمین که پناه میگیرد بوی هر شتم رسید حقیقه  
 این سخن است که هر که از تاب آفتاب رنجی <sup>سید</sup>  
 حرارت آن مضرت پند سایه جوید تا رخت بوی <sup>اصل</sup>

اصالت

می



در دنیا هر فقیری که از تاب آفتاب ظلم و حرارت شعله  
ستم سوخته و کداخته گردد پناه او جز سایه عدالت  
و ظل رعایت پادشاه عادل نباشد و ازینست که اند  
از عدل بایستای از طاعت بر ابروی میکند کما قال النبی  
صلی الله علیه و آله و سلم عدل ساعة خیر من عبادة ستین  
سنة میفرماید که تقدیک ساعت عدل پادشاه در یک  
میزان طاعت راجح تر است از عبادت شصت ساله  
زیر که چون نصاب عدلت کامل گشت هر آنی عمارت بلاد  
و رعایت عباد که او از عبادت است حاصل شد و مناج  
ارباب دین و دولت و مصالح اصحاب ملک و ملت بمجامع  
مستوثق گشت لاجرم به یک ساعت عدل ثواب شصت ساله  
عبادت عامل کامل که در صومعه مجاهدت بر سجاده بایست  
قایم اللیل و صیام الله بوده باشد حاصل کند و اگر عباد  
بالله ساقی ظلم بد و رجوع کند جرعه ناکامی در کام رعیت  
ریزد هر آنی جانها و تنهای ایشان از لذت تنها ماند

علیه و آله و سلم آیا که و کثرت الخلف فی البع فانه ینفق  
و یجحف بهر چیز بد از سو کند بسیار خوردن در بیج که گز  
شمار و رواجی میدهد اما بیکت از مال ببرد و احکام  
تیر بسیار ناپسندیده است و محتکر و لعنت خدای  
تعالی باشد کما قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم المجا  
مز و ق و المحتکر ملعون یعنی که کسی چیزی خوردن از زمین  
بموضع برود مرز و قست خدای تعالی او را روزی حلال  
مال بسیار بدهد و آنکه چیزی خورد و نگاه دارد تا کران  
بفرود شد ملعونست و مؤید این قول حدیثی دیگر  
که انما جرم ینظر الرزق و المحتکر ینتظر اللغنة محتکر  
بد بخت میخورد که روزی بد خلق خدای تعالی آورد  
آن پنج که خزانه کرم از الله هو الرزاق ذو القوه المتین  
هرگز که نشود لاجرم همچون شیطان ملعون و مطرود  
و مخدول و مشرود است و از آن هفت تن که چون زان  
راد قریبند فرشته را و ایشان را از قبله بگرد استلا



و آن هفت تن را بنظم آورده اند **نظم** هفت قومند که در هفت روز  
 روز و قبرشان بگرد آید اول آنکس که خمر بنوشد و در  
 آنکس که خمر بفروشد سیم آن نابکار و بی انصاف که کلاه  
 بقول اخلاف چاره آنکس درخت ناپاک سود ز میوه زپ  
 باکی بنجامن محکوم غله نهاده تکر کرده گران خلق دهد  
 ششم آنکس که مادر آرد هفتم آنکس که غارت کند **اصول هفت**  
 در آنچه تعلق با زمین و آسمان و آب و آتش و اشیاء دارد  
 شمه از هر یک از این مذکور است خمس در وصله مبین خواهد شد  
 و من الله التوفیق **مسئله اول** در شهر و بعضی از منه قال  
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تعرضوا للنفحات حق الله  
 تعالی فان الله فی ایام ده که نفحات من رحمة یصیب  
 بها من یشاء من عباده میفرماید که پیش آید مر را  
 نفحاتی که رحمت خدا بر این بدست که هست موهبند  
 در ایام روزگار شما نفحاتی رحمت که میرساند به  
 بند که میخواهد و درین حدیث تحریر بی غایت

اصلت

و ترغیب

و ترغیب بلافایقت بر غنیمت شمردن اوقات و ضایع  
 ناکردن آنات یعنی زمانها و دم بدم متعرض نفحات  
 رحمة شدن و ساعه بساعه منتظر نفحات غنایت  
 بودن ای غریز پیر هر کوی معاسم دامت تا قبل  
 کدام است کدام خساره روز بر نورست که میونی نیست  
 و کدام طرم شب و دیجورست که هایونی نیست **نظم**  
 سراسر روز و روزگار است اما آنرا که غایت یار است کارگاه  
 اقبال و اذی با عجب است که شب مقبلان و روز و فر  
 مدبران شب است **بیت** عاقلان را چو روز معلوم است  
 که شب و روز خافلان شو مست از حضرت امام بابیه  
 مشرف بحدیث انا مدینه العلم و علی بابها منقوش  
 که الیوم لنا عید و غدا لنا عید و کل یوم لا یعصی الله  
 فیه عید فهو عید میفرماید که امروز عید ماست و فردا  
 همه و هر کدام روزی که خار مخالفت در راه موافقت  
 نیفتد و **وزنك** معصیت آینه صافی وقت را تیره نکند

لی



آن روزها را جسد سعید و در آن روز اسعد جدید است  
 و لاه روزها را روز عید است بر صلش بخت و دولت بزرگ  
 پس معلوم شد که رخصت روز کار با و را و از کار تواری  
 میگرد و چهره لیالی و ایام و معاصی آثار میر که می پذیرد  
 قالوا طائر که معکم و آن ذکر تمسیر اگر کسی وقت را غنیمت  
 وقت نیز آن را غنیمت میشم فرصت عمر من است حاجت و این  
 مقدمات بخاطر میرسد که همه از من شریفیت و تمام اوقات  
 منیف هر چه روز و روز آن هر شب شب قد اما اما  
 دین خصوصاً واضح ارکان شرع مباین علیه صلوات الله  
 و الملائکه و الناس اجمعین بعضی اوقات از شهر و ایام  
 و لیالی و ساعات تخصیص فرموده و شمس از فضیلت  
 هر یک از آن باز نموده و در هر باب از آنها نکته رقم  
 تسطیر خواهد یافت **نکته** از جمله شهر و شهر حرم  
 شعبان و رمضان را حرمت تمام است اما شهر حرم  
 ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم که صفت اینها لازم است

قال

قال الله تعالی ان عتة الشهر عند الله اثنا عشر شهرا  
 شهر الخ کتاب الله یوم خلق السموات و الارض منها  
 اربعة حرم و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله  
 پرسیدند که این شهر حرم کدام است قال **ص** ثلث عشر  
 یعنی سه ماه در حد یافته مراد آنست که متوالی متصل  
 بیکدیگر و آن ذوالقعدة است و ذوالحجه و محرم که  
 حرمت آنها لازم است و واحد ها فرد و یکبار  
 آنها یکانه است و آن ماه حرام است و رجب از ترجیب  
 گرفته اند و آن در لغت تعظیم باشد و معنی رجب تعظیم  
 باشد و حضرت او را عظیم خوانده است که آن رجب  
 شهر عظیم بیضا عفی فیہ الحسنات ای غفر فی رجب حرم  
 نام دارد اول بالکوة الخیرة یعنی نوباد و نیکو  
 مراد آنست که در اول این ماه مردم تهیة طاعة و  
 عبادت میکنند چنانچه بن کاران گفته اند رجب کشت  
 کردنست و شعبان محل آید و آنست و رمضان و

اربعه



در وید نیست و عید زمان محصله برداشتن است  
 و دیگر گفته اند که حرم مکه همانند شعبان مسجد  
 حرام را و رمضان خانه کعبه را تحت احرام بستم حجر  
 مکه در آید آنگاه مسجد الحرام رسد پس نظرش بر حرم محترم  
 افتد چون حجر حرم در آمدی از محظورات بر حذر باش  
 چه حرم حرمت شعبان نزدیک است و استانه خانه رمضان  
 بدید آر و دیگر آنرا حرم مضر گویند که خدای تعالی میرکت این  
 ماه قبیل مضر را بر قبیل خثعم طغداد و دیگر این ماه را  
 اصم خوانند و اصم کور گویند در لغت و مراد آن بود که چون  
 در این ماه قتال نمینمودند لاجرم عرب را از سلاح نمیشدند  
 بر سبیل عجز از این ماه را اصم گفتند ای در پیش آوردن این  
 ماه بدین روز عید ای یاری باین روز دارد که ماه  
 رجب کن نیست اما کوشش کوی بهره کویان جهان او  
 است پاکان چون با انجمن فساد در آید دست پر کار  
 بکوش برند تا آنرا از خشا بکوش ایشان نرسد جهان

پی

نیز از سخن کزاف و پیروده انجمن فستقرا میماند  
 پاک و پعیب از حضرت غیب بدین انجمن در آمد و از  
 زخم فساد عاصیان کوشش معنی بر دست نام کوی  
 افشاد که رجب شهر الله الاصم و دیگر این ماه را اصب  
 نیز گفته اند و صب لغت ریختن است و اینجا معنی  
 دارد که اندر این ماه کناهان روزگار از ایشان  
 ریخته گردد که من صام رجباً کان مکناً ولدت امته  
 هر که تمام ماه رجب روزه دارد همچنان باشد در طریق  
 پیکنا هر که کسی از ماه روزه متولد شد باشد یعنی از کناهات  
 پاک و پاکیزه گردد و نوم آنکه هر ساعت از سجایا  
 باران عنایت بر روزه داران این ماه ریزد است که من  
 صام یوماً من رجب یستوی رجب رضوان الله اکبر  
 فی رجب یبته و قدر اللذکر والصوم والصلوة فاکثرها  
 فی کل خیر و اغتنموا الذل الحیوة **نظر** دمید صبح  
 سعادت بیاین صفای رجب رسید تخف جان و نگر عطا رجب



رجب ترا ببطاخانه تعارف خواند بکوش خوش بیا نشین این  
 ندای جیب ای غریب ماه رجب ماه خداست و شعبان  
 ماه حضرت مصطفی کا قال شعبان شهری و من عظم شری  
 حرم الله جکة علی النبی یعنی ماه شعبان ماه منست  
 هر که مکه شهر را بنزد دارد و تعظیم او کند خدای تعالی جسم  
 او را بر آتش و نزع حرام گرداند و تعظیم ماه بصیام آیام  
 و قیام یار باشد و روز شعبان را خود فضیلتی است که  
 شیخی از شرح آن در حقیق عبارت و ممکن استعارت نکند  
 از جمله این حدیث که من صام یوما من شعبان اطفأ  
 صومه غضب الله تعالی و هون الله علیه سکر الموت  
 و اهل القیامة و له عند افطاره ثلث دعوات مستجابات  
 و فضل این ماه بزرگوار و بشمار است و این ماه را سه نام  
 است ماه غفران گویند از آنکه مومنان را در این ماه پناه  
 و ماه جبران گویند یعنی ای او همسایگان رمضانند  
 بعضی خبر آن خوانند یعنی شکستگیها در این ماه درست

میکرد

میکرد که فیما یفرق کل امر حکیم و آن در شب نیمه  
 اوست و بعد ازین گفته خواهد شد سیم ماه شعبان  
 گویند و شعبان درخت بسیار شاخست یعنی درین  
 ماه نیز اشجار اعمال آبرار منشعب گردد و از هر شعبه شریف  
 فیض اهل و ثمره لطف اشمل روی نماید شعبان شهر رسول  
 الله است فاعلموا فیه الصیام و قیوم فی لیلایه **تکم** اگر شعبه شعبان  
 که دوخته فیض است رسی عیون مقصود خوشین نیست عجیب  
 از آنکه ماه حبیبیت و حق خدای فیض نثار حال عجبان  
 کند برای حبیب ای غریب این ماه ماه حضرت رسالت است  
 ماه رمضان ماه این امت و در و فضل و کرامت از جمله  
 انزل الیام بابرکت است که شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن  
 و قال رسول الله علیه و آله و سلم اذ دخل رمضان فتحت ابواب  
 الجنة و علقت ابواب جهنم و یسلط الشیاطین یعنی در  
 ماه رمضان در آید و این همای آشیای قدس اهل عالم را سائر  
 بالا اقبال خود از تاباق غنیمت بانه حمایت نماید در حق

لی



بکشایند و در جای دوزخ در بندند و مکرده شیاطین را  
 که جنود ملائکین اند مقید سلاسل ذل و اغلال  
 نکال کردند تا روز بر صوم امت خیر البریه فاسد  
 نسازند و در حدیث دیگر آمده که خدای تعالی در رمضان  
 هر شب بوقت افطار شصت هزار بندۀ عاصی را که  
 استحقاق جحیم داشته باشند آزاد کرد و دل ایشان  
 به ثمرۀ غفور از سیئات و خلاصی از درکات و وصول به  
 شاد کرد و اشارت با بشارت رمضان همین بس که  
من صام رمضان ایماناً واحتساباً غفر له رمضان خوانیت  
 در ماه فحانه عنایه کسره و روزۀ داران که همانان  
 عزیزانند صلاهی دعوت گرفت و در ماه **پیت** رمضان  
 سفر الطاعت خداست **همه** بر سر این سفر صلاست  
 ای عزیز رمضان را از رضا گرفته اند و آن ریکت یافته  
 از تاب قتاب در وقتی که اسامی شهر را از لغت قدیم  
 بلغت جدید نقل میکردند این ماه در وقتی واقع بود که

آفتاب بصمت از اسایشان رسید بود و بادیه عرب از  
 تاب آفتاب گرم شد و ریگهای بیابان از شعاع خورشید  
 تابان و نفسا گشته پس ماه را مناسب زمان نام نهادند  
 و وجه مناسبیت این نام را بار و روزم اظهر من الشمس است  
 در روزم بواسطه حرارت جمع اجزای وجود را تا بسلا  
 میشود یا آنکه از حرارت موعظه درین ماه دلها و آتاپ  
 بدید میآید چنانکه سنگها را از تاب خورشید که در  
 آن از شهر واقع نیست یا آنکه کناه بندگان بر اسطر  
 سوخته میشود چنانکه ریگها از تاب آفتاب گرم  
 اما خلیل ابن احمد که دانشمند اهل لغت است میگوید  
 که رمضان مشتق از رمضان است و آن بارانیت که در  
 اول پاییز بار و زمین را از غبار پاک کند پس این  
 رمضان برای آن گفته اند که فیض عنایت او تیر نامها  
 سیاه کناه کاران را از دنا س خطیات پاک میسازد  
 و غبار هوا و هوای ایشان را با آب ریاضت فرو مینشاند



تا از عین الحیوة حقیقة که قرآنت بهر مند شوند  
که شهر رمضان الذی اتر فیہ القرآن ای غریز سبب  
تخصیص تو قرآن بر رمضان آنست که کلمات قرآن  
غذای دل و جان است پس چون امساکی از طعام دست  
داد و غذای جسمانی بر طرف شد قوت ارواح ظهور  
نماید و قوت قلوب بیدار آید چنانچه عارف و روحی گوید  
**نظم** بریندها از نان کامل شکر روزه دیدی هنر  
خوردن بنکر هنر روزه کرد روزه ضرر دارد صد گونه هنر دارد  
سود ای کرد دارد سود ای هر روزه شیطان هرگز ویران  
آن حیل و تدبیرش بشکست هم تیرش پیش سپر روزه  
روزه که ز فر خود بهتر تو بر گویدی بر بند در گفتن بشکستی  
در روزه ای غریز از جمله ایام سال پنج روز را رقم اختصار  
کشیک اند و از سایر ایام برگزیده اند جمعه و عید  
و غری و عاشورا اما جمعه سید ایام است و مخصوص  
بستیدن نام **قال رسول الله صلی الله علیه و آله**

الجمعة حج المساکین و عید المؤمنین خدای تعالی سبب  
روز عید اده شنبه عجمی و یکشنبه یعقوبی و شنبه بدوی  
و شنبه بسلیمان و چهارشنبه بغزیر و پنجشنبه بابا  
علیه السلام و روز جمعه بحمد مصطفی صلی الله علیه و آله  
پس همچنانکه پیغمبر ما ترانام است و روزی که منسوب  
به دوست بهر آیات است **وقال رسول الله صلی الله علیه و آله**  
خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة فیه خلق آدم  
فیه دخل الجنة و فیه اخرج منها و لا یقوم الساعة الا  
فی یوم الجمعة ای غریز بدی ما را روز آدینه آفریدند  
روز جمعه روح که به بهشتش برودند و هم روز آدینه  
بدنیاش فرستادند و روز آدینه باشد که قیامت تمام  
کرد پس چون ابتدای آدم و آدمیان روز آدینه  
بود و به بهشت شدند ایشان روز آدینه از اینجا  
معلوم میشود که آدینه جامع مبدء و معاد است و جمعه  
بجمله این جامعیت جمعه گویند پس یی روز شرایط



و تعظیم وی و معنی از جامعیت ظاهر و باطن یا بی و از حیل آن  
شرعاً غسل کردند قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم من اغتسل  
یوم الجمعة غفر له و ثواب غسل آدینه بسیارست و در حدیث آمده  
که شهرش نیست در هر که هفتاد هزار در دارد و در هر مردی  
فرزدان آدم مثلاً که باشند چون روز جمعه شود همه در یکجا  
آیند و گویند اللهم اغفر لی اغتسل فی هذا الیوم الجمعة  
نقل است که حضرت شاه ولایت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه  
السلام که هرگاه خواسته که کسی را ملامت کند و تو بخی فرماید که  
تو عاصی تری از آنکه غسل روز جمعه را ترک کند و این غسل هم  
بصورت باید که موجب تنظیف و تطهیر باشد و نیست و هم  
بعنی که خلود دل از ماسوائ حضرت یزدانست اگر بآب ریاضت  
بر آورد غسلی هم که هرگز در اصفاتوانی کرد و دیگر بسجده  
جامع زین و نماز جمعه گذاردن قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
المشی الی الجمعة بكل قدم عبادة عشرین سنة و باید که زودتر  
از هر کس بسجده جامع حاضر گردد و بشتابد بنماز جمعه

قال الله

قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلاة من بی  
المسجد فاسعوا الی الذکر الله و فوا البیع و ترک نماز جمعه در  
سیاه کرد اند قال ص من ترک اربع جمع فقد نبذ الاسلام  
و رأی ظهره یعنی هر که چهار نماز جمعه را ترک کند بد رسته که  
اسلام را پس پشت انداخته باشد و در جامع الحکم  
حدیثی آورده که هر که یک جمعه ترک کند ثلثه از دل او سیاه  
شود و هر که دو جمعه ترک کند ثلثان دل او سیاه گردد و پس  
توبه کند بنماز جمعه حاضر گردد دلش روشن شود و اگر  
آن جمعه دیگر ترک کند تمامی دل او سیاه شود و عقوبات  
من ذک اما حدیثی در آن باب حدیثی از ولایت انس و ارجا  
انه قال قدم رسول الله المدينة و الحمد یومان یلعبن  
فیها فقال ما هذان الیومان قالوا کنا نلعب فیها  
فی الجاهلیة فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
قد ابدلکم الله خیراً فیما یوم الغفر و یوم الاخی  
یعنی چون حضرت رسول هجرت نمود از مکه بمدینه

نیزم

نیزم

و حدیثی



ایشان در سالی دو فرزند داشتند که در آن روز باری کردند  
 و بله و طرب مشغول شدند حضرت ایشانرا  
 گفت این چه دو فرزند است که اختیار کرده اید کفشد  
 بقانون جاهلیت و بدستور قدیم درین دو روز  
 بله و طرب اشتغال مینمایم و بجیش و طرب میگذرانیم  
 حضرت فرمود که دیگر چنین نکنید که خدای تعالی  
 کرد اینداین دو روز را بدو فرزند دیگر بهتر ازین یکی  
 روز عید فطر و یکی عید اضحی تا این دو روز را بفرج  
 طلعه گذرانید و بسر و عبادت بسر برید تا در روز  
 عید اضحی منشو قبول حج بدست آورید و در عید  
 فطر برات ثواب روز از دیوان کرم بستانند <sup>حق</sup>  
غافلان اعیاد خود را بیا زجه گذرانند که الذین  
اتخذوا دینهم لهوا و لعبا ای عیدم شما عید و  
اجتهاد گذرانید باشید ای عزیز روز عید فطر را  
 یوم العطا خوانند و یوم الجزا تیر گویند که درین روز

صایمان رمضان جز او سزا خود رسند و منشو  
 قبول از حضرت غفور یا بنده قال رسول الله صلی الله  
علیه و آله وسلم اذا كان يوم الفطر اخرج الناس الى  
الجبانة يطلع الله علیهم فيقول عبادي اصتموا  
افطرتم و اصابتم فقوموا مغفورا لكم ما تقدم  
من ذنوبكم و ما تاخر بعینی چون روز عید فطر باشد  
 و مردمان بصره آرند و بمصلی حاضر شوند و حق تعالی  
 بنظر رحمت در ایشان نگیرد و گوید ای بنده گان من بفرما  
 من روزم داشتید و بلمن افطار کردید و نماز بر  
 من گذارید برخیزید و باز گوید آمرزید بشد  
 گناهان شما آنچه گذشته است و آنچه آیند است پس  
 باز کردند گناهان مغفور و طاعات مقبول <sup>موتید</sup>  
 این حدیث دیگر است قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
وسلم الاوان الله لیسن تبارک و تعالی یوم الفطر احد  
 من المسالین لا فقد غفر له و درین روز ذکوة فطر باید داد



مقدم بر نماز قال الله تعالى قد افلح من تزكى وذكر اسم ربه  
فصلی و قبول روز موقوف بر ادای این صدقه است  
قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان صوم رمضان  
معلق بين السماء والارض الا اذا اؤ صدقة الفطر فاذا  
ادى العبد صدقة الفطر جعل الله له جناحين <sup>اخضرين</sup>  
يطير بهما الى السماء السابعة ثم يامر الله تعالى فيجعل  
قنديلين من قناديل العرش منفر ما يد که بدرستی که روز  
ماه رمضان او بخت است میان آسمان و زمین تا وقت  
صدقه فطر پس بی بندگان صدقه فطر بدجد خدای تعالی  
مروند و او را در بالا سبز کرامت کند تا بدان بالا ببرد  
تا با آسمان هفتم پس بفرماید خدای تعالی تا آن روز را  
در قنديل از قنادیل عرش بنهند و فرماید ای قیامت  
شود و صاحبش را شفاعت کند و ثواب صدقه فطر  
چندانست که حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه  
و علی السلا فرمود که اگر کسی از همه طاعات من یک رکوعه

فطره داده ام مقبول افتد ثواب من را بخاندان  
کفایت است او در پیش عید در لغت شادی باشد و  
شادی کسی را مسلم است که بدو ات وصال و سعادت  
جمال دوست رسد **بیت** یکی باشد بسایه عید  
مرا از روی او هر روز عید است و نیکو گفته است  
عید شد هر کس زیار عید دارد و حسن عید ما و عید  
ما دیدن روی تو پس عید هم دیدن عید ما دیدن  
هم عید ما مبارک نیست عید هیچ کس ای عزیز عید  
اضحی را چند فصیلت است اول آنکه حق تعالی بوسی قسم  
یاد میکند که و الفجر و لیل العشر و بعضی مفسران این  
فجر را بوز عید اضحی تفسیر کرده اند دوم ایام معلوما  
بدو عالم میشود و ایام معدودات از وی آغاز کرد  
شود پس وی هم از ایام معلومات باشد و هم از ایام  
معدودات ششم آنکه خدای تعالی درین روز با موسی سخن  
گفت و وی به واسطه سخن حق شنید و مؤمنان را

آنکه



قربانی

در نهشت این مرتبه خواهد بود که بی واسطه سلام حق  
 شنوند که سلام قولاً من ربنا الرحیم و درین روز قربان  
 باید کرد بعد از ادای نماز قال الله تبارک و تعالی فصل الربک  
و انحر قربان از جمله واجبات سلامت و ثواب  
 بسیار بر وی مرتب باشد قال النبي صلی الله علیه  
و آله و سلم عظموا ضحایا که فاتها علی الصراط مطایا که  
 یعنی بزرگ دارید قربانیهای خود را که آن قربانیها  
 سبب گذشتن شماست بر صراط با سائ و هر که تواند  
 که قربان کند و نکند بزرگتر منند شود و قربان کنایه  
 را محو کند و بلاها را دفع سازد قال النبي صلی الله علیه  
و آله و سلم ان الضحایا تحو الخطایا و تدفعو البلیا  
 ضحایا فدای مسلمانانست از آتش و فرج چنانکه  
 کبش اسمعیل که فدای او شد و از ذبح خلاص یافت  
 ای و پیش قربان عوام شری باشد یا کاهری یا کوفتند  
 اما قربان خواص آن باشد که خود را قربان فرمان او

و اگر قربان شود و هر که  
 قربان کند که قربان است

سازند حکایت عبدالله مبارک گوید روزی بر من  
 ایستاده بودم چنانچه را دیدم بلا سحر بر بار خست  
 زرد و دلی پر درد مردم نفسی در می کشید و لبی میخوابید  
 او را خالی از حالی نیافتم پیش رتم و کفتم ای جوان هر  
 یک قربان باشد مشغولند تو در چه کاری جواب من باز  
 نداد و بر سر سنگ رفت و ایستاد و گفت الله ان هو الا  
تقر بربن ای یک قربان نه من انا اتقر بربک قربان نفس  
 پلنگشت بر خلق عاید و بیفتاد من بدو دیدم تا  
 بوی رسیدم او جنانان رسید بود فی مقعد صدق  
 عند ملیک مقتدر تقدم زهی عید آن جان که قربان  
 چنین یابد مرا عید آن زمان باشد که قربان رفته فرم  
 و بزرگ نیکو میگوید بیت قربان شد بتیغ جنای تو  
عید ما است جان می دهم بهر چنین عید سالهاست  
 اما زعفران لخدا تعالی در آن سجای یاد کرده است  
 آنجا که میگوید و شاهد و شهود و شاهد عرف است

لعل



مشهور حجاج دیگر و الشفع و القدر تفسیر حضرت رستا  
صلی الله علیه و آله وسلم و تن فرزه عرفه است و شفع روز بخیر  
 و دیگر ایوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی <sup>بدین</sup>  
 آیه او را دو نام ثابت میشود روز کمال حال دین و اتمام  
 نعمت هر که حرمت این روز بدارد دینش کمال یابد و تمام  
 نعمت اسلام بدو رسد و حرمت این روز بر فرزه است  
قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم صوم عرفه کفارة سنین  
 سنته ماضیه و سنته مستقبله و فرزه روز عرفه کفارت  
 کناه دو ساله است یکی از سال گذشته و یکی از سال آینده  
 چه بزرگ روزی باشد که روزی او کناه کرده را تا کرده  
 سازد و طاعة تا کرده کرده قال النبی صلی الله علیه و آله  
 من صام یوم عرفه فکان صام اثنی عشر الف سنه  
 ای عزیزان! اختلاف است که روز آدینه بزرگتر است یا  
 روز عرفه بعضی گویند که روز آدینه بحکم این حدیث که  
 خیر یوم طلعت علیه الشمس <sup>للمعبد</sup> و جمعی گویند عرفه بزرگتر است

موم

در هفته

در هفته یکبار روز آدینه بیاید و در سالی یکبار روز  
 عرفه دریافت میشود و بهیچ روز چندان حاجت  
 بندها روا نکند که بر روز عرفه و بهیچ روز چندان عا  
 را از آتش و زخ از آد نکند که بر روز عرفه چنانکه  
 روایت کند جابر انصاری رضی الله عنه از حضرت رساله  
 که فرمود که هیچ کس نماند روز عرفه الا که اندر رحمت حق تعالی  
 بدو رسد مگر کسی که شک دارد و تردد کند از گفتن لا اله  
 الا الله محمد رسول الله علی ولی الله اما روز عاشورا  
 روزی او را نیز ثواب بسیار است قال من صام یوم عاشورا  
کتب الله له ثواب الف الف شهید ای عزیز در روز  
 عاشورا بود که کشته نوح بر کوه جودی قرار گرفت  
 همه درین روز بود که کشته شد اهل بیت بطوفان  
 بلا در کربلا غرقه شد و باروز قیامت در در و مصیبت  
 عزت بر جان برهان این امت مانند ای عزیز درین  
 روز مراسم تعزیت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بجای







و این شب با آشنایان دوست برقرار آورید و از مهمات  
 دنیا و علایق عالم فناء بکنید و خود را بخت او سپارید  
 تا نامتان در جردید آشنایان نویسند **بیت** شب خجسته  
 در صفت آسمان بر حجاب زخوشتان نفسی بپوشید از  
 چه روزها که شب رفت در هوا و هوس شب بر روز کن آخر  
 بسوزد و رد گذار سر نیاز فرود آرد و روی عجز نبه بر آستان  
 خداوند که از آنرا **اما شکر قدر قال الله تعالی**  
 خیر من الف شهر تنزل الملائكة والروح **قال النبی**  
 صلی الله علیه و آله وسلم تنزل الملائكة والروح فی العشر  
 الاواخر من رمضان یعنی جهل کنید و بخوابید شب  
 در شبهای طاق از دهه آخر رمضان و در یاقین او را  
 قیمت شمرید که برکت انزال قرآن درین شب است که  
**انا انزلناه فی لیلة القدر** و ترویج جمع مقربان درین  
 شبست که تنزل الملائكة والروح فیها و ایصال سلام  
 و سلامه بمؤمنان هم درین شبست که سلام هر چه مطلع

شب قدر

در یاقین

**الفجر** شب قدر است و طی شد نامه هجر سلام فيه  
 حتی مطلع الفجر و چون شب قدر در یاقین از خدای تعالی  
 عفو و عافیت طلبید چنانچه در حدیث آمده که از حضرت  
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که ای سید المرسلین  
 قدر در یاقین از خدای تعالی خواهیم و در آن شب چیست  
 گفت بگوئید **اللهم انک عفو تحب العفو عمن**  
**یا کریم و در بعضی روایات آمده این حدیث آورده اند**  
 که **واسئل العافیة یعنی چون عفو خواسته عافیت تیر**  
 بطلب کنی یا رسول الله عافیت چیست گفت هفت  
 چیز است چهار بند دنیا و آن قوت و صحت و شرف و عزت  
 و توفیق طاعت و سه بعقب و آن مغفرت و نجات  
 از دوزخ و وصول بهشت پس شب قدر را باید جست  
 این چیزها از خدا باید طلبید و اگر شب قدر ندانید که  
 کدام است در هر شب از رمضان خصوصاً **عشر الاخر**  
 دهها ممکن باشد که بشرف اجابت رسد ای غیر از شب

ع



راجحه آن در شب پنهان کرده اند تا تو همه بیا به رابطه  
 کنه اخی باشد که آن شب در باری توجه دانی که در خزان دوت  
 کی کشایند و چهره زیبای سعادت کی بتو نمایند شاید که  
 در آن شب غافل باشی صبح سعادت در محاطع شود تو  
 محروم مانی **بیت** عارفان زنده دلان در نهفت تا بچهل  
 سال بشمار خفت کر چه که هم غم و هم بدر داشت آذری  
 نور شب قدر داشت یکشب از آنجاش که روزی نبود  
 ترکس مستش سوی بالین غنود پهلوی سنگین بزمین نرم  
 دید بخفتن قدری که مرده تارخ از آن خواب کشا  
 آمده بود و شده وقتی که جست وقت سحرها تنی آواز داد  
 کاغذ شد اکنون توان باز داد آن همه پیداری چهل ساله  
 چشم تو بفرخت بیک خراش خرابی بهر چیز نیشان  
 خواب هم چو چرمی مانده **نکته** یکی از ساعات متبرکات  
 سحر است که در آن ساعت دعاء بندها بفرج اجابت میرسد  
 خدای تعالی سحر خیزانرا دوست میدارد و ایشانرا در کمال

حکایت

فضیلت

خود میستاید که والمستغفرین بلاسحار و قال الله  
صلی الله علیه وآله وسلم من اخلص الله اربعین صباحا  
 ظمئت نیا سبع الحکمة من قلبه علی لسانه ای غریب صبح  
 هفتاد عاشقان پیدارست فریاد رس بهاران غنای است  
 محراب نیکین عارفانست شراب تسکین عابدانست  
 ناله عاصیانست زمان اقعان تایانست **نظم**  
 سحر بنا که ذوقیست در فغان سحر زهی شود و زهی عشق  
 عاشقان سحر ز تار ظلمت شب کز تر سنی ای در ویش  
 کل مراد چنین ز بوستان سحر بیاید دید داکتریک  
 که لطف حبیب مدام جلوه کند خاصه در زمان سحر  
 ای بنده در وقتی که باز سیمین بال صبحی را ز کند و بد  
 لب جو بیار شب غنیر بز شامه کافوری مدید سحر  
 نفسی صدف بر آرد از روی اخلاص بنال و نزار و اک  
 دمی اری قدی بر آرد اگر ندی ای اشکیه **بیت**  
 چشم صلح دو تان پیدار باشد صبحدم عاشقاندا  
 کرد اندام

خواجده میفرماید که هر که از روی  
 اخلاص و عفت و خضوع  
 چهار صبح مصباح انوار  
 از معرفت الهی و مخلص از جهل  
 رها می شود و در آن وقت  
 سحر را می بیند و در آن وقت  
 دنیا را می بیند و در آن وقت  
 و از روی خلوص و وفای  
 طوبیت سحر را بیند و در آن وقت  
 بر دارد و معرفت حق را بیند  
 کند و نوم جسمه اش را  
 و در معرفت حق را بیند  
 آن دو لوح را در آن وقت



ناله‌ای زار باشد صدام بداند خفت غرت هر ساعتی از شب <sup>ظن</sup>  
 طاعت جماعت ساخته ساعت اول وقت عبادت پریاست که  
 صفا بر کشند و بخدمت بایستند درم وقت ذکر جانوران  
 آبیت و ششم از آن مخلوقان زیرین است چهارم وقت  
 غار صابران است نیم وقت غار زشتگان است ششم وقت تسبیح  
 عهد و بر وقت هفتم وقت آرام خلق و تفکر سالکان راحت  
هفتم وقت از ایشان بهشت و تسبیح اهل آنت هم وقت نهم  
 نیاز کرام الکاتبین است دهم آن ساعت است که در جای آسمان  
 و مقربان بصلای تسبیح و تهلیل غلغل در کنند افلاک آنکند  
 و درین ساعت هر که حاجتی خواهد روا کرد یا ز دهم وقت <sup>تسبیح</sup>  
 برکاتست بر زمین که بدان بدایع حکمت و و دایع رحمت درج  
 زمین تعبیه کنند و از دهم آن ساعت که نسیم سحر از مطلع  
 خویش عاشق بار نفس زند که والصبح اذا تنفس و باد سحر  
 بدان لطافت از روضه حیات عباد بر دل درخشان و <sup>نور</sup>  
 کیر آن ساعت وقت نیاز درویشان و زاری پخوشانست ای

عزیز دم صبح عجب میت و شیخ عطار قدس سرم در بیان  
 این دم حکایت فرموده نظم چنین گفت استادان فیروز  
 که آخریت کانند چل شبانروز در منته خورده و خاشاک و خای  
 کل خوشبوی جدید یکدیگر بباری چو ارد این جلد در پاک آگاه  
 سرخ و سوسج آرد سحرگاه دمی که آید اند صبح کاهی  
 سوسج خود در کشند اندم مکمل از آن دم مشک از آید بدیدار  
 از آن دم که در دشت خردار چو خونه مشک کوه از دم پاک  
 بود ممکن که در جان شود خاک بلوچون نوخود در جان در آید  
 تنگ حال برنگ جان بر آید اگر تو کیمیا ساز چنین ساز  
 ولی این کیمیا در راه دین ساز اگر تو مشکبو خواهی درین راه  
 مباشر از آهونه که در سحرگاه دیگر از ساعت متبرکه ساعت  
 در شبانروز جمعه که هر که در آن ساعت خدا را بخواند هر چه طلبد  
 بدی رساند و سبب خفای آن ساعت نیز همان نکته است که در شب  
 گفته شد یعنی غیر آنست که تمام ساعات شب و روز جمعه بطاعت  
 و عبادت گذرانند باشد که به آن ساعت برسند و بعضی علما



بر آنند که آنساعت باین الخطبتین است و گفته اند میا  
خطبه نماز جمعه و گفته اند وقت فارغ شدن از نماز جمعه ای  
غریب هر ساعت که آید دلت با نعلکاس انوار اذکار الحامی  
باشد و چهره احوال بصفای آثار تجلیات لامعات  
اسما و صفات مجلی آنساعت باشد متبرک و زمانه بود  
مبارک و فی الحقیقه آنساعت را از حساب می توان داشت  
چنانچه فرید الدین عطار مینویسد **پت** عری که در **شماره**  
روی او گذشت منت خدا آنرا که بوجزه نکو گذشت و هم  
باب غریزی نیکو گفته است **تظم** هر دم که در حضور غریزی  
آوی میدان یقین که حاصل عترت همان دم است و هم  
شیخ درین باب کاتبی مینویسد **پت** ترا عرق حقیقه آن زمان  
که جان در حضور دستافت مگر بسید درویش مجنون  
که چند است ای پسر تو اکنون جویشم اد آن شورید **حوال**  
که سن من هجرت چهار سال پس و گفتا چه مشکوئی تو غافل  
مکردی و آن ترکشته و جاهل بس که کفایت وقت بود

که لیک

که لیک یک نفس و نیم نمودست چهل عمر نیست و آن زیانست  
ولیکن از هزاران یک زمانست **و صلوات** و فضیلت  
امکنه قال الله تبارک و تعالی و ان المساجد لله فلا تدعوا  
مع الله احدا قال النبي صلی الله علیه و آله و سلم يقول الله  
تعالی عز وجل ان من تعبد فی ارضی المساجد و ان روائی  
فینها و عمارها یعنی بدست که خانهای من در زمین من است  
و بدست که زائران من در آن مساجد عمارت کنند که  
آنرا که انما یعمر مساجد الله من امن بالله ای غریز بد آنکه  
شرف مکان حجرت مکیین باشد و در هر مکانی که یکی از  
انبیا یا اولیا ساکن بوده باشند یا بنای آن موضع نه  
اند یا عمارت فرموده اند بیکت او شرف تمام حاصل  
شده باشد چنانچه در لطایف قشیر وارد است که بیکت  
قدم کلیم طو شرف قسم الهی یافت که و الطور و کتاب  
مسطور اقسام الله تعالی بالطور الذی کلم موسی لانه  
محل قدم الاحیاء و وقت سماع الخطاب هر که من

علیه



از قدم صاحب اثر شرف یافته دلالت بر حال از آن  
دارد **نظم** در موضعی که جانان روزی رسیده باشند  
باز در جای خاکش در بر جبهات او از امکانه علی الاجا  
مساجد را شرف هست که غیر آنرا نیست **قال الله**  
**فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکرفیها اسمی و قال**  
**الله تعالی و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا**  
**قال النبی صلی الله علیه و سلم احب البلاد الی الله**  
**مساجدها و ابغض البلاد الی الله اسواقها و سبل**  
ازین ذکر که مساجد کعبه خدیگند کثرت بر اسطه اطین  
دیگر متعرض شرح شرف مساجد نمیشود اما بعضی  
را نیز تفضیل است بر بعضی دیگر و آن چه مسجد است  
از همه فاضل تر است و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله  
درین حدیث متفرع میفرماید لایسک الرجل الا الی ثلثة  
مساجد المسجد الحرام و المسجد الاقصی و مسجدی هذا  
یعنی سینه نشود بارها الا بینه مسجد بستان بارگناه

از سفر کردن

از سفر کردن بجهت زیارت یعنی بجهت طواف مسجد  
سفر نباید کرد الا این سه مسجد را یکی مسجد حرام که  
حرم محترم کعبه در وسط آنست دوم مسجد اقصی  
بیت المقدس که معبد انبیا و پاکانست سیم مسجد  
که مضبوط و محلی اظهار فیوض و حدیث و قرآنست  
و دیگر فرمود که صلوة فی مسجدی هذا خیر من الف  
صلوة فی ما سواه و در کتاب مجمع اللطایف آورده که با سناد خود  
که حضرت رسول فرمود که یک رکعت نماز در مسجد من افضل  
تر است از هزار رکعت که در غیر این مسجد باشد از مساجد  
و مقرر است که آن مسجد این فیض بزرگت وجود سینه  
یافت و در بیت المقدس نیز نماز گذاردن فیض تمام دارد  
و هم در مجمع آورده که رکعت صلوة فی بیت المقدس خیر  
من الف رکعت فی ما سواه و صلوة فی مسجد الحرام خیر  
من الف صلوة فی بیت المقدس چه مسجد حرام در مکه است  
و مکه حرم خداست و بلادین است **قال الله تعالی**



وَهَذَا الْبَلَدُ الْأَمِينُ وَمَكَّةُ دُوسْتَرِينَ فِي مَوَاضِعِ اسْتِزْدِيكِ  
بِغَيْرِ بَاجٍ نَحْوِ مَكَّةَ مَا أَطْبِقُكَ مِنَ الْبِلَادِ وَاحْبِلُكَ إِلَى  
وَلَوْلَا أَنَّ قَوْمِي أَخْرَجُونِي مِنْكَ مَا اسْكَنْتُ غَيْرَكَ وَجَانِكَ  
مَكَّةَ حَرَمِ خُدَايَ مَدِينَةِ حَرَمِ رَسُولِ خُدَايَ جَانِكَ نَزَرُوكَ  
أَنَّ إِبْرَاهِيمَ حَرَّمَ مَكَّةَ فَعَمَلَهَا حَرِّمًا وَإِلَى حَرَمَتِ الْمَدِينَةِ جَانِكَ  
وَدَيْكَ نَزَرُوكَ مَدِينَةَ حَرَمِ كَوْنِي زَكَرِيَّا نَسْتِ كَيْبُشْتِ رَانِي كَلَه  
وَطَيْبِ رَاخَالِصِ سَارِزِ دُودِيكَ نَزَرُوكَ مَنِ اسْتَطَاعَ أَنْ يَمُوتَ  
بِالْمَدِينَةِ فَلَيْمَتِ بِهَا فَاذْنِ اشْفَعِ لِمَنْ يَمُوتُ بِهَا جَانِكَ رُؤُوسُ  
مُقَدَّسُهُ اشْفَعِ الشَّافِعِينَ آجَا بَاشْدِ هَرَانِيهِ مَرْدِ آجَا  
كَرَزَنْدِ بُوْدِ جَانِكَ كَرَنَلَهْ يَكِي يَكِرَازِ امَكْنَهْ مُحَرَّمَةُ خَانَهْ  
خُدَايَ سَتُودِ صَفَتِ آن خَانَهْ إِجَادِيْثِ بَسِيَارِ امَدِ وَبَعْضِ  
ازْآنِ دَرِ بَاجِجِ مَنكُورِ شَدِ بَتَكُورِ آنِ اَحْتِيَاجِ نَمِيْدَانَدِ  
حَدِيثِ اِخْتِصَارِ مِيكُنَدِ اِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَعَدَ لِهَذَا الْبَيْتِ اَنْ  
يَحْيِيَ كُلَّ سَنَةٍ سِتْمِائَةَ الْفَقْدَانِ يَقْضِي اَكْمَلَهُمُ اللَّهُ  
تَعَالَى بِالْمَلَأْنِكَةِ وَاِنَّ الْكَعْبَةَ لَخَشْرَةٌ كَالْعُرْسِ الْمَذْفُوقَةِ وَكُلِّ

من حَجَّهَا مَتَعَلَّقٌ بِاسْتَارِهَا حَتَّى يَدْخُلَ الْحَقَّةَ فَيَدْخُلُ  
مَعَهَا بِإِذْنِ شَاءِ عَالِمٍ وَعَدَدِ آدَمَ اسْتِ مَرْخَانَهْ كَعْبَه  
كَهْرَسَا شَشْدِ غَرَنِيْدِ خُودِ رَا بَزِيَارَتِ وَرِ اَوْدِ  
وَكَرْ چِيْزِيْ ازِ بِيْنِ عَدَدِ كِهْ بَاشْدِ حَرَمِ سَجَانَهْ وَتَعَالَى بَرَشَكَا  
آنرا اَتَامِ كَرْدِ اَنْدِ تَا نَصَابِ شَشْدِ غَرَنِيْدِ رَا بَزِيَارَتِ رَسْدِ وَرِ  
رَاسْتِ كَرْدِ اَزِ اَنَكِهْ هَجْنَانِ شَعْرِ اَكْتَرِ ازِ بِيْنِ بَرَوَانَهْ نَبَا  
فَرَمِ اَكْعَبَهْ رَا بِاَوْرَنْدِ وَهَرَكِهْ اَوْرَازِ يَارَتِ كُودِهْ وَدَسْتِ  
اَسْتَانِ عَرَايِ اَوْرَنْدِهْ بَاشْدِ كَرْدِ اَوْدِ رَا مَدِ بَاشْدِ  
بِهَشْتِ دَرِ آيِدِ رَا اِيْشَانِزَا بِاَخُودِ دَرِ آيِدِ اِيْ غَرَنِيْدِ خُدَا  
تَعَالَى خَانَهْ كَعْبَهْ رَا بَدِ نَامِ يَادِ كَرْدِ مَوَلِ كَعْبَهْ وَرِ خَانَهْ  
مَرْجِ رَا كَعْبَهْ كُوِيْدِ وَكُفْتَهْ اَنْدِ خَانَهْ رَا حَقَّةْ اَرْتِفَاعِ اَوْرِ  
كَعْبَهْ كُفْتَشْدِ چِنَاغِيْ كَعْبَهْ رَا اِيْزِ بَرِ اَسْطَهْ اَرْتِفَاعِ اَوْرِ جَانِيْ  
كَعْبَهْ خَوَانَتِ دُورِمِ بَدِ اَلْحَرَامِ بَعِيْنِ خَانَهْ كِهْ دَرِ وَجْهِ اَمَسْتِ  
كَارِ كِهْ نَاشَايَسْتِ وَنَا بَايَسْتِ بَاشْدِ خَصِيْصًا سَفَكِ دَمَا  
سَمِّ قِيَامِ النَّاسِ بَعِيْنِ سَبِيْقِ عَامِ اَمُورِ اِيْشَانِ خَوَانَهْ دِيَا



ذبی و خواجه دنیوی و این هر سه نام درین آیتست که  
جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاما للناس چهار عشیق  
 یعنی کعبه و دیرینه یقاله بنا و عشیق و بعضی گفته اند آزاد  
 شد از آفت جبار و گفته اند مراد بنی که و شرف است  
 چنانچه اسب کوهر را گویند فرس عشیق قال الله تعالی  
ثم محاکمها الی البیت العتیق بنحوی مصلی یعنی جای غار  
قال الله تعالی و اخذ و امن مقام ابریم مصلی ششم  
 مشایب یعنی جای بازگشت خلق و ملجا ایشان هفتم  
 امن یعنی نام مردمان که چون بنه با و دهند این شش  
از قتل قال الله تعالی و اذ جعلنا البیت مشایب للناس  
 و امننا هفتم شعایر یعنی نشانها و گفته اند مناسک  
قال الله تعالی ذلك من یعظم شعایر الله فالتها من  
 تقوی القلوب نعم مبارک یعنی نجسته دم هدای یعنی  
 سبب راست یافتن قال الله تعالی ان اول بیت  
 وضع للناس للذی بمکه مبارک و هدای للعالمین ای و شرف

ای آیهن را م

این خانه از سنکت اما متغایس له است شسته سنگ  
 هزار فرسنگ فراه نهاده و چندین دزد و حرامی در راه  
 نشسته از یک طرف دیرای پغایت و از یک جانب بیابان  
 به نهایت و آتش عشق مشتاقان و شعله شوق عاشقان  
 هر روز زیاده تر نظم میان کعبه ما اگر چه صد بیابانست  
 در عین جرم و در سراج جانست ز بوستان جرم کل کسی تواند  
 که خار بادیش در نظر چرخ جانست بیالخت اگر می ریخت  
 که هر که طیر کند این از مغیلاست شنید ام که عجاج عشقیت  
 که کعبه من سرگشته کی جانانست طواف کعبه دل کر میسر کرد  
 عمار حج پسندید در جهان آنست ای عزیز ابریم خلیل و ظاهر  
 کعبه بنا کرد و حیار جلیل در بلطن کعبه ساخت کعبه  
 از اجار است اما کعبه جلیل از اسرار است آن کعبه مطاف  
 خلایق است این کعبه منظور انتظار حقست آنجا مسجد حرمت  
 آنجا مشهد کرام است آنجا عزات اینجا تحیات آنجا  
 چشمه زمزم است اینجا قدح فیض مدام است آنجا کنیامت

این کعبه محل انوار الطاف  
 خالق است آن کعبه قبله  
 خلوقات



اینجا کنز معانیست آنجا حجر الاسود است اینجا نظر احد است  
آنجا سر عالم صورت حرمت و ستر حریم مکه و ستر مکه خانه  
کعبه اینجا سر عالم حقیقه قرآنت و ستر قرآن کلمه شهادت  
و سر کلمه نام الله است بادی لا یرایا یدرید و بادی لا یرا  
بیایان باید بود تا بکعبه الله برسی **تم** لا اله الا الله و لا اله الا الله  
تا هر الله ماند و التسلام **و مسلم** در البسه و اخیه  
متعلق بر آنست **قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم**  
**البسوا الشیاب البیض فانها الطیب و اطهر بعینه از جمله**  
**سفید پوشید پس بدست که آن پاکتر و پاکیزه ترست**  
**بدانکه آدمی را در جهان از پوشش که رفع حرارت و برودت**  
**کنند کزین نیست قال الله تعالی جعل الکمر سبیل**  
**للمرء فسران گفته اند و البرد محذوفست بقرینه حر و**  
**جائز دیگر بفرستادن لباس است نهاد بر آد میان که یابنه**  
**ادم قدامت لنا علیه کما ساء یواری سوا تکر پس باید**  
**که آدمی لباس حقیقه ستر عورت و دفع حرارت و برودت**

بیایان

پوشند

پوشند نواز برای تکریم و مفاخرت و شهرت چنانچه  
ملا عبد الرحمن حلی فرماید **نظم** غرض از جامه دفع حر و  
برد است **نداد میل زینت هر که مرد است قال الله**  
**علیه و آله و سلم من لبس ثوب شهرقه فی الدنیا البسه الله**  
**من ذل یوم القیمه** دیگر فرمود هر که تواند که جامه های پاک  
پوشد و نبوشد خدای تعالی و ذی قیامت و بر اخلعت کرامت  
پوشاند **کما قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم من ترک**  
**لبس ثوب جمال و هو یقله علیه تواضعاً کساه الله**  
**حله الکرامه** ای غریز مراد از خلعت کرامت تجلی جمالت  
پیش اهل تصوف بر قبیح قیامت کردن و بخرقه خورشید  
و از جامه های قیمتی گذشتن و بستر عورتی بستن کردن  
و لباس قیمتی متلبس شدن موت احضرت و چون مسأله  
بدین موت متحقق گردد زند شود با ناز تجلی جمال ذات  
و این حیات را موقوف و عقبی باشد و اینجا گفته المؤمن حی  
فی الدارین شناخته گردد و رزق المؤمنون لا یمنون بقرآن

حله



و عازرو می گوید **پت** نیم انشاه که از تخت تباوت روم  
 خالدين ابد شده رقم منشورم بعضی علماء بر آنند که  
 جامه خوب پوشیدند که بر سپیل مفاخرت و شهرت  
 باشد بلکه از برای اهلها نفع حضرت عزت جایز است  
کما قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ان الله یحب ان یرى  
اثر نعمته علی عبده و حضرت رسالت نباه محمد صلی الله  
مردان از پوشیدن حریر نهی فرموده کما قال من لبس الحریر  
فی الدنیا لم یرکب فی الآخرة و از تختم بخاتم زبریا تیر  
 منع کرده اند اما خاتم نقره در انگشت خنصر از دست راست  
 میکرده اند و بر آیتی دیگر دست چپ و نقش خاتم آن  
 حضرت محمد رسول الله بوده است ای عزیز لباس صورت  
 پراهنست و قبا و ماسد آن و لباس مرغی و مرغ است و تقوی  
قال الله تعالی و لباس التقوی ذلک خیر و در حدیث دیگر  
 آمده است که الایمان عریان و لباس التقوی پس اگر این  
 لباس پوشی در ای قیامت در پرده مغفرت باشی و اگر نه

لا اله الا الله

بالله ازین لباس برهنه مانی در جهنم محشر رسوا گردی  
 و فضیحت شوی **پت** که برهنه بره برون آئی زود  
 نهت جنون آئی جامه ظاهر که نیست بی تو فضیحت  
 میان بشر فکر آن کن که بر لباس و مرغ چه کنی در مقام  
 هول و فرج خوشتر از لباس تقوی دار تا شوی در دو  
 کون بر خوردار **مسلم چهار** در بیان اطعمه قال  
الله تعالی و کلوا مما ذرئتم الله حلالا طیباً و اشکرنا  
نعمه الله و قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم الطاعم الشاکر  
کالصابغ الصابغ ینصف ما یدک طعام خورند شکر گویند  
 مانند روزه دار صبر کنند است برای آنکه چنانچه صبر  
 موجب رضای حقست شکر نیز موجب آنست و چنانچه  
 بعد از طعام توفیق شکر ملک عالم یافت حق تعالی از وی  
 خشنود **قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ان**  
یرضی عن العبد ان یکل الاکله فیحی علیها و حیاء  
 حمد آخر طعام لازمست بسلامه تیر در بابت تیر و اجبت



النبي صلى الله عليه وآله وسلم بسم الله تعالى وكل بمينيك  
 وكل ما يملك يعني نام خدای پیر و طعام بدست راست  
 بخورد و از نزدیک خود تناول کن و هر طعام که در اول  
 او بسم الله نکونی شیطان در آن طعام با خوردن کان  
 شریک باشد و در حدیث آمده است که اگر کسی تسمیه را  
 فراموش کند در اول طعام خوردن هرگاه بایادش آید  
 گوید بسم الله اوله و آخره و دست شستن پیش از طعام  
 باید و هم بعد از طعام **قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم**  
**الوضوء قبل الطعام ينفي الفقر وبعده ينفي الهم يعني شستن**  
**دست پیش از طعام دور کنند درویشی ظاهرست و بعد از**  
**طعام غم و ملال را ببرد و چون سید از طعام فارغ میشد**  
**این کلمات میفرمود الحمد لله كثيرا طيبا مباركا فيه غير مكلف**  
**و لا مودع و لا مستغنى عنه ربنا و حضرت رسالت صلى الله عليه وآله**  
**و سلم خرماد و مست داشته و با دخال فرمودی **قال****  
**بيت لا تمر في جياع اهلك و ادم ايشان مدام سکر بود**

**قال** نعم لادام الخلق و حلوا و غسل و دست داشتند  
 اما از هیچ یک از این طعامها شیر نخوردی و گفته اجوع  
 و اشبع یوما ای غریز طعام ظاهر را خوردن بسیار دل را  
 بپیراند که البطنة تذهب بالبطنة اما طعام مغوی  
 که غذای روح است هر چند خورده شود زیان نکند آخر  
 چندان جسم را اعتبار را از دست کن و از تقویت روح  
 شریف غافل باش **نظم** تن میور ز آنکه می ماند بخاک  
 روح پرور ز آنکه بلامیرود چرب شیرین کرده این مردار  
 آنکه تو پرورد رسول میرود چرب شیرین داده حکمت روحا  
 تا قوی گردد که آنجا میرود **در بیان**  
**قال انس كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقبض**  
**في الشرب ثلثا يعني حضرت در آشامیدن آب سه نفس**  
**و قبل از شرب تسمیه کردی و بدان فرمودی **قال****  
**اذا انت شربت سم و نهی کرده است از آنکه قایم آبخورد**  
**و در آناتق کسد یا نفس نهند و آداب خوردن آنست**

و در حدیث آمده است که  
 ما شبع آل محمد من خبز  
 الشعير و من متابعين  
 حتى قبض رسول الله



انا را از دهن باز گیرند و نفس است کنند و دیگر منع فرمود  
 که در انای زرقه شربت قال رسول الله صلى الله عليه  
لا شرب بها في آنية الذهب والفضة ولا تأكلوا في صحافها  
فانها لكم الدنيا والآخره ای غیر در سوله صلى الله عليه  
 بواسطه آن از شرب در اوانه زرقه نهی کرد که آن هر دو فرزند  
 است و عجب آنند و موجب و مباحات و این همه مهلت  
 و دیگر آنکه از آن نوع انا بوی مکلف آید و تکلف از طریق عارفان  
 دورست که التكليف شوم فانه لا يدوم نکته ای در پیش  
 شراب و است شراب ظاهر و شراب باطن و اصل شراب ظاهر  
 آب پاکست و شراب باطن شراب معنی است و آن محبت خالق  
 افلاکست این شراب بر تشنه را موجب حضور و سرور است  
 و آن شراب که صفتش ظهور است مرعاشقان آشفته  
 ظهوری نور علی نور است نظم شراب بخور و جانم زجای  
 که ذوقش میکند صدمه راجی از الله تعالی شرابا لاولیائه  
 اذا شربا طربوا و اذا طربوا سکروا و اذا سکروا شکر و اذا

شکروا طربوا و اذا طربوا وجدوا و اذا وجدوا اتابوا  
و اذا اتابوا خلصوا و اذا خلصوا وصلوا و اذا وصلوا  
انصلوا و اذا انصلوا اتصلوا و اذا اتصلوا احفظوا  
 یعنی بدینست که مراد از وجد را شرب است از برای اولیا  
 خود چون دوستان حق در بوستان نظم از قریح  
 فرج این شراب ناب خورند در طرب آیند و چون در طرب آیند  
 در شعب آیند و چون در شعب آیند در طلب آیند و چون در طلب  
 آیند بیایند و چون بیایند بدو پیوندند و چون بدو  
 پیوندند فدخالص شوند و چون فخالص شوند واصل  
 شوند و چون واصل شوند و ابرسند و چون و ابرسند  
 خود را که کنند و چون خود را که کنند او را یابند نظم  
 ما را خواهی خورشید است بشوی خود را بیکل پس ما را ای  
 خاصیت شراب محبت آنست که هر که از جرعه نوش کند  
 خود را زرد و کون فراموش کند و عارف روحی میفرماید  
 ما الکرماتش و کردیم نایم مست آن ساقی و آن پیمان ایم



مست حق هشیار باشد در نشور مست خوانید بخون قناتخ  
 جرعه چون ریخت ساقی است بر سر این خاک شده هر روز  
 جوهر کرد آن خاک و مازان جویشم جرعه دیگر که پس ششم  
 من چه گویم یک که هشیار نیست شرح آن یاری که او را یار  
**اصل هشتم** در احادیث متفرقه از هر نوع و این اصل  
 مشتمل بر پنج وصلت و **مسئله اول** قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 علیکم و آله و سلم اغنم خمساً قبل خمسک شبابک قبل هیک  
 و صحتک قبل سقمک و غناک قبل فقرک و فراغک قبل  
 شغلك و حیاتک قبل موتک **مینه** میفرماید که غنیمت دان  
 پنج چیز را پیش از پنج چیز و درین سرای سبج از آن دو پنج  
 غافل مباش و یک پنج و لغیرت دان پیش از آنکه یک از آن  
 دو پنج با تو دو چار شود و در ششده مخاطره گرفتار آید  
 اول غنیمت دان جوانی را پیش از پیری دیگر تند است  
 پیش از بیماری و دیگر تواند پیری را پیش از درویشی دیگر و  
 را پیش از مشغول و زندگانی را پیش از مردن ظاهر این

اصلت

این بود و شمه از حقایقش در مطاوی پنج نکته باز غوده  
**نکته** میگوید غنیمت شیر جوانی را پیش از پیری که وقت  
 جوانی نورانی مشعل حیات است و قوت شباب از نکند  
 این ذات پس غنیمت باید دانستن زمان شباب را و خوشتر  
 باید داشتن این قوت و تاب و بر متاع زندگانی این نباید  
 بود که در روز روشن و روشن است روی خورشید و دل  
 سفید در روی سیاه نباید بست که دل میاه گردد و موهای  
 ای عزیزان هر که قوت طاعت داری در حق کفایت با  
 تعالی تقصیر مکن که فردا ضعف و عجز و پیری بدو مستول است  
 و بتوانی فریاد بر آوری که یا حسرتی علی ما فرطت **جنبه**  
**نکته** چون توانستم ندانستم چه سود چون بدانم توانستم  
 خطاب با تو این باشد که اولم نغمه که مایه تذکره من تذکر  
 و جاء که التذیر و گفته اند مراد از ندین زمان شیب است  
 غریب مبداء عمر با زی است و نادانی و پیری و آخر عمر ضعف  
 وسط عمرت خلاصه زندگانی غنیمت شمار و کار کن اکنون

شد خواهد



که میتوانی **تقدم** عریضه بازی و نادانی است پست شد  
 آغاز پریشانی است در هر رخ و زهره سی تا چهل  
 هر چه کنی خوی پذیرست دل پس چهل کر برسد سال تو  
 شیوه دیگر کند احوال تو پنج اگر پنج بتو شود زند و وقت  
 خوشست جمله بهم بنزند و بر برسد مدت عمرت بشصت  
 شخص تو ماضی بود و سال بشصت از پیش قیاد به افتاد نیست  
 حد بقا زان سوی هشتاد نیست و زود این حیات **الذات**  
 زندگ و مرد بصورت یکیت و رسید افتد حد پانصد  
 مرگ نکون ز چنان زندگ مهلت تو کرد و کر پنج است  
 از پو آرایش زاد هست چون تو از آن نکته نداری شمار  
 عمر چیده چه صد چه صد ای جوان دو کار کن تا قد  
 جوانی شناخته باشی و این عمر شریف را ضایع نکرده باشی  
 یکی آنکه چون قوت وفا میکند بطاعت اشتغال غای از  
 ساهو توبه غای که جوانان نایب با حق تعالی دوست میداد  
 چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده الشا

التائب حبيب الله في ارضه و شيعه شيراز ميفرماید  
 جوانان و طاعت امر فرمایند که فردا جوانی نیاید ز پیر  
 فراغ دلت هست نیز و حق جو میدانی و زلفت کوئی  
 من این روز را قد نشناختم بدانستم اکنون که در باختم  
 دوم آنکه پیران اگر ای داری که در ایام پیری قدر پیران بشنا  
 قال ص ۳ البرکة مع اکابرکم **بیت** که ای دار پیران اکنون را  
 که در پیری بدانی این سخن را و آنها که عمر را سلام گذارند  
 و محاسن در طاعت سفید کرده ایشان را حور مت تمام است  
عند الخالق و الخلاق قال النبي صلی الله علیه و آله  
حاکما عن الله تعالی انه قال ما شاب عبد في الاسلام شيبه  
الا استحييته من ان اعذب به بالنار و انان که بهشتیان  
رسیده اند ایشان را خود مرده آزادی هست که انبای نما  
عتقا الرحمن من النار ای پیران با حق تعالی بسیر دیوار رسیده  
 و از ایام زندگانی چندان نماند جهه کن تا از سفید  
 میان نامه سیاه نباشد و چه زیاده گفته اند **تقدم** باشی کافر



به پیرانه سر پاک ز پیرین و درون سر سبز نافه مشو کزین <sup>تپاه</sup>  
 موی سفیدت بود و دل سیاه پی شلخی شیوه پیران بدید  
 زشت بود لعب جوانان ز پیران اما بدین گفته اند معصیت  
 از همه کس زشت بود و از پیران زشتتر و طاعنه از همه کس زیبا  
 بود و از جوانان زیبا تر پیران بجز ناله و زاری کاری  
 نشانید پس باید که بتدارک مافات اشتغال نماید  
**نکته** دیگر میگوید که تند رسته پیش از پیران غنیمت  
 شمار که صحت بهترین نعمت است **بیت** چرا ناله کنی  
 تنگ رسته که ملک پیمای است تند رسته **قال النبي** <sup>صلی الله علیه و آله</sup>  
 علیکم و آله و سلم نعمان مغبون فیها کثیر من الناس الصحة  
 و الفراغ یغنی و نعمتست که مردمان مغبون گشته اند  
 و قدر و قیمت آنرا نمیدانند یکی تند رسته و دیگر ایمن  
 ای عزیز قدر تند رسته وقتی بدانی که بیمار کردی و قدر  
 فراغت دل وقتی بدانی که ناایمن باشی و ناایمنی تیر <sup>ضایت</sup>  
 که بر مزاج زمان طاری میشود پیش از طیران مرض

طیران

مزاج

بر مزاج عالم صغیر با کبیر زمان صحت و صحت زمان  
 غنیمت دان و قوت را بسو که سیل حسنات و انماج  
 مناجح خیالات صرف کن چون بیماری روی نماید عجز  
 ضعف که لازم آفت روی غلاید و از کار بازمانی ای عزیز  
 بیماری دواست اول بیماری ظاهر و اغلب آنست که  
 بعلاج اطباء زایل گردد چه دردی را دوائی مقرر است  
 و هر یکی را شفای معین **قال رسول الله** <sup>صلی الله علیه و آله</sup>  
ما انزل الله داء الا انزل له شفاء **وقال** ان الله تعالی  
انزل الداء والدواء وجعل لكل داء دواء  
 فتداؤوا و لا تدوا و ابل الحرام یعنی خدا در دوا فرستاد  
 دوا هم و هر دردی را دوائی فرمود پس دوا کنید و حرام  
 دوا نکنید دوم بیماری باطن و آن سه نوعست اول  
 نفاق **قال الله تعالی** فقلوبهم مرض فزادهم **الله** <sup>عز وجل</sup>  
 و آن درد علاج پذیر نباشد الا با ایمان خالص دوم  
 غلبه صفات بهیمی و سببی و علاج آن تخلوق است با <sup>خلق</sup>



لکمی و شرح این علل و توضیح آن معالجات در رسایل کما بر  
 خصوصاً در کیمیای سعادت مذکور است سیتم بیمار دولت  
 از غلبه محبت و حرارت شوق و علاج این مرض طیبیان الهی  
 دانند که در سیمای سالک اثرات و علامات در یابند یا خوش  
 پی اینها از راه دل در آیند که انهم جواسیس القلوب فی الجسم  
 بالصدق چنانچه حضرت مولوی میفرماید **نظم** آن طیبیان  
 طبعی دیگرند که بدک از راه نبض میگردند مابدل به واسطه  
 خوش بینی که کز فرست سخط حال منظر میر این طیبیان بد  
 دانشورند بر سقام تو تو واقف ندانند هم نبض هم نه  
 رنگ هم زدم بوی برند از تو هر گونه سقم پس طیبیان الهی  
 در جهان چون ندانند از تو چه گفت زبان **حکایت** ذوالنون  
 مصری گوید روزی میگذشت خلق بر طیب جمع آمده بودند  
 و هر کس در خود با او میگفتند او دوی هر یک میفرمود  
 پیش زخم و سلام کردم و گفتم هر دوی را دوائی میکنی  
 من نیز دوی دارم و ای آن چیست طیب من نکر است

بر

یک ص

و گفت

و گفت ای درویش بنیخ درخت فقر یکی و بزرگ جبر  
 تواضع و بلبله خشوع در جان تو به فکن و بد مشه  
 نیاز بسای و بمخل مجاهدت به پیرود و با تیل طاقه  
 کن و آب خوف دین و شکر شکر برو پاش و با تش  
 بحر شان تا کف حکمت بر آرد پس هر کوزه تفکر بیلائی  
 در جوار رضا دین و بمر و حه تسبیح یاد کن و در قریح منا  
 با آید منم و روح کرد آن و عجله بلخه استغفار  
 بجنان و وقت سحر بنوش تا از بیماری شفایابی غیر  
 مرض ظاهر اکثری یاد در باشد و مرض باطن آنست که مرد  
 در بود اینجاد میان کنند تا درد زایل شود آنجا معالجه  
 نمایند تا درد زاید شود **نظم** من ندارم تاب بیدار  
 رای طیبی مرغی مرا که هر دم پیش کرد در من **بیت**  
 در پیش آن کاندن بازار هر که در نیست دراز نیست **نظم**  
 پی در باش تا غایب بیمار در پیش آرتا بدر مان **بیت**  
**نکته** دیگر غنیمت دانی توان کردی را پیش از در پیشای غریب

بروی ص

بر کوی و

باطر ص



اصول نعم حیو قست و قدرت و تو بدین نعمت تو انکس  
 قدر این غنا بشناس و اگر از فضلات مال دنیا قدر  
 بر تو جمع شده است نصیبی بدر و بیشان بد و بهره فقیر  
 رسان قال م ما کما قدست و مال وارثک ما آخرت  
 یعنی هر چه از پیش فرستادی از آن تست و آنچه از پس گذاشته  
 از آن وارث تو پس از مال خود بهره بردار **تظم** یکدم مگر آن  
 بدر و بیشه بقدر از کنجهای مذخوست آنچه داری نصیب  
 بر گیرگان دگر و نری کسی که دست **نکته** دیگر و متعین تمام  
 فراغت خود پیش از مشغول یعنی امر و روز فراغت طاعت داری  
 فردا حساب عمل گرفتار خواهی بود که ایوم عمل و لا حساب  
 و غدا حساب و لا عمل ای عزیز بدین فراغت غره مشو  
 از صدمت اجل ناگاه بر حذر باش و در مزرعه امید  
 تخم جدی باش زرع یومک حصاد غدا که هر تخمی که  
 زمین نهد خود بکاری فردای قیامت بر آن برداری **تظم**  
 فعل تو تخم دوزخست و بهشت خواجه تا نهادن خود

فرست

تظم

**نظم** آنست  
 چون دنیا گشت زار آنجهانست بکار این تخم کالنون  
 زمین و آب داند و پاش یکدفعه ان شود این کار  
 اگر این گشت و نری انورزی در آن خرم سیک از نری  
**نکته** دیگر میگوید زندگی را پیش از مرگ غنیمت دان  
 که البته این را آن در قفاست که کل نفس ذی اقله الموت  
 هر که قدم در دایره حیات نهاد از راه فوالتش بشهرت  
 بقا باید رفت و هر که خجایات دنیا در آید از ساغر ممان  
 جوعه باید چشید که الموت کاس و کل الناس شارب  
**تظم** هر که بیایغ و هر که باهی و فغان کرد هر که زشت چرخ خند  
 خطا نکرد خیاط و روزگار سیلابی هیچ کس پیرا نیاید و خست که آخر  
 قبا نکرد تقدیر نداد و هر که حال غل نشد زودی نباخت  
 که فکر و غان کرد کرد آن در آفتاب سلامت کرا نشانند کاخر صبح  
 او لش از خود جدا نکرد پس زمان حیات را غنیمت دان  
 و فرصت امر و نه فرامیکن و در توبه و استغفار تسوی

منار



و توقف میار قال آیام و الشویف فی التوبة ای عزیز کای  
مکاید و مصاید ابلیس آنت که ناشکیبا یا ان مصطبه شهرت  
را میفریبد و بزبان حیل در کوش حمل ایشان میگوید مصح  
کامروز کنه کنید و فردا توبه همان حکایت در شکم نقدست و  
فایده نیست هیچ خردمند این نپسندد و تریاک بجان و در بیت  
جیب عاقل نخورد و عند فردا عمر فراموشی باید بیت کار امرو  
بفردا مگذار روز چون یافته کار گذار از اوقات آنچه گذ  
باز نیاید آنچه در عقب است معلوم نیست که بارسد  
یا نرسد نه از ماضی خبر نیست و نه از مستقبل اثری حال  
را از دست مده و وقت را در یاب و فرصت را فوت میکند  
و غافل مشو از تیغ زدن قطعی آیام نظم سایه صنعت خد  
توان خفت چند خیر که خورشید بر آمد بلند سهل  
کنند فیه فرزند را قدر بدان فرصت هر روزه را مصدق  
عن خدیجه انما قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
یحشر الناس يوم القيمة حفاة عراة قلت یا رسول الله

ام سلمه

النساء

النساء و الرجال جميعا ينظر بعضهم الى بعض قال یا  
خدیجه الامراشد من ان ينظر بعضهم الى بعض خدیجه  
کبری روایت میکند که خواجم فرمود که روز قیامت مردان را  
حشر کنند برهنه تن و بدهنه پای من کفتم ای سید هم مردان  
و زنان را بدین دستور محشور سازند گفت ای خدیجه  
هم برهنه باشند گفت پس بیکدیگر نگاه کنند و نظر بهم  
افکنند گفت ای خدیجه کار از آن سخت تر است که کسی که  
نظر تواند کرد که در این روز پسر از پدر و مادر از فرزندان  
برادر از برادر و عقیارب و عشیای را بیکدیگر گریزان  
باشند که یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صبیته  
و بنیه سیاست خوه را برانود در آرد که و تری کل امه جانبه  
صدای لاطم الیوم بکوشها رسد هر بار داری بار نهاده که  
و تضع کل ذات حملها هر وضعه از شیر از دلبازان  
که تذهل کل من وضعه عما ارضعت مردمان را بینه محجوب  
و تری الناس کای و ماهتم کای کودکان را بینه از هر قیامت



پیشینه که یوم یجعل الولدان شیئا تفله دمی که صدقه  
صور از صواعق صعقات بعوضه قیامت در آفتاب  
بسوی چنک شود قامت دوتا نالان چونای جمله تن در سخن  
گویا ندازند که کس از نطفه که واحد فغان کنان دگری  
زانطرف که والسقاء ای غریز این روز یا هول و هیت  
رانا مه است و در آن روز آدمیان را انواع مقامهاست  
محاسبه و مقام معاينه و موازنه اعمال و بازگشت به  
و مال و دین ابواب از این دنگه چند تا که زیست نگه  
این روز را چند نامست اول قیامت و آن عبارتست  
از قیام مردم در آن روز که یوم یقوم الناس لرب العالمین  
دوم ساقه و آن عبارتست بانکه از روز سلقه سباقه  
باشد که در آید که و یسئلونک عن الساعه آیا از سقا  
سئم طایفه غلبه کنند فاذا جاءت الطامة الکبری  
چهارم صالحه یعنی گره کنند و اشارت بهول و هیت  
آن روز فاذا جاءت الصاخة پنجم حاقه یعنی سزاوار

کنند

کنند و هر کس را بسزا عمل رسانند که الحاقه یا الحاقه  
ششم قارعه یعنی کوبند عبارتست از کوفتی که مردم  
در آن روز که القارعه ما القارعه هفتم واقعه اشارتست  
به قایمی که در آن روز افتد که اذا وقعت الواقعة  
لیس لوقعتها کاذبه هشتم خافضه یعنی افکنده و  
بزند کافران بد درجات نهم رافعه یعنی برآوردن منا  
بدرجات خافضه رافعه دهم آرزو یعنی نزدیک  
آزوه الآزقه یا زدهم یوم الحشر یعنی روز گردآور  
و جمع کردن و یوم نخسهم جمیعاً دوازدهم یوم  
النشور یعنی روز زنده کردن کذات النشور سیزدهم  
یوم البعث یعنی روز برانگیز آید که وان الله  
یبعث من فی القبور چهاردهم یوم المعاد یعنی روز  
بازگشت خلایق حق انا لله و انا الیه راجعون  
پانزدهم یوم المآب یعنی روز رجوع آدمیان باو  
و آن الطاغین لشر ما بان للتقین الحسب ما بان



شازدهم یوم آخر یعنی آخرین روزها من آمن بالله  
والیوم آخر هفدهم یوم الفصل یعنی روز قیامت  
میان اهل بهشت و دوزخ هنا یوم الفصل جمعاً و یاروزاً  
کردن لای یوم اجلت یوم الفصل هجدهم یوم الخروج یعنی  
روز پیران آمدن از قبر ذلک یوم الخروج نوزدهم یوم الدین  
یعنی روز جزا دادن و ما ادربک ما یوم الدین بیستم یوم الحساب  
یعنی روز شمار مردم هنا ما توعدون یوم الحساب  
پست و یکم یوم الطلاق یعنی روز بهم رسیدن اهل آسمان  
و زمین یوم الطلاق پست و دوم یوم التناد یعنی  
آن روز یکدیگر را آواز دادن از آن خاف علیکم یوم التناد  
پست و سیم یوم الحصرت هم نیکان از جهة فوت از دنیا  
نیک و هم بدان از جهة تقصیر رهند که وانذهم یوم  
الحسرة پست و چهارم یوم التغابن یعنی روز بر یکدیگر  
غبن آوردن و آن میان اهل بهشت و دوزخ باشد  
ذلک یوم التغابن پست و پنجم یوم الجمع یعنی روز گرد آمدن

مردم یوم یجمع لهم یوم الجمع پست و ششم یوم غاشیه یعنی  
پوشنده اشارتست پیوسته شدن چیزها با هم و ال  
قیامت که حل تنگ حدیث الغاشیه هیبت آن روز  
بمثابتی باشد که بر خلق هم دوست یکدیگر پوشیده کرد و هم  
دشمنی ای غریز در آن روز کسی را پی و ای کسی نباشد هیچان  
شده باشند و از قبول روز قیامت مدد هوش گشته  
و درین باب شیخ عطار مثلی منظوم دارد نظم کشته  
آورد در دریا شکست تخته ز انجمله بر بالا نشست بره  
کر که بر آن تخته بماند کار شان بر یکدیگر خسته بماند  
نه بر بره بود قصه آن کر کر نه بره ترسان شد از کر کر غنا  
هر دو تن از هول دیر با عجی در تخیر باز ماند خشک لب  
در قیامت نیز این غوغا بود یعنی انجانه ترو نه ما بود  
نکت اگر چه خدای تعالی عالمست با سر و تنبکان و احوال  
و افعال ایشان اما محاسبه و مسأله و شهادت جوارح  
بیجه آنست تا روز ظاهر شود بر عالمیان میان اهل بهشت



و در نوح و اجماع حاصلست بر محاسبه قرآن دلیل  
بسیار است بر آن قال الله تعالی و ان كان مثقال  
 حبة من خردل اتينا بها و کفر بنا حاسبین وقال  
النبي صلی الله علیه و آله و سلم وعدني بقرآن يدخل الجنة  
 من امته سبعين الفا لا حساب عليهم و انما يحاسبون  
 میشود که حساب حق است و اگر نه وعد بغیر حساب راست  
 نباشد والله لا یخلف الميعاد و همچنین کواهی جراح  
 و اعضا حق است قال الله تعالی الینم نختتم علی افواههم  
 و نکلّمنا ایدیهم و نشهد ارجاهم بما کانوا یکسبون  
 خدای تعالی شهادت در آن جراح ایجاد کند تا بر  
 افعال صادر از ایشان کواهی دهد ای عزیز صعوبت  
 حساب بسیارست خواه میفرماید که حساب سبوا قبل ان  
 تحاسبوا یعنی پیش از آنکه حساب شما کنند شما حساب خود  
 کنید و جواب سوال فرموده را آماده باشید مبادا که در  
**حکایت** در پیشه کودکی داشت و از غایت محبت شب

پهلوی خودش خوابانیدی شب دید که آن کودک در سبزی  
 می نایید و سر بر بالین میمالید گفت ای جان پدر چرا  
 خواب غیری گفت ای پدر فرموده اروز یحشبه است و در سبزی  
 بنظر ای یک هفته پیش استاد عرض می باید کرد از هم  
 اینرا می علم خواب غیریوم مبادا که فردا در مانم آن در پیش  
 صاحب حال بود چون این سخن بشنید نغم زد و  
 شد چون با خود آمد گفت و او یلاه کرد که در  
 یک هفته پیش معلم عرض میاید کرد شب خواب غیریوم  
 که اعمال هفتاد ساله پیش عمرش خدا در روز عظام عالم  
 الاسرار عرض باید کرد بیان که حال من چگونه باشد  
 مرا زهر حساب آنچه در دست غم حساب کرده ام آن از حساب  
 پروخت **نکته** تطائر کتب در روز قیامت خواست قال  
الله تعالی و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه و تخرج  
 له یوم القیمة کتابا یلقیه منشورا و در حدیث آمده است  
 که عرض کنند بنده کار روز قیامت سه بار عرضه او را جدال



کنند **و** در نوب از نفس خود دفع نمایند بانکار و بعضی  
تبلیغ رسل را منکر شوند و در عرض دوم معاذیر پیش  
آورد و مع کونید و اما العرضة الثالثة فعند ذلک تطایر  
الصحف لا یدعی فاخذ بيمينه واخذ بشماله اما عرض  
کردن ستم دین وقت باشد بریدن نامها و رسیدن  
بدستها پس بعضی گیرند باشند نامها را بدست راست  
بعضی بدست چپ آنرا که نامه بدست راست آید و ثلث  
باشد که نامها منافی کتابه بيمينه فسوفی حسابا  
یسیر و آنکه نامه بدست چپ افتد یا از پس پشت علات  
عقاب بود که و اما من اوقی کتابه بشماله فیقول بالیقین  
لم اوقی کتابیه و قال **الله تعالی** و اما من اوقی کتابه  
و رأی ظهیر فسوف یدعی انشور و یصلی سعیرا ای عزیز پیش  
آنکه نامه اعمال بدست تو آید بیکر صحایف اعمال خود را در  
نظر آید و بجز این روزگار خود در نکر و روز نامه افعال خود  
پیش گیر هر چه خط خطا پند بآب تو به محو ساز تا فردا

رج بنین و شر سار نکردی **تلم** نیندیشه از آن روزی  
که کونیدت بیا بر خزان سواد نامه عمری که ستر خطا  
باشد اگر اعمال خیر نیست که ما امروز می آریم بسا  
رسوایا فردا که بر ما هم نه باشد **تلم** اثبات صراط  
باتفاق ایمانست و اجماع امت و شرط صحت ایمان  
درستی صراط و آن پلیدی بر بالای و زخ کشید از  
آتش که مرتب از شمشیر برند ترش هزار ساله بر بالای  
آفت اما گذشتن بر آن بعضی را آسان باشد و بکند  
کالبه و الحافظ اول کسی بر صراط بگذرد حضرت رسالت  
محمد صلی الله علیه و آله سلم باشد که اما اول من عبوا  
الصراط واضح آنست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله سلم  
قدم مبارک بر صراط نهاد و هر یک از امت وی خواهند  
بر صراط بگذرند ایشانرا ملامت میکند و میگوید یا در تب سلم  
امتی سلم امتی و بر صراط مقاماتست و در هر مقامی سوره  
خواهد بود و تفویضهم انهم مستلکون ای عزیز صراط اول

بران م

قاله







**و صلوات الله علیه و آله و سلم**  
 ان القبر اول منزل من منازل الآخرة فان نجح ما  
 بعد ايسر منه وان لم ينح منه فما بعد اشد منه <sup>المصير</sup>  
 اما الى الجنة واما الى النار يعنى بدرسته که قبر اولين منزل <sup>بست</sup>  
 از منازل آخرت پس اگر بنده از و نجات يافت آنچه بعد از  
 آن پيش او آيد آسانتر باشد از آن و اگر نجات نيافت  
 آن آنچه پس از آن آيد سخت تر باشد از آن و باز گشت به  
 بهشت باشد يا بدو نرخت يعنى منزل آخرين از منازل آخرت  
 يا جنقت يا جحيم و چون در حديث بعضى از قبرها  
 و در نرخت مذکور است بسبب آنکه بعضى از معاني آن باز نمودند <sup>خواجه</sup>  
 شد **نکته اول** قبرخانه و حشمت و هر روز بزرگان حال  
 منادی میکنند که انا بيت الوحشة و انا بيت الغربة و انا  
 بيت الظلمة و انا بيت الوحدة من خلقة لا يخرج الى  
 يوم القيمة اى غير از چو دانسته که قبرخانه و حشمت است  
 مومنين از ذکر خدا پديد آن تا در آن خانه اينس تو باشد

پيش من

دانسته

دانسته که دار غربت است يارى جوعى که در آن منزل  
 رفيع تو باشد و آن عمل صلحت و چون دانسته که خانه  
 ظلمت نوري بدست آر که در آن تا ريكه چراغ تو باشد  
 و آن نور معرفت و چون دانسته که منزل وحدتست <sup>مصابحه</sup>  
 آماده کن که دافع ملالت تو شود و آن خوي نيكوست پس  
 اگر از ذکر خداي تعالي مونسى اري و از عمل صالح يارى يابى  
 و از چراغ معرفت نوري حاصل کنى و از خوي نيك مصاحبه  
 بدست آرى قبر تو روشن باشد از رياض بهشت و اگر حال  
 بر عكس باشد خنوم باشد از حفرهاى نيران که القبر روضه  
من رياض الجنة او حفره من حفر النيران و سوال قبر  
 عذاب يا ثواب در حق است و ايمان بدان واجب است  
 تعوذ و بالله من عذاب القبر فان عذاب القبر حق و مضروب  
 آيه کریمه ربنا ائتنا اثنان و احببتنا اثنان بر احيا  
 و اماتت در قبر شاهد است اى عزيز قبر تو را عجايب است هر که  
 در معرفت تا قيامت برون نيابد و پادشاه و کلاه فقير را



وقتی خلیفه بغداد و واسیر همه درین خانه یکسان نمایند **حکایت** یکی از پادشاهان  
 پیشین بسوقت بهلول رسید دید که در سایه کوی نشسته  
 و چون در دست گرفته و کلاه آدمی را در پیش نهاد ملک  
 پرسید که ای دیوانه در چه کاری گفت دریا کلمه مینگو  
 نیتوانم کرد که کلمه همچون کدایت یا سرچون تو فرمان  
 روانی پادشاه گفت این خوب چیست گفت زمین را  
 قسمت میکنم و عرصه خاک را می پیمایم ملک پرسید که چگونه  
 یافتی گفت بقستی در ست و بخشی است مرا سه کوزه رسید  
 با کدائنه و ترا سه کوزه رسید با پادشاهای غریز اینجا  
 سری از اسرار قرآن بخاطر میرسد **قال الله تعالی** وادی  
 هل ان نسوی نبانه یعنی ما قادریم بر این کردن انشتان  
 اما بر این نیازیم یکی بلند تر است و یکی میان در یکی  
 و یکی قوی و یکی ضعیف این اشارت بتبلیغات آدمیان  
 که هم بر این نیستند یکی پادشاه است و یکی امیر و یکی فقیر و یکی  
 سلطان و یکی پاسبان اما این تفاوت در انکشتان و

نماید

نماید که هم بر پای باشند و چون بخوابند همه یکسان شوند  
 این تفاوت نیز میان سلطان و دربان و تو انکو و در  
 چندان باشند که در صف زندگانی ایستاده باشند اما  
 چون در منزل فنا بخسبند همه یکسان باشند و این بصورت  
 اما در مغضوبان یکسان بود آنکه حساب کلیمیش باید داد  
 یا آنکه حساب اقلیمیش باید داد **بیت** درویش را بهر دو سرا  
 جای راحت است اینجا شد در سر که و آنجا حساب **نکته**  
 بهشت بوستان دوستانست خانه امن و امانست در **رضه**  
 رضا و رضوانست مغزنی روح و روحیانت عن ابن عباس قلت  
 یا رسول الله ما الجنة و بناءها قال لبنه من فضة و لبنه  
 من ذهب و ملاطها المسك الاذق و حصباؤها اللؤلؤ  
 و الياقوت و ترابها الزعفران من يدخلها یعم لا یبوس  
 و یخلد لا یموت لا تبلى ثیابهم و لا یغنى ثیابهم از ابن  
 عباس روایت که گفت یا رسول الله بهشت چگونه جایست  
 و بنای او چه نوعست خواجهم فرمود که دیوارهای بهشت خشته

المجتهدین



دروم

از نر بهت و خسته از سیم و ملاط او یعنی کلی در میان  
 خسته ها باشد مشک اذ فرست و سنک ریزهای او مراد است  
 و مرجان و یاقوت و زبرجد و زمرد و خاک از نر عفران  
 هر که بدان جای در آید و درین مقام داخل گردد نعمتی  
 یابد که هرگز زوالش نباشد و بدولت رسد که بختش  
 در دنیا بد عمری یابد که هرگز فنا با آن نه پیوند دو لباسی شود  
 که هرگز فرسوده نگردد و جوانی یابد که هرگز پیر نگردد و  
 اهل بهشت را در نبرد و زحمت و جمال نیکوتر باشد در  
 خبر است که دیوار خانه که کرد بهشت در آمده است حضرت  
 یکی از سیم دوم از نر سیم از مرجان چهارم از لؤلؤ پنجم  
 از زمرد ششم از نر بهت هفتم از نور و میان هر دیواری  
 پانصد ساله راه و بهشت راحت در است از در تادی  
 سه هزار ساله راه در از نر و دیگر از نر و لرد سیم  
 از نر مکمل بجای هر چهار راه از یاقوت پنجم از نر بهت ششم  
 از لؤلؤ هفتم از سیم خام هشتم از نور ای غیر از بهشت است

و هر یک

و هر یک را نام است اول دار الحیوان که در حیوان است و مراد  
 نه لایذ و قرون فیها الموت الا الموتة الاولى دوم جنات  
 عدن که در دولت است و نکبت نه جنات عدن مفتحة  
 لحد الابواب سیم دار المقامه یعنی در و راحت و اندوه  
 نه الذي احلنا دار المقامة چهارم دار الخلد یعنی در  
 و صاست و فراق نه لحد فیها دار الخلد جزا و عذاب  
 بعلون پنجم دار السلام در سلامت و ملائمة نه در بهشت  
 يدعون الی الدار السلام ششم فردوس و آن رفیع ترین در  
 کانت لحد جنات الفردوس تر از خالدين هفتم جنة النعیم  
 یعنی در نعمت و بخت نه فروع و رحمان و جنة نعیم  
 هشتم جنة الماوی یعنی در دولت و شدت نه غنای  
 جنة الماوی هر دیوار بهشت را سطری هفتاد و سنک  
 اما در صفا ثمانه است که از درون بیرون توان دید و آن  
 بیرون در و نما ملا حظة توان نمود و بر هر دیواری صد هزار  
 منظر و بر هر منظر صد هزار جوهر و بر هر جوهر پنج صاع

و صفا و ص



بر کفر

و در صفت این حور این چه توان گفت محسوس بانی در صفا  
 لون چون دانه های مروارید پاک و حور عین کامشاله  
 اللؤلؤ المكنون خاتونانی که از تنق عصمت بیرون آید  
 اند حور مقصود است فی الحقیقہ پاکان که دست کس ندانند  
 عصمت ایشان نرسیده که لم یطهقوا انفس قبلهم ولا  
 جان از مشک و غیر کل ایشان سرشته و آید و فابرج  
 ایشان نوشته حسنشان بکمال و جمالشان بی زوال  
 و هر مومنی را از ایشان هفتاد حور بدینند و در بهشت  
 چهار جوی روانست اول آبی که هرگز متغیر نشود که در دنیا  
 آنها را من ماء غیر آسن دوم شیر که از پستان غیب بی  
 شائبه غیب بیرون آید و آنها را من لبن لم یغیر طعمه  
 سیم جوی که بی صداع و خمار مستی بخشد و آنها را من خمر  
 لذت الشاربین چهارم عسل که از قند و رات کدورت  
 صاف باشد و آنها را من عسل مصفی و این چهار جوی از  
 زیر درخت طوبی بیرون آید و بخوض کوشد و آید و قال

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حوضی سیمیه شهر  
 و زوایاه سواد و مائ ابیض من اللبن و روح طیب  
 من المسک و کبرایه کجور السماء من شرب منها لا  
 یظما ابدی میفرماید که حوض من مقدار سیر یک ماه است  
 و کوشهای او مساوی آب و از شیر سفید تر و از مشک  
 خوشبوتر و آب خورهای آن بعد از ستارگان آسمان  
 از مروارید خشان بر لب آن حوض نهاده هر که از آن آب  
 خورد هرگز تشنه نشود و حضرت خوسرو ساجان و بعد از این  
 حوض هفت منیهد بن پیغمبر ما و میگوید انا اعطینا ک الکوک  
 و در حدیث آمده که او را جمیع که بعد از پیغمبران و ائمه از آن  
 حوض آب بخورند در پیشانی امت محمد باشند ای عزیز  
 اگر هزار سال بعد از زبان صفت بهشت و نعم و گویند  
 آدمیان و پریان او صاف بهشت و نعم او بی پایان نیاید  
 زاهدان بهوای او در جوشند و عابدان بتمنای او در خوش  
**نظم** عابدان از در خوش آمده غوغای بهشت زاهدان را



در طلب داور تنای بهشت لاجرم نقد عمل در چار باز از حزن  
 بر کف جان میهنان بهر سودای بهشت ان الله اشترى من  
المؤمنين انفسهم و اموالهم بآن للمجنة هر که را میل به  
 برستان بهشت باشد نقد تقوی و طاعت در کیسه اخلاص  
 کرده بیا از اصدق باید آورد و از دالت دال وصال خفت  
محوست صلوات الله علیه زاده بدین پیع و شری مشغول باید  
 ای عزیز این سود ابا زاهدان بازاری راست آید اما  
 عاشقان حضرت باری چه پر تویدار هشت بهشت را  
 بجوی نخرند بیت با خریداران به کن باغ جنت را که  
 مفلسانت را درین بازار سود اندک عارفان بهشتی نظر  
 آسان که بهشت با همه انوار و اطوار و ولدان و غلمان و جوهر  
 قصور در بر تو نور آن محو و نابود گشته زیرا که هر که بهشت میرفت  
 در آید هرگز مشتاق بهشت نشود بلکه بهشت را بدو اشتیاق  
 باشد کاف ان الجنة تشاق الى سلاک بهشت و دوزخ  
 هر دو حجاب اخنه بدیشان باز فاشد نیم اگر از دست غافل

نقد

ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم بالجنة  
 ان الجنة تشاق الى سلاک بهشت و دوزخ

شدن

شدن نشانه عشق نیست عاشق آنست که بجزو خطبه  
 عشق آتش در خیال بهشت افکند و بقطرات عبرت آتش  
 شعله آتش و زنج را فرو نشاند چنانچه پیر جام میفرماید  
بسن رسیدن جنت را بسوزم با آبی ده آتش را دهم نیم  
 و هم سخن یکی از اکابر دینیت بیت بهشت و دوزخ خوش بختی  
 مغرور این هر دو قدم بر فرق دوزخ نه خطی کرد چنان در کش  
 چو هست حضرت تر کشته فلک با خیمه بر زمین ستون عرش  
 در جنبان طنائ آسمان در کش طریقش به قدم میر و جمالش  
 به بصیرت باین کلامش به زبان میخوان شرافش به دهان در کش  
نکته دیگر قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او قد  
على النار الف سنة حتى ابیضت ثم او قد علیها الف سنة  
 حتی اسودت ففی سود او مطلی یعنی سیاه و خشد آتش  
 دوزخ را هزار سال انچنان تا سنج شد پس از هزار سال  
 دیگرش تباقت تا سفید شد پس هزار سال دیگر تباقت تا  
 سیاه شد اکنون سیاه و تار یک است ای عزیز دوزخ زندان

حتی احمرت ثم او قد  
 علیها الف سنة و



دشمنانست و مؤکلان او ملانکه غلاظ و شداد اند که  
 را رحم نیست بعضی مقبره ها دارند که بر سر دوزخیان میرند  
 و همه مقام من حدید بعضی ریخ های آتشی دارند که  
 دوزخیان را بدان بر هم می بندند که نه در سلسله ذرها  
 سبعون ذراعاً فاسلکوه یک طعاً ایشان نزدیک است  
 ذلک و خیر تر لا ام شجرة الزقوم و دیگری غسلین و آن صله  
 که از تن دوزخیان میرود و لا طعام الا من غسلین و دیگری  
 ضریع و آن نوعی از خاوست لیس طعام الا من ضریع  
 یک شراب ایشان حمیم است که چون بخورند رود های ایشان  
 پاره پاره شود و شقوا ماء حمیماً فقطع اعماهم و دیگر  
 صدید یعنی بریم دوزخیان که و یسقی من ماء صدید شجرة  
 و یکاد یسغه و دیگری غساق و آن زرد اب است که از  
 جراحت اهل دوزخ زود آید لایذ و قوی بخها برد او را  
 شراباً الاحیاء غساقاً و پوشش ایشان جامه های سیاه بد  
 بوی باشد و لباسهم من قطران در دوزخ کوهیت از آتش

که آنرا

که آنرا صعود خوانند و چون در تنی قدم بر آید  
 از زمین بکند ازند سار حقه صعود او در دوزخ چاهیت که  
 آنرا غی خوانند از برای بے غازان و متابعان شهرات معطل  
 فسوف یلقون عیا و چاه دیگری هست که آنرا آثار خوانند  
 از برای زانیان و خونیان و مشرکانست و من یفعل ذلک  
 یلق اثاماً و در دوزخ وادیست که آنرا ویک گویند و اصل  
 دوزخ پناه بخدا و تعالی برند از عذاب اهل آن وادی و آن بر  
 شش طایفه است اول مشرکین و یل للمشرکین و دیگر برای  
 منکران و بد بوی خود ازند کانت و یل للمکذبین سیم برای  
 حکم کشه کان بناحق فویل للذین یکسبون الکتاب بایدیم  
 ثم یقولون هذا من عند الله چهارم برای که فرشتان  
 و یل للمطققین پنجم برای دروغ گویان و یقینان نهنگان  
 و یل لکل افاک اشیتم ششم برای عیب جویان و غیبت  
 کنندگان و یل لکل همزة دیکر وادی است که آنرا ایلو  
 خوانند از برای حاسدانست قل اغوذ برب العلو و در دوزخ

دروغ گویان



ما را تذکره هر یک بر این تخیل و کند مانند هر یکی بر آب  
 از اشتران بخند که هرگز از خجی نند در آن هفتاد سال  
 بماند و اگر بمقدار سر سوزنی از دوزخ راه بدینا کنند  
 همه خلق بیکبار بگریزند و اگر حلقه از سلاسل دوزخ بر کوهها  
 عالم نهند همه بیکبار بکندازند ای غریز دوزخ هفت است  
 هر یک نامی دارد و برای طایفه مقرر است اما آن در که  
 که زیر همه است آنرا جهنم گویند و آن جهنم ملوک  
 اجمعین و آن جای گناه کاران است محمداست که در آنجا  
 بقعه گناه عذاب میشوند و آنچه بر تیرافت سیر کنند  
 فسوفید عواشور او بصلی سعیرا و آن جای ترسایان است  
 و بر تیر آنرا خطم گویند و ما در یک مالم خطم برای تیرانست  
 زیر تیر آنرا لظی گویند کلا آنها لظی برای ابلیس و طباع  
 او است و زیر تیر آنرا اسفر خوانند و ما در یک ماسفر  
 برای متکبران و جبارانست زیر تیر آنرا الحیم خوانند  
 آن مرجعهم لالی الحیم و آن برای مشرکانست و در که آخر

و از آن برای تیرانست و در دوزخ  
 از دوزخ خلق از یکدیگر جدا  
 بیکبار بگریزند

راه اویه خوانند فاته هاویه و آن در که اسفل از برای  
 سه طایفه است اول برای منافقان که ان المنافقین  
 فی الدرك الاسفل من النار دوم برای منکران مانند  
 عیسی علیه السلام که فم یکنف من کما فی اعذب عذابا  
 لا اعذب احد من العالمین سیم برای فرعون و متابعا  
 او که ادخلوا آل فرعون اشد العذاب و از هر در که تا  
 در که پانصد ساله رحمت و در هر در که از دوزخ هفتاد  
 هزار نیایانست از آتش و در هر پایانه هفتاد هزار کوه  
 از آتش و در هر کوهی هفتاد هزار وادی است و در هر وادی  
 هفتاد هزار شهرستان و در هر شهرستان هفتاد هزار شهر  
 و در هر شهر هفتاد هزار کوشک است و در هر کوشک هفتاد  
 هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار صند و وقت  
 هر صند و قه هفتاد هزار انواع عذاب است که یکدیگر  
 ای غریز دوزخ دو است یک دوزخ نیران و یکی دوزخ هجران  
 و الم آتش هجران زیاده از عذاب نیران است **نظم**



فراق یا خود دیدن نشانی باشد از فروز **معاد الله غلط گفتیم که**  
 فروز زو نشان باشد **و خلاصی یافتن از دوزخ بی عملی است**  
 باشد **قال الله تعالی** و ذر **واظهار الاسم و باطنه یعنی** <sup>شاید</sup>  
 از کناه و هم از کناه باطن دست بدارید **فقی ترک الذنب**  
**الظاهر خلاص النفوس من عذاب النيران** رفتن ترک الذنب  
 الباطن خلاص القلوب من عذاب المحرمان و کناه باطن  
 التفات بخیر تو است **تظلم** منکر هر کدائی که تو خاص از آن  
 مغرور و خوشتر از آن که تو پس کران بهائی **بکسل** زو باطن  
 مشغول غفلان که تو از شریفی اصل که تو از بلند جائی  
 تو روح بی زوالی خود و بی باجمالی تو از آن ذوالجلالی تعالی  
 خدائی **صلی الله علیه و آله و سلم** **قال اجماع**  
 تنز و جوفات بهشت مکاترا و ما من رجل من المسلمين  
 یخلف من بعد ذریه یعبدون الله الاکان له مثل  
 اجرهم و اعبد الله عابد منهم حتی یقوم الساعة  
 میفرماید که زو بخوانید و قدم در عالم نکاح نهید که هر

ظاهر

کناه ظاهر القلوب  
بدنیاست

پیغمبری

پیغمبری راستی است و سنت من اینست که **النکاح منتهی**  
 فمن رغب عن سنتی فلیس منی **پس بر سنت من باشید و بر**  
 دوش عمل کنید که من مبعوث شده ام **مکاتر یعنی میاهات**  
 کتد فردای قیامت بر پیغمبران دیگر بکثرت امت که  
 فاتی اباهی بکم الامم یوم القيمة و لو بالحقیم **و صحیح**  
 بنده از بندگان خدای نباشد که ذریه بی بکند ارد که  
 ایشان موجد اثر بر ستند الا که او را اثر که پدید  
 مثل ثواب ایشان حاصل گردد مادام که یکی از ایشان  
 و اولاد و احفاد ایشان این جهادت میکنند تا روز  
 قیامت بنکر که چگونه باشد احوال کسی که او را زو ای قیامت  
 مثل ثواب چندین کسان حاصل باشد و هر آینه چنین  
 کس مستحق بهشت باشد و این میرکت نکاح است **قال**  
**الله تعالی** فانکم اما طایب حکمن النساء **و قال**  
 من اراد ان یلقی الله طاهرا متطهرا فلیتزوج ای غیر  
 نکاح واجب است و نکاح سنت هست و نگاه مکروه است



نفسش

اما کاح واجب کسی راست که وجه معاش دارد و متقاضی طبیعتش  
 نیز حلقه در شهوت می جنباند و هیچ نوع از ریاضت و غیرها  
 علاج نمی پذیرد اینچنین کسی را لازم بود کاح کردن تا نفس  
 آرامید کرد و در حرام نیفتد اما کاح سنت کسی است که  
 مال و منال دارد اما نفسش تقاضای شهوت نمیکند اگر بحقیقت  
 حفظ مال و معاشرت اسباب معاش که خدا شود شاید  
 اما کاح مکروه آنکس است که نه وجه معاش دارد و نه غله  
 شهوت چون زن خواهد خورد را بحضور سازد و فراغت  
 خاطرش برود و آنرا کمال با و ماند **نظم** ای که قناری را پی بند  
 دیگر آسود که میند خیال غم فرزند ناز و جامه قوت  
 باز آرد ز سر در ملکوت **نکته** زن خواستن شرایط  
قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم خير نساءكم الورود والولد  
 بهترین زنان آنست که شوهر داد و ست دارد و زانیده باشد  
 و شوهر نساء که العقیم الحقود و بدترین زنان آنست که نه  
 و کینه و ر باشد و دیگر فرمود که آیا که و خضره الدمن کفشد

در وقت کاح نماز نکرده و در وقت کاح وضو نکرده و در وقت کاح عبا نکرده

یا رسول الله

یا رسول الله آن سینه کدامست قال امرأة حناء  
 بیت السوء گفت زن خوش شکل در خانه واده بد او غریز  
 زن را به نیکوئی و زشتی نباید دید بلکه مستور و پاک را باید  
 پسندید چنانچه شیخ شیراز فرماید **نظم** چون مستور باشد  
 زن نیکوئی بدیدار او در بهشت شوی چو زن  
 پارسا باشد و خوش سخن نظر در نکوئی و زشتی ممکن  
 دلارام باشد زن نیکو و ولی از زن بد خدا یا پناه  
 سفر عید باشد بر آن که خدا که بانوی زشتش بود در  
**نکته** از سلیمان علیه السلام منقولست که زنان بر چهار  
 نوعند نیست چون ز سرخ و آن دختر بکر باشد  
 ز نیست چون فقر مخم و آن زنی جوهر شوهر کرد  
 و ز نیست چون سر بسپاه و آن زنی باشد پیر شوهر کرد  
 و ز نیست چون سفال و اعتبار و آن زنیست که از شوهر  
 دیگر فرزند دارد و در حدیث آمده است که علیکم بالابکار  
 فانهن اعدت افواها و اسن ارحاما که خدا اگر



عدالت  
 زیادت از یک زن دارد باید که میان ایشان رعایت  
 کند و در حدیث آمده که من کان له امرتان فالله  
 احدهما جاء یوم القيمة وبقه مایله هر که از دو زن باشد  
 و او را یکی پیش از دیگری میل باشد فردای قیامت بجز  
 آید و یکی نیمه از و مایل باشد بنمایان مراد ازین نقصان  
 نیمه است از و دیگری با ایشان نیکوتری باید کرد و شفقت  
 باید ورزید قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم اكمل  
 المؤمنین ایمانا احسنهم اخلاقا و خیارکم نسائهم  
 و ایشانرا در پرده عفت و ستر عصمت بیاید داشت  
 که من تزوج فقد احسن نصف دینه فعلیه بالنصف  
 الآخر و معنی این سخن آنست که چون که خدا شد نفس  
 آرمید گشت نصفی از دین او در پناه آمد اگر باز در حق  
 شرع معاش کند و در آنچه رضای حق بود سعی نماید نصف  
 دیگر نیز در پناه آید و بعضی گفته اند که حقیقت این سخن آنست  
 که زن را از ناحیه محافظت کند و برادر او را یاری دهد

و امیر خسرو علیه السلام در باب حیانت زنان میگوید  
 عصمتیانرا بمقام جمال جلوه حرمت مکر باحلال  
 این همه آفت که بتی می رسد از نظر توبه شکن میرسد  
 دیده و فریبش چو در صفت تا نشو و تیر بالا اهداف  
 هر که بجز جنت حلال بود رخ منماگر هر خالت بود  
 به که کشش از بسامان خوش پای بنخیر دامن خوش  
 هر که کنیز دامن نشست پرده نشین کشت بسامان  
 فکند اگر چه این حدیث وارد شده که شرار امته العراب  
 یعنی بدترین ائمه من عربانند و بزرگ درین باب گفته است  
 عرب را نکو هوس کند خورده بدین که میلزد از خفت  
 خیز تر زمین اما این حدیث نیز شرف و رده یاقه  
 یا معشر الشباب من استطاع منکم الباءة فلیتزوج فانها  
 اغنصر البصر و احصر الفرج و من لم یستطع فعلیه بالصوم  
 فانه له جنة یعنی ای گروه جوانان هر که از شما استطاعت  
 که خدا کند دارد که زن بخواد که در تزویج بصر از حرام بیند



شود و فرج از هر امر نگاه داشته کرد و هر که نتواند بر باد که زود  
 دارد بدستی که زود مر او را گرفته است یعنی قوت نفس را  
 بشکند و غوغای هوا را از سر آدمی بکشد ای عزیز نکاح  
 زن بر او طلاق دادن نفس است کمی که توفیق آن یابد که نفس را  
 بر ریاضت طلاق دهد او را بدین نکاح چه احتیاج است  
 حافی را کشد که تراطن میکند که ترک سنت کرده و نکاح  
 نمیکند کنت از آن سنت نمی برد از هم که بغرض مشغولم اول  
 فرض نگاه سنت آری در ویشان که بر ریاضت مشغولند  
 سخن ایشان اینست که بنویسند نفس از هوا منع کردن او از  
 شهوات اشتغال نموده ایم این فرض است و بسبب مشغول  
 بدین فرض از سنت باز مانده ایم و اگر چه بظاهر با حجت  
 که خدای تعالی نمیکشیم و با کدبانو سر بر بالین معاشرت نمی کنیم  
 اما بحسب معنی کدبانو نفس را در خانه وجود بخدمت و  
 نامزد کرده ایم و اگر دیدید بدیدارنا محرم میکشاید طبایع  
 ریاضت ادبش میکنیم **نظم** نفس است کدبانو زنی من کد خدای

حکایت

شوی او

شوی او کردید کدبانو با تویم بر روی کدبانو زنی  
 نفس کدبانو نیست بر خودش تسلط مساز و بقاء  
 مجاهدت کدبانو فرمای و چون نشنود نوازشش  
 کن و اگر ایا کند طلاقش ده **بیت** هر کوزن نفس شوم  
 داد طلاق جفتش نبود بن بر این نیل طاق از خربله  
 نفس قدم بیرون نه تا روح کند نسیم فیض استنشاق  
 تعیین بدان که تا محو نفس را سه طلاق پاک بر گوشه  
 چادر بندد عروس تجلی روح که در پرده شتر مستور است  
 بحر مشاهد تو در نیاید و تا بشجو تسویدات  
 صفات بهیچ وسیع را از زمین نهاد خود قلع نکنی  
 ثمر نهال دل که مقصود وجود است تن روی نماید **نظم**  
 که صفای روح خواهی بگذر از غوغای نفس دوستی نفس را  
 بگذار و بگذر از هوا همچو مردان طالب حباشن جوای  
**مسند پنجم** قال النبي صلى الله عليه وسلم تساقط  
 تصحوا تعتموا یعنی مسافرت کنید تا شدت کردید

در هر چه از این است

سفر



و غنیمت یا پند مسافرت را سبقت گفت بواسطه آنکه  
 در تبدیل هواست و ریاضت اعضا که موجب تحلیل بفع  
 رطوبات فضل باشد و دیگر در مشیطه کسالت و تسلی  
 اخوان اما غنیمت کسب تجارت و یافتن حصول تجارت  
 و مانند آن و در شرح شهرها اخبار آورده است که مراد صحت  
 دینست چه در سفر از عجایب احوال و بدایع اقطار و محال  
 آثار و مکارم اخبار حاصل میشود مسافر را چیزی که بد  
 علم بقدرت الهی میافزاید و این موجب صحت دین است  
 دیگر مشاهده اهل علم و دین و زیارت قبور ائمه و صالحین  
 میدهد و این غنیمت شکرست پس صحت و غنیمت از سفر  
 مینماید ای عزیز سفر را فراید بسیارست و منافع بشمار  
 نزدیک محققان لابد است از مسافرت برای آنکه تکمیل  
 نفسانی و ترقی اخفیه طبعیت حیوانی و انسانی علما  
 حقیقی و اقتضای معارف الهی متعدد است و تجلی عو  
 معارف یقینیه مقاصبات ریاضت بدنه نامر القوم

و متعسر

و متعسر و تحمل شداید مجاهدت در تمام شرایط ریاضت  
 و خلوص نیت بترك صحبت خلای مجازی و اخوان  
 و بازی مربوط و منوط و اجتناب از اعتزال از یاران  
 موافق و دوستان مراقب در وطن مالم و مسکن  
 معروف از نامضبوط **شعر** المرء ليس ببالغ في ارضه كالصقر  
 ليس بصايد في وكره **بیت** بشهر خویش در وها مردی خوش  
 باشد بکان خویش در وها به بهان بود کوه **شعر** پس باید که  
 همیشه در واهی رحلت بر باعث اقامت راجع باشد و فراید  
 سفر را عوض شداید مفارقت شناسد **شعر** سافر تجدد  
 عوضا عن من تعارقه وانصفا لك تلقى العرف في النصب **قطعه**  
 سفر من مرد است آستانه خجانه سفر خزان مالست  
 او ستاد هفت بحر خال و فلک در نگاه باید کرد که این عالم  
 ز آرام فان گجاست سفر و حضرت امیر مومنان و شاه مردان  
 علیه صلوات الله الملك المثنان در باب سفر مینویسد که **شعر**  
 تعرب الاوطان في طلب العلم و سافر في الاسفار خشن آید

و فرایان







هاجر متوجه اعلی الله تعالی شد <sup>نقطه</sup> فی الارض مراغما کثیرا و سعة  
 سفر کن جو جائتیا خوش بود کزین جای رفیق بدن تنگ  
 و کرتنگ کرد و تراجا یکاه <sup>نقطه</sup> خدای جفا نرا جهان تنگ  
 ای عزیز همیشه آدمی در سفر است از آنجا که نقطه بود تا آنکه  
 باخر رسید لکن طبقا عن طبق ای رتبه بعد رتبه  
 و حالا بعد حال و امر بعد امر فی مواقف منزل اولش  
 صلب پدر بود و در آن منزل مدتی اقامت کرد مترکی  
 دیگر حرم مادر بود مدتی در آن ظلمات محجوب بود و  
 آن ظلمت آبا در چند مرحله گذر کرد نقطه بود علقه شد  
 پس مضغه گشت آنکه خلق آخر شد پس چنین منزل سم  
 آمد که دنیا است و درین جا بیست و سه مرحله میکند اول  
 ولید است یعنی زاده پس ضیع است یعنی شیر خوردن آنکه  
 فطیم است یعنی از شیر باز شده پس مدبت و پایی آمده  
 پس صبی گوید پس یافع در حرکت آمده پس ناشی نالند  
 پس متضرع نیک بناییدن در آمده پس خور و معینه

پس از آنکه از مقام کند بوی کیش همه جهان آید  
 بایدش بر سفر نهادن دل هر که از نزد و نشان کرد

جای

نور در آمده پس مرا حق مردم آساشد پس محکم خواب  
 بینند پس بالغ رسید پس مردم به ریش بر طار بر وقت  
 آغاز کرده پس باقل ابتدای موی روی کرده پس سطرین  
 تنگ پس طرح خط دست در حرم داده پس مختلط خطا  
 شد پس مجتمع خط ریش به هم رسید پس ملتجی ریش  
 پس مستور و آیتاده پس صنعت پای بیلا نهاده پس حمل  
 تمام قوت یافته پس مکحول زو بسیار بر آمده پس کحل  
 سفید موی کس اسد سفید ریش از سیاه می زیاده  
 پس شیب سفید موی پس شیب پاری پس حوقل پیر ضعیف  
 پس نفیس پیر پس هم گشته شد پس حرم نیست پیر آنکه  
 میت شود و موی سفر آخرت نهاد و کور اولین منزلت  
 از منازل آخرت و این سفر را زرتراست از سفر دنیا  
 مرکب ایمان باشد و آروی تقوی و نهایت این یک از  
 دو منزلت اما الی الجنة و اما الی النار و سفر اصل نیست  
 و اگر در اردنیا آدمی سفری است میدهد عا و نیست

پس از آنکه کثیر از سیاه

زاده

و در این سفر از دنیا به آخرت است



پس باید که در هر سفری که کند حساب سفر آخرت را  
فراموش نکند و از زاد آن راه غافل نشود تا بجای تو نشاند  
مالک دنیا را و یکی از زهاد بصره در گذشته بود و ما  
تشییع جنازه او رفته بودیم چون از دفن او برگشتیم  
بپیرد اخیم و باز گشتیم سعدون مجنون در مقبره بیلا  
تلی برآمد و با و از پند مردم اندازد و گفت **شعر**  
الا یا معشر الاحیاء هذا عسکر الموت اجابوا الدعوی  
و هم منتظر الکبری خیشون علی الزاد و الزاد سوری  
یقولون لکم جد و لهذا سراسر دنیا **نظم** ره دور است  
پشت غریز از ادراحت کو برین در کر نیشام و نیاز صبح  
گاهت کو چو تو در صفت طاعات دعوی صفا داری  
دم اخلاص بر تحقیق این دعوی کو اهت کو او غریز این  
سخنان که شنیدی مترتب بد سفر صورت بود نکته  
پایان سفر مخفی که سلوک اهل حقیقت است بگویم و بدان  
ختم کنم بدانکه سلوک ترقی کرد دست در مقامات تا وصل

طریقت

حاصل شود و این را سحر بگویند و سفر حقیقت  
توجه دست بحضرت حق و اسفار چهار است سفر  
اولی که آنرا سیر الی الله گویند عبارتست از توجه سالک  
از ظاهر نفس بترك و الوفاات و عادات بمقامی که در آن  
ظاهر وجود واحد بر ظهور کند و درین سفر از نماز  
نفس بگذرد و باقی میباید و اصل شود که مقام قلبست  
و مبداء تجلیات آسمانیه سفر دوم که آنرا سیر فی الله  
خوانند توجه است از سوری ظاهر وجود بیاطن و درین  
مرتبه مسافر را انصاف بصفات حق و تحقق با سماء الهی  
دست دهد و باقی اعلی رسد که مقام روح است و  
حضرت احدیت سفر ششم که سیر بالله است توجه کرد  
از تقید با احکام ظاهر و باطن علی الانفراد بسوی حضرت  
جمع الجمع و درین سفر ترقی حاصل شود بعین جمع و  
احدیت و این مقام قاب قوسین است یا بقی انینیت  
و چون دور مرتفع شد و مغایرت زایل گشت نهایت



ولایت باشد سفر چها و مکه آن سیر بالله است تو  
 باشد از حضرت جمع الجمع حضرت ملکیت از برای تکمیل  
 و این مقام بقاعد از قنات و فرقی بعد از جمیع و ایجاد  
 باشد که عین وحدت در صورت کثرت مطالعه نمایند  
 صور کثرت در عین واحد مشاهده کنند **تظم** موج  
 چشم ما بپیشگاه محال و انفضا بپیشگاه ای عزیز این سیر  
 بپای جان و دل توان کردند بقدم آب کل و هر که قدم  
 صدق در راه نهد بدو کام عتق رسد که خطوین قد  
 وصلت **پت** تو مبین این پایها را بر زمین زانکه بر  
 میرود عاشق یقین آن دراز و کوه او صاف نیست  
 رفتن ارواح دیگر رفت نیست سیر جان بیرون بود  
 از دور دید جسمها از جان بیاموزند سیر این  
 دراز و کوه تو هم جسم است چه دراز و کوه اینجا که  
 خداست چون خدا هم جسم را تبدیل کرد رفتن شری  
 فرسخ و بسیل کرد عارفان را بدین سعی پرد

در می از نه فلک بگذرد سیر زاهد هر یک یک روز راه  
 سیر عارف هر زمان تا تحت شاه صدامید است این  
 بن ارباب عاشقانه ای قی قیل الکلام نیست کرد این  
 سفر کردن توان که شود پیر تو مرکب روان خوش  
 بر آتش کشت خشک نیست سوره سسته آردت کر نیست  
 ای عزیز این راه پو حایه رهبری نتوان رفت که در  
 هر قدمی خطر است و هر که در ظل صاحب ولت باشد  
 همان مثال متابعان نوح است و کشته مثل اهل بیتی کل  
 سفینه نوح اینجا راست می آید **تظم** بهر این فرمود پیغمبر  
 همه کشته ام بطوفان زمین ما و اهل البیت چون کشته نوح  
 هر که دست اندازند یابد فتوح این رساله بر لفظ نفوس  
 با تمام رسید ربنا افزع یسار بین قسوفنا بالحق و انت حسی  
 الفاتحین این بود که چند چون مرقع درویشان  
 هر پاره از جواهر اندوخته و برشته مناسبت بر  
 یکدیگر دوخته **تالیخ ختم قباب و دعا**

در فتح حرات رسوا غنیات و غیره با ناله و در دست آویخت است که دست در جمل التبر  
 بیت اهل البیت مصطفی که سبب درجات در رسید ناخ و فتوحات انجمن و محبت  
 ایشان است ۹



بدین گونه کین تخیل نویسیم نگوئیم که از خویش بزیستیم  
 زهر کوشه توشه برده ایم کدائے زهر خورنی کرده ایم  
 جمع سخنهای صاحبان شدیم از سر استی ترجمان  
 ز غیب آید کفشان کفیم دریا که دادند آن سقیم  
 ز شصت قرون بود هفتاد پنج که کشیم ازین نقد کجینه سنج  
 دین بارگاه تقابته پناه پسندیده کرد بسی غرور جاه  
 بیازار طغش که دار الوفا قبول کرد باید اقبال ماست  
 بیکاشنه خود نمائی ممکن بکن برده اختصار سخن  
 آله با سر مردان دین بانوار پاکیان راه یقین  
 بحر التبی و ولاده بستر الفرح و احفاده  
 که شمس عالیشان تابنده دار بسط ظل عالیشان پابنده دار  
 دل و دینش آباد دار از کرم زجان و نشو و نما در دود  
 بهر ساعتش دولت تازه چرخ دولت دهی بشن از اندازه  
 قد و قبح الفراغ من تحریر هذه الصحیفه الشریفه  
 المحتویه بانواع الدرر اللطیفه من النکات الدقیقه

زهر خورنی خوشه برده ایم زهر باغ کسین آورد ایم

باور درین بگویند بیض جوانان با اعتقاد

در یوم الثلاثاء ثلثین من شهر شعبان المعظم سنه  
 علی بی العبد الضعیف المذنب الخیف المحتاج  
 الحی حمده ذی المنن جلال الدین حسن  
 والده المحتاج الخ غفران ربه  
 الغنی رضی الدین محمد  
 المرحوم المرحوم  
 به ولوالدین  
 ائمه محمد  
 صلوات الله  
 وسلامه  
 خاله

س

چهارصد و  
 هشتاد و سه سال  
 کهنه کتابخانه



تماماً مطابق  
 حور  
 مکرر شد اگر خط  
 فوق علامت قد است  
 می کنند و آنرا از دست می گیرند  
 که ده یک از دست می گیرند

۵۱

۵۱  
 ۱۵۵

زاد المعاد و کتاب حدیث خط  
 و تحت برد و قیاس تشنه  
 دینار و ربع و سکه

ح

حور از دست

مهر از دست می گیرند  
 ۱۶۲ از دست می گیرند  
 ۱۵۵

۱۳ عدد عقده را دم  
 به این راه بود که دست می گیرند

دست می گیرند  
 ۱۵۵